

GOVERNMENT OF INDIA

ARCHÆOLOGICAL SURVEY OF INDIA

CENTRAL ARCHÆOLOGICAL LIBRARY

ACCESSION	NO. 19009
CALL No	955/Ahm

D.G.A. 79



HISTORY OF THE MASNAWÍ

OF THE

PERSIANS.

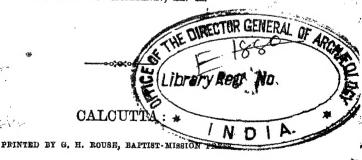
BY

THE LATE MAULAWI AGHA AHMAD 'ALI',
PERSIAN TEACHER, CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

WITH A BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR,

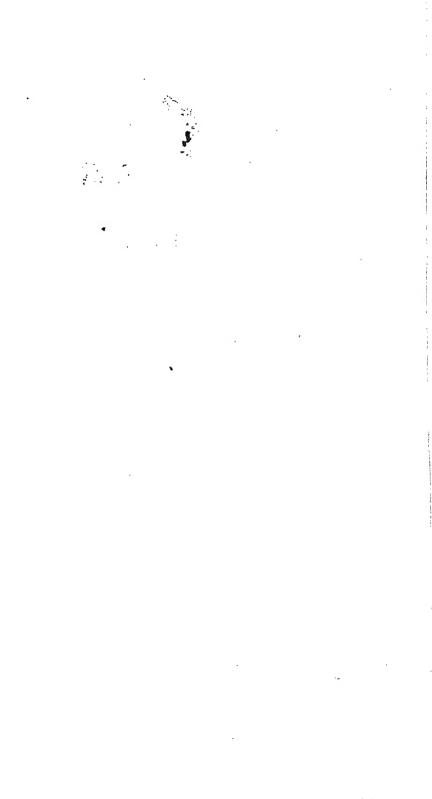
BY H. BLOCHMANN, M. A.



A. C. S. A. L.

1873.

Filmon



BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR.

The late Maulawi Agha Ahmad 'Ali was the son of Agha Sh já'at 'Alí, whose family came with Nádir Sháh to India, and was born at Dháká on the 10th Shawwál, 1255, as indicated by his táríkhí name of Mazhar 'Alí. He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian litera-In 1862, he founded at Calcutta the Madrasah i ture. Ahmadiyah, over which he presided till his death. In 1864, at the recommendation of Prof. Cowell, he was appointed a Persian teacher in the Government Madrasah at Calcutta, and in the following year he published his Muayyid i Burhán (Royal 8vo, 475 pp., printed at the Mazharul-'Ajáib Press, This work is a critical review of the well known Calcutta). Persian Dictionary entitled Burhán i Qáti, and its object is to defend the author of the lexicon against the hostile criticisms of the Dihli poet Ghalib. A reply by the latter drew forth Ahmad 'Ali's rejoinder, entitled Shamsher i Teztar (lithographed at Calcutta, 8vo. 1868, pp., 106). Both works, the Muayyid i Burhán and the Shamsher i Teztar, are of the greatest importance to Persian lexicographists. In 1866, he wrote the Risálah i Taránah, a work on the Rubá'í of the Persians, which the writer of this notice printed as the tribute of a pupil in 1867 (Royal 8vo., pp. 28).

For the Asiatic Society of Bengal, Aghá Ahmad 'Alí edited the Masnawi entitled Wis o Rámín, the Sikandarnámah i Bahrí (or Iqbálnámah i Sikandarí) by Nizámí, the Iqbálnámah i Jahángírí, the Muntakhab uttawáríkh by Badáoní, the Maásir i 'Alamgírí, and the first two fasciculi of Abul Fazl's Akbarnámah.



هو العلي

كتاب مستطاب در تحقيق مثنوي وتعريف مثنوي كوبان فرس

مسمي به

مقتآ سمان

ار تاليفات قدرة المحققين زبدة المدققين

جناب

مولوي آغا احمد علي احمد

بحكم ايشياتك سوسيني اف بنكال

در مطبع بپتست مشي پريس

واقع شهر كلكته

ورسنه ۱۸۷۴ ع چاپ شد

In 1872, he published his Risálah i Ishtiqáq, an excellent elementary Persian Grammar.

The Haft Asmán is the last work of Aghá Ahmad 'Alí. It was originally written as an Introduction to Nizámí's works, to accompany the Society's edition of the Sikandarnámah i Bahrí. It contains a valuable history of the Persian Masnawí. As Masnawís are written in seven metres, the work was entitled Haft Asmán, or the 'Seven Heavens.' Although only the first Asmán has been completed, the book forms a whole, and will be found to contain invaluable hints on Persian poets and their works.

Aghá Ahmad 'Alí died of fever on the 6th Rabí' II, 1290, (June, 1873), at Dháká, deeply regretted by his numerous friends and pupils. His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace.

H. BLOCHMANN.

Calcutta, Madrasah, 1st December, 1873.

فهرست كتاب هفت آسمان

──*※

		T 12 - 18	•			
.* '	*	• • • • •	•• ,••	(بقدمة كتاب	رچ (اي ⁻ ه
		5				
	۳		••	ے آن	وي و تعويف	حقيق مثذ
	Ð	•• •• •	• ••.	••	لذوي	ا نکو اوزان ما
		••				
	٠.,	• • • •	••	,.	هرا رودكي	فكر آدم الش
	#1	••• •• •	• • ن• • •		ر ہلخی .	فیکئر ابو شکو
i.	41 .j.		• •		يغاري	ذكر دقيقي
	116 45	Maria Caral	48 • • •.	ري س	الشعرا عينصر	ذكر ملك
	10		وبللبوا والاداد	السديم ط	من سخنوری	فک شد بده



مفحه

	V.	ساقى نامۇ مسيحى
V	ايضنا	و تحفة الاحرار ملا جامي و تحفة الاحرار ملا جامي
		١٠ مثنوي كعبة جامي
	A9 ,	ا الله مَثْنُونِي أَمِفِي هُرُونِي
	ايضا	۱۱ منظر الابصار قاضي سنجاني ٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠
	ايضا	١١ فتوح الحرمين صحى لاري ٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠٠
	9+	۱۱ مُظهر آثار امير هاشمي كرماني (ن) مظهر الاسرار
	49	١٤ گوهر شهوار عبدي جنابدي ٠٠ ٠٠
	1.	١٩ مشهد انوار غزالي مشهدي ٥٠ ٠٠ ٠٠
	e j + Y	١١ مرآةِ الصفِاتِ غزالي مشهدي ١٠
	ايضا	١١ نقش بديع غزالي مشهدي
,	1-10	١٩ قدرت آثار غزالي مشهدي هم ١٠٠٠٠٠
	1-0	۲۰ منظور انظار رهایی مروی
		۲۱ ۲۲ دوتا مثنوي نويدۍ شيرازي ٠٠ .٠٠
	1-4	۲۳ مشاهد داعي شيرازي
a .' '	1-4	مېې مېنبوي قاسم کاهي
		ع مهرو وفاي سالم محمد بيك
		٢٩ مظهر الاسرار حكيم ابوالفتح دوايي ٢٩
	1.+9	المالي خله برين مولافا وحشي كرماني

مفح

14	••		••	••	وسي	وهميع ط	موز فوق	س منص	إبوالقاء	سه ذکو
ايضا	••	••,	••	••	• •	علوي	خسرو	ناصر .	حكيم	ا فكو
17	••	• •	• •	• •	• •	گاني	عد گر	،یی اس	فختر الد	ذكر
19	••	. •	••	• •	••	• •	جلي	طران الا	حکیم ق	ذ کر
إيضا	• •	• •	* *	••	••	• •	ليمان	سعك س	متعوق	ذكر
r-			0, • • • • •		•	e y	غزدوي	سذائئ	حکیم	ذ کر
22		••							عمعق ب	,
عام		• •	• •	••	• •	ندي	، سمرق	عروضي	نظامي	و ذکر
ايضا	• •	• •	• •	••	••	• •	انی	۽ جر ڊ	فصيح	ف کر
40	• •	· •	•• .	٠. ر	گنجوی	نظام ي	ضرت	رگوار ح	شيخ بز	ا فیگر
ĐΥ	• •	. ••							اوزان م	
ايضا	••	• • ,							ان اول	
۳	***	• •	••,	•••	ي ۵۰	ې ^{گذيجو}	فظامي	الاسترار	* مخزر	-1
44	• •								مطلع	, ,
V-	• •		**	*					قران	
QΦ	••	• •	••	. • •	•• ,	ئى •	فراها	ب ج ^{لا} ل	مثنور	۴
Y 4		• •	• • •			ي کِومان				Ð
ΑÄ	/ '• •		. * *			<i>ڣ</i> قيم کر				*:#
۸-	(•, •		* *		• • •	اتب ي	بحمرًا ك	ابرار °	گلنیتش	* 7

مقعم

try	••	مثنوي الهي سعدآبادي ٠٠	۱۹
)#V	• •		
141		مثنوي غافل محمد تقيه .٠٠	
ايضا	**• *	مهْنوي فدايي محمود بيك	
ايضا	100	مينومي مولانا غياث سبزواري ٠٠٠٠٠٠	Ð
1149	••	مظهر الانوار هاشميع بخاري	٥٢
ايضا		منذري مفا محمد باقرناييني	ساه
ايضا		مننوي ملا صبحى بدرم بيك	ماه
4.		مثنري ملا محمد شريف	و ۾
		مثنوي فايز ميرزا علاءالدين محمد	04
101		مثنوي طاهر وحيد	Đγ
104		مثنوي والهوع قمي	δĄ
er .		منثوي درريش حسين واله هروي	٥٩
ايض	• •	مثنوي سنجر كاشي مير محمد هاشم	4.+
ope	•; •	مثنوي ميرزا فصيحوي هروي ٠٠ ٠٠ ٠٠	4:1
ايض	• 1 •	. •	41
D D	••	مثنوي مدرزا جلال اسير شهرستاني اصفهاني	41
рч	36 J 10	مثنوي ميريحيي كاشي	415
		مثنوي اشرف مازندراني	40

معحه	•	*
111	مجمع الابكار عرفي شيرازي	ra
FIFE	ربدة الافكار نيكي اصفهاني ومرد و و و ا	19
110	مركز ادوار شيخ فيضى فياضي	۳+ ۱
	مثنوي زاهد	
ايضا	مثذري مير محمد معصوم خان ناهي	۳۲
1.77	مثنوي مولانا علي احمد نشاني	أعاما
	تعفهٔ ميمونهٔ صحمد هس دهلوي	
	مثنوي شانيي تكلو ه	
150	منبع الانهار ملك قمي ه	۳4
	ديدة بيدار حكيم شفائي اصفهاني	
124	زودة الاشعار قاسمي گونابادي	MA
124	دولت بيدار ملا شيدا	۳9 ا
-1,49	متذوي شيخ بهاوالدين عاملي بهائي	بدء
	حسى گلوسوز زلالي خوالساري	
المعاا	مثنوي باقر كاشي خرد	۴۴
ايضا	مثنوي قدسي حاجي محمدجان مشهدي	ساعا
	مثنوي سليم صحمد قلي مثنوي	
1100	مثنوي حكيم حاذق گيلاني	- kg
ادضنا	ناز و نیاز نجاته، گیلانی	104

مقعم

try	••	مثنوي الهي سعدآبادي ٠٠	۱۹
)#V	• •		
141		مثنوي غافل محمد تقيه .٠٠	
ايضا	**• *	مهْنوي فدايي محمود بيك	
ايضا	100	مينومي مولانا غياث سبزواري ٠٠٠٠٠٠	Ð
1149	••	مظهر الانوار هاشميع بخاري	٥٢
ايضا		منذري مفا محمد باقرناييني	ساه
ايضا		مننوي ملا صبحى بدرم بيك	ماه
4.		مثنري ملا محمد شريف	و ۾
		مثنوي فايز ميرزا علاءالدين محمد	04
101		مثنوي طاهر وحيد	Đγ
104		مثنوي والهوع قمي	δĄ
er .		منثوي درريش حسين واله هروي	٥٩
ايض	• •	مثنوي سنجر كاشي مير محمد هاشم	4.+
ope	•; •	مثنوي ميرزا فصيحوي هروي ٠٠ ٠٠ ٠٠	4:1
ايض	• 1 •	. •	41
D D	••	مثنوي مدرزا جلال اسير شهرستاني اصفهاني	41
рч	36 J 10	مثنوي ميريحيي كاشي	415
		مثنوي اشرف مازندراني	40

مفجة

189	مثنوي خفاف	44
ايضا	مثنوي ابو شعيب رو	٧٧
إيضا	مننوى مادق تفرشي مناوى	Ąγ
14+	مثنوي اليق مير صحمه مراه	49
141	مطمع انظار شيخ محمد على حزين اصفهاني	٧+.
1416	منفري حكيم ميرزا حبيب الله شيرازي متخلص بقاآني	W.
(१५५	مثنوي دره و داغ اسد الله خال غالب	vr
147	مندوي رفك وبوي از غالب مذكور	ناب
ايضنا	مثنوي يك ورقة او من مند مند مند	
ايضا	ديكر مثنوي يكورقه او ديكر	Vδ
إيضا	مثنوي تاجسخى ازمولوي محمد عبدالرؤف وحيد تخلص	٧4
• '	مثنوي مشرق الانوار از مولوى عبدالرحيم گوركهپورى	٧٧ .
144	تمنا تخلص عرف عام دهری	
199	مثنوي چاره بيمار - از ابوالعاهم عددالعليم عاصم تخلص	7 7 A
171	چند مصرع گریان بسله ۱۰۰ م م م	ذكر
14	هگزیدی و امتیار دار مثنوبهای این ب ح ر	دكرب

گشته - و قصل بعكس آن - و قشان دادن اختلاف نسخها * و هنگام تصحیح اینهفت نسخه از جلد دوم سکندرنامه پیش نظر بوده - یکی نسخهٔ که بخط ولایت است - و درین نسخه هردو جلد سكندرنامه با رعايت قاعدة مقررة درفرق دال و ذال (كه إگربعد از حرف صحیح ساکن بود مُهمّلة است و گرنه مُعْجَمه) مرقوم ست - و بيشتر صحيح - دوم نسخة كه خط اين ديار است -واين هردو نسخة از آنِ كتابخانة اشياتك سوسيتي مي باشه - سيم نسخهٔ که فقیر از نسخهٔ که هم بخط ولایت بوده در دهاکه نویسانیده بودم واین درصمت قریب بارل و دونسخهٔ دیگر قلمی که بخط ملکی و از كتابخانة دهلي است - و دو نسخة مطبوع سنكي يك از مطبع حسينى - ويك نول كشوري - اين چار نسخة و نسخة درم اكثر غلط خاصه هردر نسخة مطبوعه كه در قافيه و وزن هم خلل داشته *

تعقیق مثنوی و تعریف آن

مثنوی منسوب بمثنی که (بفتع میم و سکون ثای مثلثه و فتم نون و الف مقصورة) اسم است معدول از اثنين اثنين بمعني دو دو - الف بقاعدة مولوي در حالت الحاق يلى نسبت بواو بدل گشته - چون در هربیتِ مثنوی دو قانیه می باشد آنوا مثنوی نام کردند - مولانا قاسم کاهی دار رسالممقانیه نوشته که شعرا گفتهاند در غزل ردیف ریب است و در مثنوي عكس آن - انتهى 👟

وتذكوهٔ هفت اقلیم محمدامین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی - و مرآة العیال شیرخان لودی - و مرآة العالم بختاورخان عالمگیری - و تذکوهٔ میرزا طاهر نصرآبادی اصفهانی - و ریاض الشعرای علیقلی خان واله داغستانی - و آتشکدهٔ آذر اصفهانی - و کلمات الشعرای سرخوش - و خزانهٔ عامرهٔ آزاد بلگرامی اصفهانی - و کلمات الشعرای سرخوش - و خزانهٔ عامرهٔ آزاد بلگرامی و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن انچه تعلق بدین داشت استنباط و التقاط نمودم - و درین اوران بتحقیق که میسرم شد شبت کردم - اصیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو رسالهٔ ترانه ام پیرایهٔ قبول بابد - و بنظر انصاف ملحوظ گرده - و چون نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رسانه بالاصاله در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان و رافق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از انکه از اصلِ مقصود سخن رود چیزے ازکیفیت طبع آن برگذارده می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند آسر کرده شد - فرق در یای معروف و مجهول وضعا که در آخر کلمه بود بشکلِ مستوی و معکوسی - و تبت تشدید - و کسرهٔ علامت اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظے که بترکیب بمنزلهٔ بل کلمه

⁽۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر برین هفت افزود ۱ نام آن کتاب نهسپهر نهاد ۱ و مللجامی علیه الرحمه نام مثنویات سبعهٔ خودش هفت اورنگ گذاشته دو هویکی می آید ۱۱

و نزد جمهور مثنوي را هفت وزنست چنانکه در میزان الوافي گفته - للمثنوي سبعة اوزان معروفه - اثنان من الهزج المسدس ، و اثنان من الهزج المسدس ، و واحد من السريع ، و واحد من السريع ، و واحد من الخفيف المسدس ، و واحد من المتقارب المثمن - انتهى - و همچنين است در مجمع الصّنايع و هفت قلزم و درياي لطافت و مخزن الفوايد و غيرة - و در كشّاف الاصطلاحات نوشته - و از استقرا معلوم شده كه در بحرهاي بزرك مثنوى نگويند چنانكه بحر رجز تام و رمل تام و هزج تام و امثال آن - و اوزان مثنوي همانست كه در خمسهٔ نظاميست كذا في جامع الصّنايع - انتهى *

من میگویم یکے از رملِ مسدّس ای - فاعلاتی فعلات فعلات و که بقولِ ملا جامی رحمه الله اول امیر خسرو دهلوی علیهالرّحمه مثنوی بدین وزن گفته) در متاخرین هم کم مستعمل ست - و دیگر شش وزن که در پنچگنج شیخ نظامی قدّس سرّه السّامی داخلاست کثیر الاستعمال - و توضیح این می آید انشاءالله تعالی ه

طرح مثنويگويي

دولتشای سمرقندی در تذکرة الشعوا نوشته که علما و فضلا بزیان فارسی قبل از اسلام شعر نیافته اند و ذکر و اسامی شعوا را ندیده اند و آما در افواه افتاده که آول کسے که شعر گفت بزیان فارسی بهرامگور پوده است ، و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خواسان بوده روزے در نشاپور نشسته

وتذكوهٔ هفت اقلیم محمدامین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی - و مرآة العیال شیرخان لودی - و مرآة العالم بختاورخان عالمگیری - و تذکوهٔ میرزا طاهر نصرآبادی اصفهانی - و ریاض الشعرای علیقلی خان واله داغستانی - و آتشکدهٔ آذر اصفهانی - و کلمات الشعرای سرخوش - و خزانهٔ عامرهٔ آزاد بلگرامی اصفهانی - و کلمات الشعرای سرخوش - و خزانهٔ عامرهٔ آزاد بلگرامی و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن انچه تعلق بدین داشت استنباط و التقاط نمودم - و درین اوران بتحقیق که میسرم شد شبت کردم - اصیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو رسالهٔ ترانه ام پیرایهٔ قبول بابد - و بنظر انصاف ملحوظ گرده - و چون نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رسانه بالاصاله در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان و رافق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از انکه از اصلِ مقصود سخن رود چیزے ازکیفیت طبع آن برگذارده می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند آسر کرده شد - فرق در یای معروف و مجهول وضعا که در آخر کلمه بود بشکلِ مستوی و معکوسی - و تبت تشدید - و کسرهٔ علامت اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظے که بترکیب بمنزلهٔ بل کلمه

⁽۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر برین هفت افزود ۱ نام آن کتاب نهسپهر نهاد ۱ و مللجامی علیه الرحمه نام مثنویات سبعهٔ خودش هفت اورنگ گذاشته دو هویکی می آید ۱۱

وهكذا في مرآة الخيال - وراله داغستاني دروياض الشعرا نوشته كه حكيم محمّل الردكي السموقندي - اسم اصلس عبدالله و كنيتش ابوجعفر و ابوالحسن بوده - از قدماى طبقهٔ عليهٔ بلغا و از فصحاى طايفهٔ شريفهٔ شعرا ست - جميع شعراى زمان ريزلاخور خوان بلاغت و خوشه چين خرص فصاحت اويند - الحق وى نادرهٔ دوران و اعجوبهٔ زمان بوده - در شيوهٔ سخنوري و آئين بلاغت گسترى مخترع طرز و اطوار ست - و اوست كه زبان طعن عرب را از عجم كوتاه كرده - و عرب را بفصاحت عجم معترف ساخته - استاد رشيد در حق وى گفته است

گرسوي یابد بعالم کس به نیکوشاعوي * رود کي را برسر آن شاعران زیبد سوي شعر اورا من شمردم سيزد د رد صده خار * هم فزونتر آيد ار چونانکه بايد بشمري شعراي عاليمقدار اکثر مداحي او کرد د اند - اندېي - و آذر آمفهاني در آتشکد د آورد د که استاد ابوالحسن رود کي در روزگار دولت سلطيني آل سامان بود د - و نخست در گنجينه شعر فارسي وا او بکليد زبان گشود د گويند بغير شعرے از بهرام گور و مصري از خلف زبان گشود - گويند بغير شعرے بزبان فارسي گفته نشده - و اگر هم معقوب ابن ليث صفار شعرے بزبان فارسي گفته نشده - و اگر هم شده يحقمل که بعلت دولت عرب ضبط نشده - بهرحال تا زمان رود کي شاعرے صاحب ديوان نبوده - نقل است که قصه کليله دومنه وا بنظم درآورده و از امير نصر نوازشات و صلات گرا نمايه يافته - انتها در بهارستان جامي صرومست که - رود کي رحمه الله - وی

بود شخصے کتابے آورد و بتحفہ پیش او نہاد - پرسید کہ ایں چہ . كتاب است گفت اين قصّهٔ وامق و عذرا ست و خوب حكايتيست كه حكما بنام شاء نُوشيروان جمع كردة انك - أمير فرمود كه ما مردم قرآن خوانيم و بغير از قرآن و حديث پيمبر چيزے نميخوانيم -مارا ازین نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تالیف مغانست و پیش ما مردود است - فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند - و حكم كرد در قلمرو او هرجا از تصانيف عجم و مغان كتاب باشد جمله را بسوزند - ازین جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم نديد الله . و اگر احيانا نيز شعر گفته باشند مدرّن نكردهاند - تا قولِ او - الماشعرِ فارسي بروزگارِ شاهانِ سامانيّه رونق يافت -استاد ابوالحسن رودكي درين علم سرآمد روزگار بود - و قبل ازو شاعرے که در فارسي صاحب ديوان باشد نشنودهايم - انتهى ملخصا درعهد اسلام نخستين طرح مثنوي هم از آدم الشّعرا رودكي بود رحمة الله عليه - صلا حسيس واعظِ كاشفي در انوارسهيلي گفته كه -ديكر بالا ابوالحس نصر ابي احمد سلماني يك از فضلاي زمانوا امركرد - تا آن نسخه (اي كليله و همئه) را از زبان عربي بلغت فارسي نقل نموده - و رودكي شاعر بفرمودة سلطان آنوا در رشته نظم انتظام داده - انتهى و در دولتشاهي نيز نوشته كه استاد رودكي كتاب كليله و دمنه را بموجب اشارت اميرالامرا نصر ابي احمد در رشتة نظم در آورده - و او از اقسام شعرقصاید و مثنوی را نیکو میگفته - انتهی -

باطراف رسید امیر نصر ابن احمد سامانی که امیر خراسان و ماررالنّهر بود بقربت خوبش مخصوص گردانید و کارش بالا گرفت و ثروت و نعمت او بحد کمال رسید تا بحد که اورا دوئیست غلام زرخریده بوده و چهار صد شتر در زیر بنهٔ او میرفته چنانچه مولوی الجامی اظهارے بدال کی میگوید

رودكي آنكه دُر همي سفته * مدح سامانيان همي گفتے ملهٔ شعوهای همچو دُرش * بود در بار چار صد شترش و عنصری بتقریبی در یک از قصاید خود، میگوید * شعر * *چهل هزار درم رودكي زمهتر خويش * عطا گرفت بنظم كليله دركشور * انتهى - صاحب مفتاح التواريخ از هفت اقليم اين شعر را نقل كردة و بجاى - بنظم كليلة در كشور - بنظم كليلة ددمنة - نوشته -وصاحب موآة الخيال مصرع ثاني آنوا بدين اسلوب خوانده ع * عطا گرفت بنظم آوري بكشور خويش * و هم صاحب هفت اقليم گفته - اگرچه در زمان آل طاهر و آل ليث شاعرے چند مثل حنظلة بادغیسي و حکیم فیروز مشرقی و ابوسلیگ گرگاني برخاستند. امّا چون نونت بآل سامان رسید رایت سخی بالا گرفت و عالم نظم وا نظامے پیدا آمد - قدوة شعرای آن دودمان رودکي بوده - و او اول کسے است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده- و از شعرای آل سامان ديكوے شيخ ابوالحسى شهيد است - و ايضا ابو عبدالله محمد بن موسى الفرااوي ؟- وشيخ ابوالعبّاس-و شيخ ابودرمعمر الحرجاني-

وتدكرهٔ هفت اقلیم محمدامین رازی - و مرآقالخیال شیرخان لودی - و مرآقالخیال شیرخان لودی - و مرآقالخیال شیرخان لودی و مرآقالعالم بختاررخان عالمگیری - و تذکرهٔ میرزا طاهر نصرآبادی اصفهانی - و ریاض الشعرای علیقلی خان واله داغستانی - و آتشکدهٔ آدر اصفهانی - و کلمات الشعرای سرخوش - و خزانهٔ عامرهٔ آزاد بلگرامی (که در ذکر شعرای صاحب صله است) و کتب عروض و قوانی و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن انچه تعلق بدین داشت استنباط و التقاط نمودم - و درین اوران بتحقیق که میسرم شد شبت کردم - اصیدراری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو رسالهٔ ترانه ام پیرایهٔ قبول بابد - و بنظر انصاف ملحوظ گرده - و چون نزد محققان فن اوران مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از انکه از اصلِ مقصود سخن رود چیزے ازکیفیت طبع آن برگذارده می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند آمر کرده شد - فرق در پای معروف و مجهول وضعا که در آخر کلمه بود بشکلِ مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسرهٔ علامت اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظ که بترکیب بمنزلهٔ یک کلمه

⁽۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر برین هفت افزود ۱ نام آن کتاب نهسپهر نهاد ۱ و مللجامی علیه الرحمه نام مثنویات سبعهٔ خودش هفت اورنگ گذاشته دو هویکی می آید ۱۱

نیکو نواختے - و بعضے گریند که رودك موضع است از اعمال بخارا و رودكي ازانجاست - انتهي و در شرع الشعرا نوشته كه قبل از رودكي هیچ شاعرے که اشعارش متداول و مشهور گردید، باشد نبود - طرح قصيده و غزل را ماني است - و طريق مثنوي نيز ازو بامثلة فرهنگ جهانگيري معلوم ميشود اگرچه مثنوى ازو ديده نشد چنانچه اين بيت * شعر * داشتر آن تاجر دولت شعار * صدقطار سار اندر زير بار انتهی عالبا این بیت از کلیله ردمنه بود - ر درجهانگیری از استاد رودكي بعض بيت مثنوي بوزن تقارب هم مسطور است چنانچه بيايد - و مر هفت قليم نوشته - با آنكه اشعار رودكي ازحد وعد متجاوز بود امّا درین وقت بنابر حکم قلّت ازیاقوت اصفرو كبريت احمر عزيزتر است - انتهى - وقاسم ايراني درسلم السموات گفته - حكيم رودكي اسمش ابوالحسن و اصلش از بخارا موسيقي دان و فاضل بوده - از جملة حكما صّدية نديم صجلس ابونصر بی احمد بود کتاب کلیلمودمنه را در حدود عشریی و ثلثمایه (٣٢٠) نظم فمود - انتهى - در صفتاح التواريخ آورده كه وفات مقدّم الشّعرا رودكي در سال سيصد و چهل و سه (٣٤٣) ازهجري رو داده اللهى - اين است دربيشتر كتب تدكوه *

امناً واله داغستاني گويد كه استاد ابوشكور در قدماي حكما و استادان معتبر بلخ بود و در تقدم زمان از رودكي و شهيد گوي سبقت برده - كلام اورا جسته جشته استادان بسند آورده آند شعر او وتدكرهٔ هفت اقلیم محمدامین رازی - و مرآقالخیال شیرخان لودی - و مرآقالخیال شیرخان لودی - و مرآقالخیال شیرخان لودی و مرآقالعالم بختاررخان عالمگیری - و تذکرهٔ میرزا طاهر نصرآبادی اصفهانی - و ریاض الشعرای علیقلی خان واله داغستانی - و آتشکدهٔ آدر اصفهانی - و کلمات الشعرای سرخوش - و خزانهٔ عامرهٔ آزاد بلگرامی (که در ذکر شعرای صاحب صله است) و کتب عروض و قوانی و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن انچه تعلق بدین داشت استنباط و التقاط نمودم - و درین اوران بتحقیق که میسرم شد شبت کردم - اصیدراری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو رسالهٔ ترانه ام پیرایهٔ قبول بابد - و بنظر انصاف ملحوظ گرده - و چون نزد محققان فن اوران مثنوی هفت می باشد و این رساله بالاصاله در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از انکه از اصلِ مقصود سخن رود چیزے ازکیفیت طبع آن برگذارده می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند آمر کرده شد - فرق در پای معروف و مجهول وضعا که در آخر کلمه بود بشکلِ مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسرهٔ علامت اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظ که بترکیب بمنزلهٔ یک کلمه

⁽۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر برین هفت افزود ۱ نام آن کتاب نهسپهر نهاد ۱ و مللجامی علیه الرحمه نام مثنویات سبعهٔ خودش هفت اورنگ گذاشته دو هویکی می آید ۱۱

همگی همتش بدان مصروف گردید که سنای این اراده از مصباح عطاى او بحصول پيونده - الجرم دقيقي ارا كه قدوهٔ شعراى عصر و زمان بوده مشمول انعام و اكرام گردانيده قلادهٔ اين خدمت برقبهٔ او انداخت - و دقیقی بقول اقل بیست هزار و بقول اکثر هزاربیت از داستان گشتاسب در سلك نظم انتظام داده بردست غلاص كشته گرديد چنانچه فردوسي اشارة بدان كردة ميگويد * بيت * جوانے بیامید گشادةزبان * سخنگوی و خوشطبع و روشنروان بشعر آرم این نامه را گفت من * ازو شادمان شد دل انجمن ز گشتاسب و ارجاسب بیتے هزار * بگفت و سرآمه بدو روزگار یکایک ازو بخت برگشته شد • بدست یک بنده برگشته شد و امروز شعر دقيقي بغايت عزيز و ناياب است - انتهي - و در مفتاح التواريخ همين منقولست - در آتشكده آمده كه - دقيقي اسمش استاد منصور بي احمد - در وطي او اختلاف كرده اند بعض اورا از طوس - و بعض از بخارا - و جمع از سمرقنه میداننه - بهر حال از اشعارش چیزے درمیان نیست - امّا میتوان یافت که دقت طبع و حلاوت كلام داشته - و ظهورش در زمان آلِسامان - و در زمان غزنويّه بدست غلام تركي كه مملوك ومعشوق او بوده كشته شد -انتهى - در بهارستان جامي مرقومست كه دقيقى رحمةالله عليه از شعولی ماتقدم است - در زمان دولت سامانیان بوده - و ابتدای شاهنامه كرده است و بيست هزار بيت او گفته كمابيش -

اگرچه بسیار بوده اکنون کمیاب است و کتاب در سنهٔ (۳۳۰)
ثلثین و ثلثمایه تمام کرد - این چند بیت ازانجاست * * شعر *
ثو سیمین تذی من چو آرین ایاغ * تو تابان مهی من چوسوزان چراغ
بدشمن برت زندگانی مباد * که دشمن درختیاست تلخ از نهاد
انتهی - و شمس الدین فقیر نیز در حدایق البلاغت همین آورده -
من میگویم اگر این (ای تصنیف کتاب او در سنهٔ ثلثین و ثلثمایه)
ثابت شود پس رودکی بخاری و ابو شکور بلخی هردو معاصر باشند
بلکه رودکی در اتمام مثنوی کلیلمود منه که در سنهٔ عشرین و
بلکه رودکی در اتمام مثنوی کلیلمود منه که در سنهٔ عشرین و
ثلثمایه زبور اختتام یافته (کمامتر آنفا) اقدم بود بر ابوشکور *

دیگر از مثنوی گویان قدیم دقیقی است - در هفت اقلیم مسطور است که دقیقی بخاری از فحول شعرا بوده - دقت سخنش از خفّت مبا گرو برده - و لطافت ابیاتش آبحیوانوا جام و نشان داشته - در اکثر کتب مسطور است که چون اکلیل سلطنت خواسان و توران بفرق آل سامان مکلل گردید خواستند که احوال سلطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند - چون دران وقت مرتبه نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نپذیرفته هرآینه از حیّز قوه بفعل نمی آمد - چون نوبت بامیر نوح بی منصور رسید-

⁽۱) امدر نوح بن منصور از احفاد امدر نصر سامانی و معاصر سلطان ناصرا دین سبکتگین بوده ـ و در سنهٔ سیصد وهفتان و هفت (۳۷۷) هجری درگذشت ـ مفتاح التواریخ ۱۱

آن اشعار مصنوع و معارف و توحید و مثنوي و مقطّعات - و مولد استاه عنصري ولایت بلخ است - و مسکن دارالملک غزیین - و وفات او در شهور سنهٔ احدی و ثلاثین و اربعمایه (۱۳۳۱) در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوي بوده - انتهی - در آتشکده نوشته - گویند عنصري شبح هزار بیت گفته - مثنوي وامن وغذرا اوراست - انتهی - در هفت اقلیم هم نوشته که عنصری چون نهر و عین و وامن وغذرا - و خنگ بت و سرخ بت - که هر یک چون نهر و عین و وامن وغذرا - و خنگ بت و سرخ بت - که هر یک بنظر نیامده - انتهی - بعض آبیات مثنوی عنصری بجای خود آید - بنظر نیامده - انتهی - بعض آبیات مثنوی عنصری بجای خود آید - ما حراب مفتاح التواریخ گفته - مفتاح التواریخ گفته - شعر * شعر * شعر *

بحينِ رفاتش زحور رپري * ندايے بر آمد که - يا عنصري ﴿ - سنه ١٣٣١ -

دیگر از قدماشیر بیشهٔ سخنوری اسدی طوسی است- در آتشکده گفته که طبعش مستقیم و سلیقه اش مانوس و یکی از شعرای سبعه است که در خدمت سلطان محمود میبوده اند - فردوسی اکتساب کمال سخنوری از وی کرده - انتهی - در درلتشاهی نیز نوشته که - افتخار الفضلا اسدی طوسی - فردوسی شاگرد اوست - از جملهٔ متقدمان شعرا ست - طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته - در درزگار سلطان محمود استاد فرقهٔ شعرای خراسان بوده است - و اورا بکرات تکلیف نظر شاهنامه کرده اند - استعفا خواسته و پیری

فردرسي آنرا باتمام رسانيده - انتهي - فردرسي در جلد سيّم شاهنامه اين اشعار دقيقي آررده و ذكر او دران كرده - كماسيجي *

ويكراز مثنوى گويان قديم استاد سخنوران ملك الشعرا عنصري بودهاست - جامي رحمه الله دربها رستان فرمايد كه عنصري-وي مقدّم شعراي عصر خود بوده است و ريرا يمين الدّوله صحمود سبكتگين بنظر قبول مالحظات فرصوده - گويند ريرا مثنويّاتست بسيار - موشّع بمدح سلطانٍ مذكور - يك ازان موسوم بوامق عدرا - امّا ازانها اثرے پیدا نیست - انتہی - دولتشاه سَمَرُفَنَكِي گفته - ابو القاسم حسن عنصري - مناقب و بزرگواري او اظهر من الشّمس است - و سرآمد شعراي روزگار سلطان محمود بوده - و اورا وراي شاعري فضايل است - و بعض اورا حكيم فوشتمانه - چنین گوینه که *در ر*کاب سلطان ^{محمود} چهار صه شاعر متعین و ملازم بودند و پیش او مقدم همه استاد عنصری بوده و همه بشاكردي او معترف بوده اند - و اورا در مجلس سلطان منصب شاعری با ندیمی ضم بوده - و پیوسته مقامات و غزوات سلطانوا بقيد نظم درآورد - و درآخر سلطان محمود استاد عنصري را مثال ملك الشّعواكي قلمرو خود ارزاني داشت - و حكم فرمود كه در اطراف ممالک ہرکجا شاعرے وخوشگویے باشد سخن خوہ بر استاد عنصری عرضه دارد تا استاد عن و ثمین آنرا منقّع کرد، بعرض رساند - ديوان عنصري قريب بسي هزار بيت است مجموع

اما بسوء اعتقاد و زندقه و الحاد متهم است - اررا سفرنامه ایست که در اکثر معموره سفر کرده و آنرا بنظم در آورده - انتهی و در دولتشاهی و مرآة الخیال آورده که اصلش از اصفهانست حکیم پیشه بود بعضے اورا عارف و موحد نوشته اند - و طائفهٔ طبیعیه و دهریّه خوافده - و فرقهٔ تناسخیّه - و الله اعلم - و تخلص حجت میکند چه او در آداب بحث با علما و حکما حجّت و برهای محکم بوده - و کتاب روشنایی نامه در نظم از مؤلّفات اوست - وفات حکیم ناصر و رسنهٔ احدی و ثلاثین و اربعمایه (۱۳۳۱) بود - و صاحب سلم در سنهٔ احدی و ثلاثین و اربعمایه (۱۳۳۱) بود - و صاحب سلم موسوم است - و دیگرے بروشنائی نامه - انتهی - انبیات مثنوی موسوم است - و دیگرے بروشنائی نامه - انتهی - انبیات مثنوی موسوم است - و دیگرے بروشنائی نامه - انتهی - انبیات مثنوی

دیگرفخرالدین اسعد گرگانیست-صلحب مثنوی ویس ورامین که نظم کرده است بنام شاه رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمود سلجوقی ایرانی - که سنه جلوس او (۱۹۹۹) و سنه وفات (۱۹۵۹) می باشد - و معاصر ارسلانخان شاهشام و القایم بامرالله خلیفهٔ بغداد بوده - و قخری پیش طغرل بیگ محمودشاه منصبی داشته - کما فی کشف الطّنون - واله داغستانی در ریاض الشعرا فرشته که - فخرالدین اسعد الجرجائی از اعاظم فصحای زمان افرقت و از اکابر بلغای دوران بوده - صیت بهای فضیانش سامعهافروز پرده نشینان صوامع ملکوت - و طعط ه صفایی طبعش زنگزدای

و ضعف را بهانه ساخته - و کتاب گرشاسبنامه که بر وزن شاهنامه است از مشهور است - و مناظرها را بغایت نیکو گفته - و از طرز کلام او معلوم میشود که مرد نے فاضل بوده - و فردوسي را بنظم شاهنامه دایما اشارت میکرد که این کار بدست تو درست میشود - انتهی - و هکدافي مرآ قالخیال و غیره - در مرآ قالعالم نوشته که اسدي در سنهٔ چهار صد و نه (۹۰۹) بعالم سرمدي شتافت - و بعضے رحلت او در عهد سلطان مسعود بن سلطان محمود و بعضے رحلت او در عهد سلطان مسعود جهار عد و بیست و یک - و سنهٔ شهادت چهار صد و سي و سه بوده - و الله اعلم * یک - و سنهٔ شهادت چهار صد و سی ابوالقاسم منصور فردوسی طوسي - شاهنامه و یوسف زلیخا ازو - و هردو اگر خدا خواهد در آسمان شاهنامه و یوسف زلیخا ازو - و هردو اگر خدا خواهد در آسمان

شاهنامه و يوسف زليخا ازو - و هردو اگرخدا خواهد در آسمان ششم مي آيد - وفات وي در شهور سنهٔ احدى عشر و اربعمايه (۱۱۱) بوده و قبر او در شهر طوس است بجنب مزار عباسيه - كذا في دولتشاهي - وصاحب مفتاح التواريخ از طبقات اكبري نقل كرده كه فردوسي بسال چهار صد و شانزده هجري فوت كرده *

دیگر حگیم ناصر خسرو علویست - و او خود را در رسالهٔ احوال خویش چنین نوشته که - چنین گوید کمترین خلق الله ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن صحمد بن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام - در بهارستان جامی مذکوراست که - فاصر بن خسرو در مناعت شعر ماهر بود و در فنون حکمت کامل -

هنرش بر رادیت معنی نافذ فرمان - قوت فضل و ذرق شعر از کتاب رویس رامین ظاهر میگرده - انتهی *

ديگر حكيم قطران - دردولتشاهي نوشته كه حكيم قطران بي منصور الاجلمي از جملة استادانِ شعر است و انوري شاگرد اوبوده و ترمذيست إمّا دربلغ مي بوده و قوسنامه بنام اصير محمد ابن امير قماج كه در روز كار سلطان سنجر والى بلي بوده نظم كوده است - رشيدي سموقندى و روحي و اكثر شعراي بليز و ماورالنهر شاگره قطران بوده اند در علم شعر ماهر و صاحب تصنیف است ، و رشید و طواط میگوید که من در روزگار خود قطرانوا در شاعوي مسلكم ميدارم وباقي الأشاعو نميدانم از راه طبع نه از راه علم - انتهى - صاحب هفت اقليم بعد از نقل اين میگوید که اورا چند مثنویست که هریک عنوان نامهٔ فصاحت و برهان دفتر بلاغت تواند بود - انتهي - و مي آيد - آذر اصفهاني گرید - حکیم قطران ابن منصور دولتشاه اورا ترمذي و محمد عومي و ساير ارباب تذكره اورا تقريزي نرشته اله نظر باينكه مماح سلاطين تدريز بوده قول ثاني راجع است - انتهى - و سنته وفات قطران (۴۸۵) - داكتر اسپرنگر از تقي كاشى .

دیگر از مثنوی گویان قدیم مسعود سعد سلمانست - در مولد و منشأ او اختلاف است بعض همدانی دانند - و بعض جرجانی - و بتحقیق آزاد بلگرامی هندی المولد - و الله اعلم - در خزانهٔ عاموه نوشته که مسعود سعد سلمان از کبولی شعول ست ادیب صابر

قلوب خلوتیان عالم ناسوت - از قدمای شعرا ست - محمدعوفی در تدکره خود نوشته که بغیر از مثنوی ویس ورامین شعرے راز وی در روزگار نمانده - و الحق چنین است مگر این قطعه که چند بیت ازان نوشته میشود * قطعه *

بحميارشعر گفتم و خواندم بروزگار * يكيك بجهد بر ثقةالملك شهريار شاخ تر از امید بکشتم بخدمتش * آن شاخ خشك گشت رنیا روهیچ بار دعوى شعركرد وندانست شاعري، و انكاه نيز كرد بفاد إلى المتخار زو كارتر نديد م و نشنيدم آدمي • در درلتش عجب غلطي كرد روزكار مَثْنُومِي وَيِسْ وِرامِين مِن أوَّلَه الى آخرة بنظر راقم حروف رسيدة -اگرچه اشعارش ساده واقع شده ليكن حق اين است كه باوجود سادكي وب تكلفي نهايت پختگي و قوت دارد - و در بعض جا اگر تساهل بكار رفته باشد- نظر باينكه ابتداى اين في بوده معدور است-چه دران وقت جمال عرایس سخن بحلي تكلفات هنوز پيراسته نشده بود - مانند جادرنگاهان صحرا نشین به متنت سرمه و غازه صيدانكني دلهاى حزين مى نمودة اند - معهدا آنقدر سلاست و فصاحت دران کتاب درج است که وصف ندارد - حقیقت این سخی بسخندان روش خواهد بود - انتهی کلامه - و کنیت او صاحب هفت اقليم ابوذراعه نوشته و قطعهٔ ديگر نيز ازو نقل كرده و گفته كه ابوذراعه معمار دیار فطنت - و معیار دینار صنعت بود - فخرزمان و اسعد دوران بوده - لطف طبعش برسیاه لفظ قهرمان - و کمال

رسیده که یک از مجذوبان از تکلیف بیرون رفته (که مشهور بود به لای خوار - زیراکه پیوسته لای شراب خوردے) درانجا بود آرازے شنید که با ساقی خود میگفت پرکن قدھے تا بکوری ابراهیمك غزنوي بخورم - ساقي گفت ابراهيم پادشاهي عادل خير است گفت بس مردك ناخوشنود است انجه در تحت حكم وى در آمدة است در حيّز ضبط نياورده - وميرود تا مملكتے ديگر گيرد - و آن قدح گرفت و بخورد- بازگفت پرکن قدح دیگر بکوری سناییك شاعر-ساقى گفت سنايى مردے فاضل و لطيفطبع است - گفت غلط مکن کہ بس مرد کے احمق است - اگر وی لطیف طبع بودے بکارے مشغول بودے که ربوا بکار آمدے - گزانے چند در کاغذے نوشته و نام شعرنهاده و از روي طمع هر روز بها در پيش ابله ديگر ايستاده كه هيچ کار وي نمي آيد و او نميداند که ويوا براي چه کار آفريده اند -اگر روز عرض اكبر از ري سوال كنند كه سنايي بحضرت ما چه آوردي چه عدر خواهدآورد - اینچنین مرد را جز ابله و بوالفضول نقوانگفت - سنایی چون آنوا شنید حال بروی متغیّ شد و پای در راه نهاده بسلوك مشغول شد - و ديوان مدح ملوك را در آب انداخت- انتهی -جامی رح فرموده که ریرا ررای حدیقه سه کتاب مثنوي ديكراست همه بروزي حديقه امّا مختصر - تاريخ تمامي حديقه چنانچه خود بنظم آورده سنه (٥٢٥) خمس و عشرين و خمسمایه بوده است - و بعضے تاریخ رفات ویوا همین نوشته اند و اللہ

و حكيم سنايي و جمال الدين عبد الرزاق در اشعار خود اورا ستوده اند - نام او باضافة نام پدر و جد شهرت يافته و در اشعار خود اكثر هرسه نام را معًا مي آرد - و مسعود مثنوي دارد در كمال سلاست و عدوبت - و نظامي عروضي گفته كه مسعود تا سنة پانصد و پانزده در حيات بوده - (نتهي - و سنة وفات او (٥٢٥) - داكتر اسپرنگر از تقي كاشي *

دیگر از حکمای قدما و عرفای شعوا حکیم سنایی غزنویست - علیه الرّحمة و الرضّوان - در نفحات الانس مسطور است که حکیم سنائی قدّس اللّه تعالی روحه - کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدم است - وی از کبرای شعوای طایعهٔ صوفیه است و سخنان ویوا باستشهاد در مصنّفات خود آورده اند - و کتاب حدیقة الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان افواق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیل قاطع و برهان ساطع است - از مریدان خواجه یوسف همدانیست انتهی - درو و در دولتشاهی موقوم ست که - سبب توبه وی آن بوده که سلطان ابو اسحاق ابراهیم غزنوی در فصل زمستان بعض دیار کفّار از غزنین بیرون آمده بود - و سنائی بعض دیار کفّار از غزنین بیرون آمده بود - و سنائی در مدے وی قصیدهٔ گفته بود و میرفت تا بعرض رساند - بدر گلخنی

⁽۲) در نفحات و بعض دیگر کتاب ـ سلطان محمود سبکتگین ـ مرقومست و غالباً سهو بود چه رفات سلطان محمود غزنوي علي الاسح در سنة (۲۱) بود « پیش از ولادت حکیم سنایی ـ فاحفظ ۱۱

نزد صاحب مخبرالواعلين تاريخ وفات پانصد و بيست رپنج يا سي و پذ است چنانكه گويد . * شعر *

عقل تاریخ نقلِ او گفتا * طوطمي ارج جنّت والا سنه ٥٣٥ ه

و نرد تقي كاشي سنة وفات پانصد وچهل رپنج (٥۴٥) و نزد درلتشاه پانصد و هفتان و شش (٥٧٩) و صاحب خزينة الاصفيا گويد كه تاريخ وفات پانصد و بيست رپنج (٥٢٥) ير تخته مزار پرانوار حكيم سنايي كنده است - و الله اعلم *

دیگر عمعتی بخاریست - در بهارستان جامی مسطوراست که او استاد شعرای رقت بوده انتهی - دولتشاه گفته که عمعتی از شعرای بزرگ است و در زمان سلطان سنجربوده - وقصهٔ یوسف علیهالسّلام را نظم کرده است که در دو بحر میتوان خواند - و استاد رشیدالدّین و طواط سخنان اورا در حدایق السّحر باستشهاد می آورد و معتقد ارست - انتهی و مینان و مینان می ایرد و معتقد ارست - انتهی و مینان و مینان می ایرد و مینان ارست - انتهی و مینان ایران و مینان از در حدایت الله و هفت قارم و سام السّموات

اعلم - انتهى - در مرآ الخيال نوشته كه حضرت مولوي جلال الدين رومي كه قطب وقت بوده هم در مثنوي و هم در ديوان خود به پيزوي او اقرار كرده و با آن همه فضل و كمال خود را از متابعان او دانسته - در مثنوي ميفرمايد

دیگ جوشي کرده ام من نیم خام * از حکیم غزنوي بشنو تمام و در غزلیات میگوید

عطّار روح بود و سنايي دو چشم او * ما ازپي سنايي و عطّار آمديم و حكيم شصت دو سال عمر كرده - انتهى ملخصا - و انتجه ور مرآة الخيال زمان و تاريخ ولادت حكيم سنايي رج نوشته درست وثابت نه- در هفت اقليم نوشته كه آنچه امروز از شيخ متداول است دیوانیست و دیگر حدیقه و ایضا کنزالرموز وکارنامه که شعر هرور یکیست - وفات شیخ بقول اصے در پانصد و بیست وپنے يوده - انتهي - واله داغستاني گويد كه حكيم سنايي غزنوي شعر كتاب فضل وراآب بحركافي نيست * كه تركني سراِ نكشت وصفحه بشماري. مصنَّفات و منظوماتش چهرهٔ شاهد حالش را آینه ایست روشی م سختال معجزآ ياتش در اثبات علو قدرش حجّت ست مبرهن ومادش *در سنه (۱۲۵) در غزنین بود - مثنویاتش حدیقه و زادالسالکین و* طريق التَّحقيق - انتهي - و في كشف الظّنون الهي نامه فارسي منظوم للشيّخ محمد ابن آدم المعروف بالحكيم سنايي = انتهى -و در ديباجة مؤيد الفضلا ومدارالافاضل - سنة سنايي مرقوم است -

و شيخ از مريدانِ الحيفرجِ زنجاني قدّس الله سرّة العزيز بوده - دولتشاهي و آتشكده *

گویند شیخ در آخرِ عمر منزری و صاحبِ خلوت شده بود -و با صودم کمتر اختلاط کردے - درین باب میگوید كل رعنا درون غنچه حزين * همچو من گشته اعتكاف نشين دولتشاهى و مرآة الخيال - أتا بك قزل ارسلادرا آرزوي صحبت شيخ نظام تبود بطلب شيخ كس فرستاد - نمودند كه شيخ منزريست و بسلاطين و حكام صحبت نميدارد - اتابك از روي امتحان بديدن شيخ رفت - و شيخ بذور ولايت و از روي كرامت دانست كه از روي استحان ميآيد و بچشم حقارت بشيخ مينگرد -شيخ از عالم غيب شمَّه بچشم اتابك جلوه كرساخت - اتابك دید تنجتے پادشاهانه از جواهر نهاده اند و کریاسے دید که صدهزار چاکر وسیاهي و تجملهاي پادشاهانه و چهرهابا کمر مرضع و حاجبان و نديمان بر پاي ايستاده - و شيخ پادشاه وار بران تخت نشسته -چون چشم اتابگ بران عظمت و شوکت افتاد مبهوت شد و خواست كه از روي تواضع قدم شيخ را بوسه دهد - درين حال شیخ از عالم غیب بشهادت آمد- اتابك دید كه پیر سردے حقیر برپارهٔ نمدے بر در غارے نشستہ و مصحفے و قام و دواتے و مصلاً و عصافي پيش نهاده - بتواضع دست شيخ را بوسه داد - و من بعد

⁽١) كرياس - بتحمقاني بروزن الياس دربار ١١) چهرة - بالضم امرد ١١

و مجمع الصّنابع - آذر آصفهاني نوشته - گویند صد سال متجاوز عمر کرده و مثنوي یوسف رلیخا که ذو بحرین گفته بنظر نوسیده - و سنهٔ وفات او (۱۹۲۳) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشي *

دیگر از مثنوی گریان نظامی عروضی سمرقندیست بقول بعض و او صاحب مجمع النوادر و چهارمقاله است بالاتفاق - در
تذکرة الشعرا نوشته که او صرف اهل فضل بوده و طبع لطیف
داشته - از جملهٔ شاگردان امیر معزیست و در علم شعر ماهر بوده
و داستان ویسه ورامین را بنظم آورده - انتهی - و همدافی آتشکده - و در
هفت اتلیم گفته که او در مثنوی از متقدمان صنعت است چند
تالیف دران پرداخته - انتهی - درو و در خزانهٔ عامره دو نظامی
دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروضی در مرو بوده اند *
دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروضی در مرو بوده اند *
دیگر فصیحی جرجانیست - دراتشاه گفته که از جملهٔ ملازمان
امیر عنصرالمعالی کیکارس بی اسکندر بی قابوس است و
میگر فصیحی خرجانیست - دراتشاه گفته که از جملهٔ ملازمان
امیر عنصرالمعالی کیکارس بی اسکندر بی قابوس است و
قصهٔ وامق وعذرا بنظم آورده و بسیار خوب گفته است - انتهی "-

پس عهد فرخي مهد نوح الشّعوا نظام العرف استاد سخنوران امام مثنوي گويان شيخ نظامي گنجوي -عليه الرّحمة المتواكية من الله القوي - رسيده - و ازو زبانوا شستگئے -و وزن و قافيه را نظام - وحقايق و معارف را حسن بيانے - و شعر و شاعري را جمال مار و معارف

⁽١) و فيه نظر - ويجيئ تحقيقه ان شاء الله تعالى ١١

مثنوي را كمال رو داده - و الحق وى منَّت عظيم بر سخنوران نهاده - و قصاحت و بلاغت را پايه بآسمان رسانده * شعر *

رحمت حق هزاربرجانش * دمبدم باد تا بروز شمار و از معاصرین او رشیدی سموندی و حکیم خاقانی شررانی و ظهیر فاریابی و حکیم ازرقی هروی و شیخ عطّار نیشاپوری علیهم الرحمه مثنوی گفتهاند - و مولوی روم قدّس سره بسالے چند بعد از حکیم نظامی گنجوی بوده - و سیجیئ *

واضح باد که فقیر در ذکر شیخ نظامی گنجوی رحمة الله علیه بنظر اینکه درین جا او اصل است چیزے طوالت روا میدارم و عبارت و اعتقاد هریکے نسبت بدو نقل میکنم - واگر در بعض مقام تکوارے رو دهد ناظران خورده نگیرند و درگذرند * ع * فان المسک ماکررته یتضوع *

فكرشيخ بزركوار حضرت نظامي قدس سرة السامى

لقب شيخ بزرگوار نظام الدين - وكنيت او ابوم حمد بن يوسف بن مؤيداست - من دولتشاهى - شيخ نظامى وهو ابوم حمد الياس يوسف ابن مؤيد - آتشكده - نام او ابوم حمد نظام الدين احمد بن يوسف - داكتراسپونگر - و فى كشف الظنون نظامي و هو شيخ جمال الدين يوسف بن مؤيد الكنجوي - انتهى *

موله مريف او گنجه است - دولتشاهي وغيره - و در هفت اقليم

اعتقاد او نسبت بشيخ درجهٔ عالى بانت - وشيخ نيز گوشهٔ خاطر و همّت بدو حواله كرد و كاه كاه بديدن اتابك آمدے و صحبت داشتے - دولتشاهي و مرآة الخيال و آتشكدة - ملاجامي رحمة الله عليه در نفحات بذكر شيخ قدّس سرّه نوشته كه وي عمرے گرانمايه را از ازل تا آخر بقناعت و تقوى و عزلت و انزوا گذرانيده است - هرگز چون ساير شعرا از غلبهٔ حرص و هوا ملازمت أرباب دنيا نكرده - بلكه سلاطين روزگار بوي تبرك مي جسته اند حفائكه ميگويد

چون بعهد جواني از بوتو * بدر کس نوفتم از در تو همه را بر درم فرستادي * من نمیخواستم تومیدادي چونکه بر درگه تو گشتم پیر * زافچه ترسید نیست دستم گیر انتها و هکذا في هفت اقلیم و آتشکده *

بعمر هشتاد و چارساله فوت كرده - و مرقدش بيرون شهر گنجه واقع است - مفقاح القواريخ و نزد داكتر اسپرنگر صاحب سن وي شمت و سه سال وشش ماه - و غالبا همين صحيح بود - در نفحات فوشته كه تاريخ اتمام سكندرنامه كه آخرين كتابهاي ويست سنة اثنقين و تسعين و خمسمايه (۹۹۲) بوده است - و عمر وي در انوقت از شصت گذشته بوده است - رحمه الله تعالي سبحانه افتهي - و در خاتمه سكندرنامه بحري فرموده * شعر * شعر يشصت آمد اندازهٔ سال من * نگشت از خود افدازهٔ حال من

که از دلخیزد بدلها جا گیرد و اگرهمین از زبانست غایت عروجش اینکه بزبانها رسد - نه تشریف قبول یابد و نه صوجب رحمت گردد * مصرع *

ببین تفارت ره از کجا ست تا بکجا

و شريف ايراني راست گفته * شعر *

* فرق سخن عشق و خود خواستم از دل *

* گفت آمدة ديگربود و سَلَحْتُهُ ديگر *

و کلام عشاق را نیز مرتبها ست - هرکرا معشوق زیباتر سخی او رساتر و هرچند عاشق خسته وشکسته تر کلام او درست و برجسته تر مرا جامی رحمه الله تعالی - مرا جامی رحمه الله تعالی - ویوا از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهرهٔ تمام بوده است - اما از همه دست برداشته بوده است - و روی در حضرت حق سبحانه و تعالی آورد و چنانکه میگوید

هرچه هست از دقیقهای نجوم * یا یکایک نهفتهای علوم خواندم و سر هر ورق جستم * چون ترا یانتم ورق شستم همه را روی در خدا دیدم * وآن خدا بر همه ترا دیدم مثنویهای پنجگانهٔ وی که به پنجگنج اشتهار یانته است اکثر آنها باستدعای سلاطین روزگار واقع شده - امیدواری آنرا که نام آیشان بواسطهٔ نظم وی برصفحهٔ روزگار بماند استدعا نموده آند - و اکثر آنها بحسب صورت افسانه است - اما از روی حقیقت کشف حقایق

نوشته که شیخ نظامي اگرچه بگنجه منسوب است اما ظاهرا مولد وي از قم بوده چنانچه در اقبالنامه اظهارے بدان کرد، می آرد

نظامی زگنجینه بگشای بند * گرفتاری گنجه تا چند چند

وردر گرچه در بحر گنجه گمم * ولے از قهستان شهر قمم
انتهی - واله داغستانی گفته که اصلش از قم بوده لیکن موطنش
گنجه است - و آذر اصفهانی نوشته که گنجه از اقلیم پنجم شهر
نوه و خطّهٔ دالگشاست - و همین که شیخ نظامی قدّس سرّه از
عراق رفته درانجا ساکن شد بخوبی آن دیار دلیلیست واضی -
و اصل آنجناب از خاک باک تفرش است که از اعمال قم شمرده
میشود - او یا والد ماجدش بگنجه که از بلاد معتبر آذربایجان و
بخوشی آب و هوا مشهور است رفته و آنجناب درانجا متولد شده
و خود در اقبالنامه میفرماید
* شعر *

فظامى زگنجينه الغ چو درگرچه الغ - انتهى *

شیخ برادر قوامی مطرزیست که از شاعران استاد بوده وقصیدهٔ گفته که تمامی صنایع شعری دران مندرج است - دولتشاهی و هکدا فی ریاض الشعرا - و سلم السموات * و دولتشاه گفته که شیخ نظامی بمطرزی اشتهار یافته *

⁽ ۱) هرچند نسخهٔ اقبالنامه یعنی سکندرنامهٔ بصری که بنظر فتیر رسیده درواین شعر نیافتهام همان شعر اول است و بس ۱۱

وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد سلطان طغول بن ارسلان در شهور سنه ست و تسعین و خمسمایة (۱۹۹) بوده - مرقد شیخ درنجه است - دولتشاهی - و نزد تقیی کاشی سنهٔ وفات شسصه و شش (۲۰۲) و داکتر اسپرنگر گفته و نزد بعض شسصه و دو (۲۰۲) - صاحب مخبرالواصلین گوید * شعر *

شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدوهٔ اولیای نامی بود

گنجه را گنج دین شده حاصل * بطفیل و جود آن کامل

خمسهٔ مثنوی زتصنیفش * برتر از حصر عقل تالیفش

سال نقلش برفعت و مکنت * شد رقم - گنجوی گل جنت

ماحب مفتاح التواریخ گوید که از مصرعهٔ آخر پانصد و نود و دو

حاصل میشود - اما ابیاتے که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته

پانصد و نود و هفت است

* تاریخ *

بگفتم من این نامه را در جهان * که تا دور آخر بود در جهان بتاریخ پانصد نود هفت سال * چهارم محرّم بوتت زوال سر سال چارم محرّم بد است * زساعت گذشته چهارم بد است انتهی و داکتر اسپرنگر صاحب نیز گفته که جلد آرل سکندرنامه در سنهٔ پانصد و نود و هفت (۹۷) تمام شد و بقول جامی درنفحات در پانصد و نود و دو انتهی - من میگویم این اشعار تاریخ در نظامی گنجوی نبود - و رکاکت ابیات و تکرار قافیه مؤید این معنی - از نظامی گنجوی نبود - و رکاکت ابیات و تکرار قافیه مؤید این معنی -

وبيان معارف را بهانه است - يكجا دربيان آن معنى كه صوفية گفته اند كه طالبان وصال و مشتاقان جمال حق را دليل وجود او هم وجود اوست - و برهان شهود او هم شهود او ميگويد * شعر * پژوهنده را ياوه زان شد كليد * كز اندازهٔ خويشتن در توديد كس كز تو در تو نظاره كند * ورقهاي بيهوده پاره كند نشايد ترا جز بتو يافتن * عنان بايد ازهردر تافتن و جاي ديگر درهدين معني گويد * شعر *

عقل آبله پای و کوی تاریک * وانگاه رهے چو موی باریک توفیق تو گر نه ره نماید * این عقده بعقل کی گشاید عقل از در تو بصر فروزه * گر پای دردن نهد بسوزه و یکجا در ترغیب و تحریص براعراض از ماسوای حضرت حق سبحانه و اقبال بر توجه بجناب کبریای وی میگوید * شعر* برپر ازین دام که خونخواره ایست * زیرکی از بهر چنین چاره ایست برپر ازین دام که خونخواره ایست * رویه ازان رست که پُردان ترست جهد دران کی که رفا را شوی * خود نهرستی و خدا را شوی جهد دران کی که رفا را شوی * خود نهرستی و خدا را شوی مسطور است که از شعرای گنجه شیخ نظامیست - فضایل و کمالات وی روشن - احتیاج بشرح ندارد - و آنقدر لطایف و دقایق و حقایق که برکتاب پنج گنج درج کرده است کس را میشر نیست

^{(1) *} شعر * خوشتران باشد كه سر دلبران * گفته ايد در حديث ديگران

بلكه مقدور نوع بشرنه - انتهي كلامه - صَاحَبُ مَوَاقَالَحْيال گفته - که بیان ِ فضایل و کمالاتِ او که تا دورِ قیامت بر زبانها چاریست درین اوراق گنجایی ندارد -انتهی - آذر اصفهانی در آتشکه نوشته شیخ نظامی در مراتب شاعری از انچه نویسم افزرنست -وبراي فقيريك از اركان اربعه ديارسخن است - انتهي - و در ذكو انوري گفته كه بزعم فقير از عهد دولت آل سامان كه استاد رودكي قانون شاعري ساز کرده الي الآن که يکه زار و يکصد و هشتاد (۱۱۸۰) هجریست چهار کس گوی فصاحت از همگذان ربوده - و هریک بمفتاح زبان قفل از گنجینهٔ سخنوری گشوده و درین مدّت کس نيامدة كه لاف برابري با ايشان بزند - اول حكيم ابوالقاسم فردوسي طوسي - دوم شيخ نظامي قمي الاصل گنجوي المسكن - سيم شيخ مصلح الدين سعدي شيرازي - چهارم حكم اوحدالدين انوري ابدوردیست - در بعض نسخها ملاحظه شد که جمعے از موزونان از جمع ديگر سوال از تميز ميان سعدي شيرازي و امامي هروي و ميان شیخ نظامی و خسرو دهلوي و میآنِ انوري و ظهیر فاریابی کرده قطعات گفته - بزعم فقير اين مقوله سوالات از تاثيرورق الخيال است والله باندك ربط اين تشكيك خارج از دايرة انصاف است - انتهى مدر سلم السموات نوشته - شيخ نظامئ گذيم دستور شعراي عجم - و مشهور اقاليم عالم است - تفنيل إو بر امير خسرو دهلوي داد الده اند -

⁽۱) این شهادت نسبت بدو از همچو بزرگوار یاد داشتنیست ۱۱

و ملاجاسي در ثبت تاريخ تصريح جلد اول نفرموده كمامر آنفا -و غرض او اتمام جلد درم است - شيخ در تاريخ جلد درم اي سكندر نامهٔ بحري فرمايد

جهان بردهم روز بود از ایار * نودنه گذشته زیانصد شمار و در بعضے نسخه - نود دو الن پس احتمال است که شیخ در همین نود و دو بعد از اتمام کتاب رحلت فرموده باشد - وبر تقدیر صحت نسخهٔ نود نه - تاریخ - گنجوی گل جنّت - صحیح نبود مگر آنکه - گل جنّت - برسم خط قدما بتحتّانی نوشته شود و ششصد و دو ازان برآید - واز کشف الظّنون معلوم میشود که نزد بعض (۹۹۹) هم تاریخ وفاتست در آتشکده نوشته که مزار کثیر الانوارش حال نیز محل زیارت اکابر و اعاظم آن دیار می باشد - انتهی *

ور تذکرةالشعراي دولتشاه سمرقندي مرقوم است که در بزرگواري و فضيلت و کمال شيخ زبان تحرير و تقرير عاجز استسخن او را دراي طور شاعري ملاحت و آنيست که صاحب کمالان طالب آنند انتهي - شيخ آذري اسفرايني رح درين معني چه خوش فرموده

اگرچه شاعران نغزگفتار * زیک جاماند دربزم سخی مست ولے با باده بعض حریفان * فریب چشم ساقی نیز پیوست مبین یکسان که دراشعار این قوم * ورای شاعری چیزے دگرهست وکلام اهل دل سراسر حال می باشد - و دیگر انوا همین مقال - سخنے

ارشد و اعظم همه شیخ مغفور است کو در فنون غزل و قصیده فیگرانرا بروی مزیت باشد - حقیقت این بیان بر سخندان روش خواهد بود

* لمؤلّفه *

زباندانان زبانم می شناسند * سخی فهمان بیانم میشناسند کایت میکنم از حسن پوسف * عزیزان داستانم میشناسند اگر اندیشهٔ اطناب نمی بود از مثنویّات خمسه قلیل درین کتاب بعنوان نمایش درج میکردم - لیکن بیم رفت که مبادا از فرط علو مرتبهٔ سخن و کمال پایهٔ بیان در گشودن آن کتاب خاطر را بترک هیچ یکی از ابیات راضی نتوان کرد - و تا خبر شدن تمام خمسه درین تذکره نوشته شده باشد - پس حواله بهمان کتاب نمود انتهی - میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره نوشته - شیخ نظامی گنجوی استاد الآفاق است - و سرآمد مثنوی گربان بالاتفاق بطفیل تربیج او روزبازار - فتم *

در آتشكده آمده كه رجايي هروى - اسمش مولانا حسن علي خراسي است گويند در خواب از جناب افصح الشعرا شيخ نظامي رجايي تخلص بافته - انتهى *

دولتشاه گفته که در روزگار شیخ خمسه را جمع نکرده بودند هریکی را داستان جدا جدا بوده - بعد از رفات شیخ این پنج کتاب را

⁽۴) همين قول فيصل است ١١

و خمسهٔ اورا بركلياتِ خسروي ترجيع نهاده اند نظامي كه استاد اين في ويست * درين بزمگه شمع روش ويست رويرانة گنجه شد گنجسنج * رسانيد گنج سخن را به بنج چو خسرو بدان پذیج هم پنجه شد * وزان بازوي فكرتش رنجه شد كفش بود زانكونه گوهر تهي * زرش ساخت ليكن زر دهدهي والحق نظامي در نظم سنجي مزيد زمان بلكة و حيد جهان بودة -وشيخ نظامي از مبادئ حال خلوت نشين و عزلت گزين بوده -و بصحبت حكام و سلاطين اقدام نذموده - بلكة قزل ارسلان و ديگرے از حكّام را كه رغبت ملاقات شيخ بوده بصومعه او شتاقته فيض صحبت یافته اند - و شیخ نظامی خود در اشارت این میگوید * شعر * چوں بعہد جواني الن اما در منتہاي زمان اجابت التماس بعض ملوك فرمودة - و بملاقاتِ ايشان قدم رنجة نموده - او را تعظيم تمام إِنمودة انه - و بجهت او قيام كردة اند - انتهى - عليقليضان واله أ داغستاني در رياض الشّعوا كويد شيخ مغفور (يعني شيخ نظامي رح) از فحول شعراي زمان - و اماجد بلغاي دورانست - الحق از آغاز آفرينش لغايت حال سخنورے مثل او بعرصة وجود نيامده -آدمِ عالم فصاحت - و نوحِ جهانِ بلاغت است - اگرچه درعرب و عجم شعراي زبردست عاليمقدار بسيار گذشته اند كه هريك در ملک سخنوري صاحب تاج ولوا بوده - ليکن در في مثنوي گويي

^(1) این اشعار از جامي رح است و بتمامها در اسمان ششم ايد ۱۱

تاآخر- انتهى - أما در دولتشاهي نوشته - ديوان شيخ نظامي وراي خمسة قريب بمبيست هزار بيت باشد غزليات مطبوع و موشحات و اشعار مصنوع بسيار دارد - انتهى - و هكذا في جواهر العلوم -فركشف الطُّلون هم مسطور است - ايوان نظامي فارسي من النَّظَامَى الكُّنجي صاحبِ المحمسة هو ابو محمد بن يوسف -انتهى - آذر اصفهاني گويد كه آن ديوان حال درميان نيست -و نزه بنده احمد يك موجز ديوان شيخ نظامي گنجوي محتوي برقصاید و غزلیّات و رباعیّاتِ عارفانه که تخمیناهمگی پانصد بیت خواهد بوق موجود است - و كتابخانه ام را ازو شرفي فاصحدود . صلحب ِ مخزن الفوايد گفته كه - مثنوي گفتن نزديك اساتفه از جميع اقسام شعر مشكل است - و درين فن فردوسي طوسي و خواجه نظامي يدبيضا ميداشتند - ديگر مثنوي گريان مثل امير خسرو دهلوي و مولوي جامي و هاتفي متتبع ايشانند -(نتهی - فقیر میگویم در مثنوی شیوهٔ قدیم همین سادهگویی وسيخى گذارى بودة است- وباايى غرابت الفاظ و نامطبوعي اوزان وعدم استحسان قوانى هم بعض جا رجود ، ميداشت - چنانچه شاهنامه ويوسف زليخاى فردوسي طوسى ومثنوي ويس ورامين فخري كركاني كماسر في ترجمة الفخري - و خواجه نظامي گنجوي تغير شيوهٔ قديم داده - و در مثنوي گويي طرز نوے اختراع كرده - و شاهد

⁽١) ازبراى انكه اينجاز فظنا بعمعنى معين مي باشد الخلاف قصيدة وجزاك ١١

دریک جلد جمع کردند - و فضلا خمسه نام نهادند - انتهی - لیکن در شعرا خمسهٔ نظامی گنجوی ازانکه مملو از گوهر آبدار است بلقب پنجگنج اشتهار دارد کما مر نقلاعی النفحات - آرے * مصرعه * خمسهٔ او هست بهین پنج گنج*

قر كشف الظّنون نوشته - پنج گنج فارسى منظوم من منظومات النظامي الكنجي المتوقي سنه (۱۹۹۹) - و نظمه في غاية اللطافة و الجزالة على ما شهد به المولوى الجامي - انتهي - قرآتشكده آمده - بعد از انكه هملى روح مطهوش بآشيان قدس پرواز كرد فضلا و عرفاى شعرا اين كتاب را كه امروز از خيالات شيخ درميانست جمع نموده مسمي بخمسه نمودند كه هريك ازان باستدعاى صاحب تاج و سريرے منظوم شده چنانچه در ديباجة هريك از انها خود نقل كرده - اگرچه بتصاريف زمان و عدم ربط كتاب خُمس ازان صحيح نماند اما باز ركن از پنج گنج است كه مفلسان تهي كيسة بازار نظم جيب و دامان دل و ديده را ازين خزاين جواهر رنگين بازار نظم جيب و دامان دل و ديده را ازين خزاين جواهر رنگين

در بهارستان جامي مرقومست که بیرون ازان کتاب (ای پنج گنج) از وی شعر کم روایت کرده اند و این غزل از سخنان ریست *غزل *

جوبجو محنت من زان رخ گندمگونست که همه شب رخ چون کاهم ازان پرخونست

اوج

شعر فارسي رواج يافت و دران عصر عنصري و عسجدي و فرخي باستادي شهرت يافتند - بعد ايشان درسنة پانصد هجري فلكئ شرواني و خاقاني و رودکي و ديگر چند کس درين في نام برآوردند و ازيشان هريك حكيم رقت بود - چون عهد خواجة نظامي گنجوي رسيد انجه القالت سخى بود برطرف نمود - و بسيار فصاحت و بلاغت را داد داد - و جميع شعراي متوسطين و متأخرين پيروي او كردند- انتهي - و در مجمع الفنون همين منقولست بازدياد اين فقره - و اورا خدای سخن گفتند *

و انچه دولتشاه در ذكر فردوسي نوشته كه عزيزے راست، قطعه ، درشعر سه تن پيمبرانند * هرچند که لا نبي بعدي اوصاف و قصيدة و غزل را * فردوسي وانوري و سعدي

انصاف آنست که مثل قصاید انوري قصاید خاقانی را توان گرفت باندکے کم و زیاد - و مثل ِ غزلیات ِ شیخ بزرگوار سعدی غزليات خواجه خسرو خواهد بود بلكه زيباتر- اما مثل ارصاف و سخى گذارى فردوسى كدام فاضل شعر گويد وكوا باشد - ميتواند كه شخصے این سخی را مسلم ندارد و گوید که شیخ نظامی را درین باب په بيضا ست - درين^{سخ}ن مضايقه نيست - وشيخ نظامي بُزَرُک بوده و سخن ِ او بلنه و متین و پرمعانیًست - اما از راه انصاف تأمّل در هر دو شيوه گو بكن - و مميّز بوده حكم براستي

⁽١) او پيش از عنصريست و وفاتش در سنة سيصد و سي هجري. كماسر ١١

سخن گذاري را خال وخط داده - نخست وي اين ره باريك دشوارگذار نموده - و خس و خاشاك الفاظ قبيحه و سنگ و خشت اوزان نامطبوعه و قوافئ ناپسنديده ازين راه پاک فرموده - و ملک نظم را نظام داده - و چمن سخن را پيرايش - راست است انچه خودش گفته

منم سروپيراي باغ سخى * بخدمت كمربسته چون سروبى سخى چون استى چون سوبى سخى چون كرنستا بمن سخى چونگرفت استقامت بمن اقامت كند تا قيامت بمن همه خوشه چين اندومي دانه كار * همه خانه پرداز و من خانه دار خلاصه وي در في مثنوي مبدع است - و دريي شيولا مخترع - چنانكه خاقاني شرواني در قصيده - و سعدي شيرازي در غزل - و ابي يمين در قطعات - و عُمر خيام در رباعيات - هاشمي كرماني و ابي يمين در قطعات - و عُمر خيام در رباعيات - هاشمي كرماني گفته و در آنصاف سفته * شعر *

چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی شهوار محیط وجود شهوار محیط وجود انکته سرای کام * ملک سخی یافت رنظمش نظام میر خسرو دهلوی و مالاجاسی که هریک در سخنوری بعد از خا

و امير خسرو دهلوي و ملاجامي كه هريك در سخنوري بعد از خود نظير ندارند و ديگر شعراي متأخر همه متبع و پيروطرز شيخ نظامي اند و گام برگام او مينهند و خوشه چين شيوه اريند - چنانچه اعتراف شاگردي و اتباع و پيروي شيخ نظامي گنجوي از هريك بجلی خود آيد - ما حب مخزن الفوايد گفته كه - از سنه چارمد هجري

ازانجهت که هر قصهٔ را در بحرے که شایان آن بود بکمال شایستگی و پختگی و عذربت و سلاست و صنایع و بدایع که مانوق آن متصور نیست ادا فرموده - انتهی - رای دیگران دربی باب گذشته - و می آید - در شرعالشعرا مذکور است که شیخ نظامی وحمهالله در پختهگویی بهدل و در مثنوی پردازی بنظیر است همه شعرای متقدمین و متآخرین متفق اند که همچو او پختهگوی در عرصهٔ ظهور نیامده خسرو راست * شعر*

نظمِ نظامي بلطانت چو دُر * وز دُرِ او سربسر آفاق پر پخته ازو شد چومعاني تمام * خام بود پختن سوداي خام

پنج نسخه در رشتهٔ نظم کشیده - شاعران دیگر و امیر خسرو دهلوی که در فنون و علوم عربی و فارسی و هندوی همچو اوی در جهان نخاسته بجواب آن خمسه داد سخنوری داده - آما انصاف آنکه به لبختگی اشعار نظامی نرسیده - پس بدیگران که جوابش را عازم گشته اند چه رسد - آگرچه همعصران نظامی چنانچه بدیل خاقانی و انوری و ظهیر فاریابی هر یک علم فصاحت و لوای بلاغت بر افراشته آما او بنوی گلستان سخن را آب داده که خزان ازو

در مخزن الفوايد نوشته - بدانكه هريك داستان مثنوي را خواه الله باشد خواه كلام واجب - الله باشد خواه كلام واجب - الله مثنوي را چند چيز لازمست - توحيد مناجات - نعت -

درميان كو بيار - انتهي - تحكيّ بيش نيست و دعوي بلا دليل -خودش اعتراف این معنی میمند که سخی شیخ نظامی بلند و متین و پرمعانیست - و در ذکر شیخ نظامي میگوید که سخی اورا وراي طور شاعري ملاحتے و آنيست كه صاحبكمالان طالب آنند - و ازآن فردوسي همين سخن گذاري ديگرهيچ - هردو شيوه جداگانه الله الله شيوهٔ نظامي احسى و برگزيد، لاتر از شيوهٔ فردرسي -و همه شعراي متوسطين و متاخرين پيروي طرز نظامي دارند نه اقتدای طوسی - انصاف آنست که فردوسي صرف در رزم اشعار خوب دارد و درين ميدان جز نظامي گنجوي كسے ديگر همسر او نه ـ اماً در عشقية وغيره هيچ - ازينجاسگ كه يوسفزليخاي فودوسي كه هم بوزي شاهنامه است پربيمزد إفتاده - ودرين راه بشاگردان نظامي يعنى خسرو و جامي هم نميرسد - و جمهور بترجيم نظامي اند بر فردرسي - چنانكه از بعض أستادان بسماع فقير رسيده و در حاشیهٔ معیاربافت بنظرهم آمده که یک بقایل قطعهٔ مذکور گفته که تو فردرسي و انوري و سعدي را پيمبر في شعر گفتي ـ و نام نظامي كه استاد ببدل است نبردي - او در جواب گفت كه من ذكر پيمبران سخن كرد، ام و او يعنى نظامي خداي سخن است - انتهى - وعليقاليخان واله داغستاني كه قول فيصل او درين باب گذشت در ذكر فردوسي مى نگارد - اينكه اشعارش خوبست مسلم ليُّكن كيفيت چيزيست وراي آن و شيخ نظام امام اين فن است-

بهتر برآید قطع نظر از بنکه سخی در عیار شیوهٔ کلامش از قضیّهٔ کُلیّهٔ میرود نه جزئیّه عجبے را نشاید که گفته اند - صدی متابعت مورث کمال خصوصیّت و منتبج تصحیح نسبت باشد * ع * شاگرد رفته رفته باستاد میرسد * م

بلکه اگر نیکو تأمیل بکار برند میتوانند یافت که هرگاه پیشرو چراغ در دست دارد پسروانرا در متاع نیک بدست آوردن و قدم پست نهادن آسانی باشد - دیگ این مقدمه خود مسلم است که هر علم و صناعت بتعاقب انظار و تناوب انکار مرتبهٔ کمال می یابد - با این همه نازم حذاقت و جلالت مولانای ممدوح را که قضیه اینجا بالعکس است - گزین مخترعهٔ خود را خودش بدان پایهٔ کمال رسانیده که پسینانوا دست فکرت و بال بلندپروازی ازان کوتاه آمده - لقد صدی القایل * شعر *

گردیگران امیر بسیم و زرند لیك * این سگفرا بنام نظامي زدند و بس فیضي فیاضي كه بعد ازو همچو ادب در هند نبود است در قصیده كه ذكر سخنوري شعراي نامور میكند میگوید * شعر *

- * ز سحرکاري گنجور گنجه خيز مپرس *
- * بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد *
- الله مخيّل متنبي بنص قرآني *
- صَاحَبِ شرفنامه گفته * رباعي ،

مدے سلطان زمان - تعریف سخن و سخنوران - و سبب تالیف و تصنیف کتاب - و این جمیع مدارج دیباجهٔ مثنوی را موجد نظامی گنجویست - و قبل از و نبوده فقط مثنوی از قصه آغار میکردند - مثل تحفة العراقین خاقانی و مثنوی مولوی روم و دیگر مثنویات قدیم انتهی - بعض آزین مدارج در بعض مثنوی قدما یافت شده چنانچه در دیباجهٔ شاهنامهٔ فردوسی توحید و نعت و منقبت و سبب تالیف هست - و در دیباجهٔ ویس ورامین فخری گرگانی توحید و مدح و سبب تصنیف - آرے التزام این همه امور از شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات و جامی وغیرهم ذکر پیر طریقت و پیر سخن که نظامی گنجوی و جامی وغیرهم ذکر پیر طریقت و پیر سخن که نظامی گنجوی

الغرض شيخ نظامي رحمة الله عليه در طرز خود مجتهد و امام فن است - و در روش خود مقتدا و پيشواي زمن - نامي رهنما ييست مثنوي نگارانوا - گرامي استاديست داستان گذارانو - متاخرين را باري خيال همسري محال - و متتبعين را الديشهٔ تفوق چه مجال - و فات ويرا ششصد سال بيش است - ازان باز هيچ كدام از استادان فن بونخاسته كه جز از شاگردي دم زده باشد - هيچ كدام از استادان فن بونخاسته كه جز از شاگردي دم زده باشد - يا كلام احدے نسبت برابري درست كرده باشد - اگر در بعض مواقع يك دو شعر متاخرے يا پاره كلام متتبع در موازنه برابريا

بجولانگريهاي ميدان جنگ * كشيدن براسبان جنگيش تنگ ز كذا سم بور هر رز صخواه * زدن بر فلك گرد آوردگاه زغوغاي نقّاره و طبل جنگ * كفاندن زهيبت دل خاره سنگ همين يک سخى پردهٔ صد كمال * بيک پرده اش جلوهٔ صد جمال بتعریف آن ناظم نکتهسنج * ز گفتار او شاهدم پنجگنج ور اسكنداري قيل و قالش نگر * بشيرين وخسرو مقالش نگر دگر هفت پیکر که بے گفتگو * عروس سخن راست هرهفت زو غرض هرچه او گفت کار تونیست * چنین شاعریها شعار تونیست چگویم - چقدر کلام اصام نظام بطبایع انام از خاص و عام مقبول (فتاده - و اشعار او بزبان و دل موزرنان جا گرفته - و کتاب او بچشم و دست رنگین طبعان بوده و میباشد - در ریاض الشّعرا مذکور است كه قاضي محمد رازي بسيار خوش طبع و بامزه بوده و با شاه طهماسب مصاحبتها كرده - تمام خمسة نظامي را و اشعار ديكر ازان مقوله ارهرکس بسیار در خاطر داشته انتهی میرزا طاهر نصرابادی نوشته که ملا واقف خلخالی از ولایت خلخالست تتبع اشعار شيخ نظامي ومثنوي مولانا بسيار نموده چنانچه بحقيقت سخن ايشان في الجملة ً پي بودة - اكثر اشعار خمسة و مثنوي بخاطر داشت انتهي •

و از آثار مقبوليّت كلام نظامي است بكثرت بقواكت و مطالعه آمدن - و تا حال سلسلة تنبّع و پيروي خمسة او منقطع نكشتن -

سلطان سخن بجز نظامي نبود * مثل سخنش دُر گرامي نبود پيش سخن يه سخنش عرض سخن * از پخته سخن برون زخامي نبود عاليجناب استاذي حافظ اكرام احمد رامپوري متخلص بضيغم عليه المغفرة و الرحمه كه بعصر خود در شاعري خصوص صنايع و بدايع و عروض و قوافي نظير نداشته و روز كه چند است كه غريق رحمت ايزدي شده در ستايش نظامي و پنجگنج او فرموده

جلود دد تاج و نگین سخن * تازگي افزاي زمين سخن در يتيم است پئي گذي سخن * همچو حواس بشري پنج گنج خاتم خوشرنگ نگين سخن * غنچه بستان زمين سخن

أَشُوبُ تُورانِي مَاحَبُ صُولَتِ فَارِوقِي دُرِ تُرجِيعٍ نَظُامِعِ گُنجوي بر فَردُرسِع طوسي گويد بخطاب او * شعر *

أ نظامي بشعر از تو بس برتر است * كه شعر تو شعر است و او ساحراست چه سحرے بهر دین و مذهب حال * نه سحرے كه بر ساحر آرد ربال مضامین رنگین عبارات بین * همان شوخي استعارات بین زیك مد نقش انگیختن * بیك لفظ صد معني آمیختن كلام حقایق نشانش شنو * ز توحید و عرفان بیانش شنو بیك پرده صد نغمه را كرد ساز * بمستان نیاز و بزاهد نماز جوانرا زده چشمك ناي و نوش * به پیران اشارت كه دیگر خموش بعشاقش از حسني معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز بعشاقش از حسني معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز

* شعر *

نظامى گويد

زن از بهلوي چپ گویند برخاست . نیاید هرگز از چپ راستي راست

بعض نوشته اند كه خانهٔ شعر و شاعري نظامي گنجوي تاراج كرده مولوي جامي و خسرودهلويست - الحق در تصانيف و كتب نظم ایشان داستانے نیست که درو یک دو مصرعه یا شعر نظامي نيست - ظاهرا معلوم ميشود كه كلام خواجه نظامي در مزاولت این هودو شاعر بسیار بوده بدلیل آنکه کلاص که در نظر نگذشته باشد و بسماعت نرسیده باشد توارد آن نمیشود -احيانا شود - اين مذموم نيست - دلالت بر علُو طبيعتِ شاعر کنه یعنی فکر آن استاد و فکر این کس باهم توامیت دارند -و کسانے که مولوي جامي و امير خسوهِ دهلوي را درين باب منسوب بسرقه كذند محض غلط است انتهى - شيخ سعدي شيرازي رج مصرع شیخ نظامی گنجوی وا در مرثیه اتابك ابوبكر مدورج خودش بطريق تضمين آورد، و گفته * شعر *

چه شاید گفت دوران زمانوا * نخواهد پرورید این سفله رادے خردمندان پیشین راست گفتند * مرا ای کاشکی مادر نزادے من میگویم این قسم اخذ در شعرای متقدمین بلکه در متاخرین هم تا عهد علی حزین عیب نبوده تا آنکه بعضے قسم آنوا از قبیل منعت دانسته اند- و مستحش داشته در حدایق البلاغت آروده - امّا قسم

و بیشتر اشعار اورا تضمین کردن - و کاملانِ فن را توارد افتادن - و شعر اورا باندك تغیّرے در اسلوب یا در لفظ یا در وزن و قافیه آوردن - اگر خواست خداست کیفیّت هریک بخوبترین وجه در ذکر جوابها حالئ ناظران خواهد شد *

و بعضے متتبعین چنان قدم برقدم پیشوا نهاده اند که متهم بدردی گشته اند - صاحب مخزن الفواید گفته ترارد آنست که شعریا مصرعه یا مضمون شاعر دیگر در کلام شاعر وارد گردد و اورا بدان علم نباشد که این از غیراست چنانکه درین شعر خسرو توارد مصرع نظامی گنجوی شده - امیر خسرو

اي صفتت بنده نوازندگي * ارتوخدايي و رما بندگي نظامي * شعر *

دوکاراست با فروفرخندگی * خداوندی از تو زما بندگی مولوی عبد الرّحمن جامی را در نسخهٔ یوسف زلیخا اکثر توارد ابیات و مضامین کتابِ شیرین وخسرهِ نظامی واقع شده - شعر مولوی جامی

سن مرا اي كاشكى مادر نميزاد * وگر ميزاد كس شيرم نميداد نظامي گويد *

مرا ای کاشکی مادر نزادے * وگر زادے بخورد سگ بدادے ایضا مولوی جامی گوید * شعر *

زن از پهلوي چپ شد آفريده * کس از چپ راستی هرگز نديده

ظاهراست که شعرادل باعتبار اختصار لفظ ابلغ است - امّا تسم سیوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را تمام اخذ نمایند و در کسوت الفاظ دیگر ادا سازند - درین قسم نیز شعر ثانی همان حکم درمین قسم دارد بهر سه حالت - تا قول او - قسم پنجم از نوع غیر ظاهر سرقه آنست که بعض از معانی شعر دیگرے را اخذ نمایند و چیزهایے که مورث مزید حسن کلام باشد بران بیفزایند - ازین باب است این دو بیت - حکیم سنایی * بیت * بیت * کودک از سرخ و زرد نشکیبد * مرد را سرخ و زرد نفریبد * خاقانی *

مرد از پی لعل و زر نبوید * طفل است که سرخ و زرد جوید شعر خاقانی بسبب لفظ لعل و زر رنگ دگر پیدا کرده - و اقسام غیرظاهر سرقه نزد بلغا مقبول و ممدوحست بلکه اطلاق سرقه بران غیرظاهر سرقه نزد بلغا مقبول و ممدوحست بلکه اطلاق سرقه بران مقبولة - و منها ما اخرجه حسن التصوف من قبیل الآتباع الی حیّز الابتداع - و کلّ ما کان اشد خفاه کان اقرب الی القبول - و باید دانست که حکم بسرقه وقتی می توان کرد که علم باخد شاعر حاصل باشد - و این اشعار اساتده که بطریق امثله مذکور شد ممکن است که بر سبیل توارد خاطرها باشد انتهی ملخصا عبارت تلخیص المفتاح و مختصرالمعانی اینکه - فانگان الثانی

⁽١) اين قسم را سلخ گويند كذا في التلغيص وغيرة ١١

اول از نوع ظاهر سرقه آنست که شعر دیگرے را بے هیچ تغیرے در لفظ و معنی اخد کنند و این را نسخ و انتجال نامند و چنین سرقه بسیار مذمومست و این قسم را شعرای صاحب قدرت ارتکاب نمی نمایند مگر برسبیل توارد خاطر و نزدیک باین قسم است سرقهٔ که معنی را بتمام اخد نمایند به تغیر ترتیب نظم و جمیع الفاظ یا بعض الفاظ را مترادف بیارند و چنانکه این دو بیت و مولوی جامی

ميل خم ابروى توام پشت دوتاكرد * درشهر چو ما ينوم انگشت نماكرد

بارغم عشق تو موا پشت دوتا كرد * درشهر چو ما و نوم انگشت نماكرد اما قسم دوم از ظاهر سرقه آنست كه معني را با جميع الفاظ يا بعض الفاظ اخله نمايند و ترتيب نظم را تغير دهند - و اين قسم را اغارة و مسخ نامند - و درين قسم اگر شعر ماخود از ماخود منه ابلغ باشد مقبول و ممدر حست - و اگر هرد و در رتبه مساوي باشند فضل و رجحان آولين راست - و اگر ماخود از ماخود منه پست باشد مدموم و مرد رد است چنانچه اين دو بيت * مالامحمد صوفي * خانم با رفيقان در ره عشق * كه مور لنگ با چابك سواران

* حزين *

سلوکم در طریق عشق با یاران بدان ماند که مور لنگ همراهی کند چابلتسوارانوا طبع من داد لطافت بسخی داد چنان که گهر غرق عرق گشت و بدریا افتاد

تصرّفات بلیغه را کار فرموده و لوازم زادن طبع و دل و اصل خویش و یتیم را رعایت کرده میگوید

ززادهٔ دل و طبعم اگرشود آگاه به باصل خویش بتازد ر شرم دریتیم و شمس الدین فقیر در خلاصة البدایج گفته اکثر اقسام غیر ظاهر بسبب خفای اخذ مقبول و ممدوصست بلکه از صرقه و اخذ دور و بتصرف و ابداع نزدیك است - انتهی - و ملا جامی قنس سرد السامی خودش این معنی را در بهارستان بذكر سلمان ساوجی بیان کرده و گفته - که در جواب استادان قصاید دارد بعض از اصل خوبتر - و بعض فروتر - و بعض برابر - اورا معانی خاصه بسیار است - و بسیارے از معانی آستادانوا بتخصیص کمال اسمعیل را در اشعار خود آوراده - چون آن در صورت خوبتر و اسلوب اسمعیل را در اشعار خود آوراده - چون آن در صورت خوبتر و اسلوب مرغوبتر واقع شده محل طعی و ملامت نیست * قطعه *

معنی نیک بود شاهد پاکیز درد که بهرچند درو جامه دگرگون پوشند کسوت عار بود بازیسین خلعت او گرنه در خوبیش از پیشتر افزون پوشند هنر است آنکه کهی خرقهٔ پشمین زبرش بدر آیند و درو اطلس و اکسون پوشند

ابلغ من الآول الختصاصة بفضيلة كحسى النظم اوالاختصار او الايضاح او زيادة معنى فسماوج - و الكآن دونه فهو مناموم - وأنكان مثلك فابعدُ من الذَّمَّ و الفضلُ للارَّل - و در آخر بحث سرقه گفته هذا كلُّه الميّما يكون أذا علم أنّ الثاني أخذ من الأرّل بان يّعلم أنّه كان يحقّط قولَ الآول حينَ نظم - اربالُ يتخبر هو اي الآخذُ عن نفسه أنَّه اخذ منه و الآفلاء لجواز اللَّمُون الاتَّفَاقُ في اللَّفظ و المعذى جميعا او فعي المعذى وحدَة من قبيل توارد الخواطر - اللهي - وهكذا في مجمع الصنايع و هفت قلزم و خلاصة البدايع - در مجمع الصنايع و مجمع الفنون وهفت قلزم نيز نوشته كه در جميع اقسام سرقه اگر شعر دوم در فصاحت الفاظ و بالغت معاني وحسن تركيب و غير آن بهتر از اوّل باشد مقبول و احسن ميشمارند - انتهى - در بدايعالافكار نوشته - ارباب معني گفتهانه چون شاعريرا معني دست دهد و آنرا کسوتِ عبارتے اناخوش پوشاند و دیگرے همان معني را فواگيرد و بلفظِ پسنديده ادا كند آن معني ملكِ او گردد و شاعر را فضل السّبق بيش نباشد - انتهى - در رساله عبدالواسع هانسوي بعد از فكر اقسام سرقه آورده - امّا در معني كلام دیگرے چندان تصرفات حسنه بکار برد که بمرتبهٔ کلام جدید برسد این از سرقات شعریه نیست بلکه مستحسن است و این را دار اصطلاح اهل بديع ابداع گويند چنانچه عرفي در مضمون اين بيت فرخى

یا در صدر و حشو هردو چنانکه هم او گفته * شعر * شعر * قدر صدر و حشو هردو چنانکه هم او گفته از لحن فرو ایستان فرر وافیه گفته که این تغیر زحاف را عوام سکتهٔ شعر خوانند انتهی و بعض که درین چنین مقام بتحریک خوانند صحفی بیجاست چه در مدهٔ الف حرکت ممکن نخواهد بود *

ميرزا تاتيل بدرياي لطانت گفته كه اين وزن مثنوي سواي ذكر حالات عاشق و معشوق طرف هرچيزاست انتهي «رهكذافي معيارالبلاغه (۱) برين وزن است مخزن الاسرار إمام مثنوي گويان نظامي رح - تأحال كدامي مثنوي از متقدمان عهد امام برين وزن نديده ام - آبراهيم تتوي شارچ مخزن نيز گفته كه - پيش از مخزن الاسرار كتابي درين بحر تصنيف نشده * انتهي -

شیخ نظامی این نسخهٔ متبرّکه را باستدعای سلطان بهرامشاه ابن داوردشاه والی روم پیرایهٔ تصنیف داده چنانکه هاشمی کرمانی در مظهرالاسوار این حکایت را نظم کرده - و می آید - مفتح مخزن این ابیات بلند است

بسم الله الرحمن الرحيم * هست كليد در گنج حكيم فاتحهٔ فكرت و ختم سخن * نام خدايست برو ختم كن شيخ نظاميست كه اول اين اقتباس بسمله كرده - وسخن را بههلوى آيه نشانده - گنج حكيم كنايه از مضامين عاليهٔ معارف و توحيد و معانى لطيفهٔ حقّ و يقين است بموجب - ولله تحت العرش كنز معانى لطيفهٔ حقّ و يقين است بموجب - ولله تحت العرش كنز

انتهى - در تتبع خمسة نظامي پسروانرا هدين مطمع نظر مي باشد - و بعض جا كه صورت سرقة مدمومه مشاهده مي انتد جزم بدان نميتوانكرد - چه در بعض فسم آن احتمال الحاق كاتب نيز هست چنانكه احتمال توارد در همه آنسام آن - كمال اصفهاني گويد * شعر * نگر توارد خاطر كه در مجاري آن نم ممكن است كهكس معترض شود بروي دو راهرو كه براه روند بريك سمت دو راهرو كه براه روند بريك سمت عجب نباشد اگر اونتند بي بربي

آغاز اوزان مثنوي

اَسَمَانِ اوّل در بحرِ سریع مطو*ي* موقوف

تقطیعش - مفتعلی مفتعلی فاعلات - دوبار * وجایزاست درین وزن اینکه مکسوف یعنی فاعلی بجای رکن موقوف آید - جامی * شعر * پنج نماز است به از پنج گنج * به که بدین پنج شوی گنج سنج بهر تو پنجاه به پنج آمده * طبع تو زین پنج برنج آمده و کاه مقطوع بجای مطوی آید بآیین تسکین یعنی مفعولی بجای مفتعلی خوالاهمین درصدر چنانکه نظامی فرماید * شعر * بجای مفتعلی خوالاهمین درصدر چنانکه نظامی فرماید * شعر * کاخر لاف سگیت میزنم * دبدیه بندگیت میزنم

خواه همين در حشو چذانكه خاقاني فرموده * شعر * معر * حاقة ار كم شود از زلف تو * خاتم جم خواهي تاوان آن

وحي ترجمان ارشاد شد كه معني در طبيعت شاعر الهام غيبيست بے تاييد الهي حاصل نميشود - خواجه نظامي گنجوي در مخزن الاسرار اين حكايت را تلميم نموده قافيه سنجان كه علم بركشند * گنج دوعالم بسخى در كشند خاصه کلیده یکه درگنج راست * زیرزبان مردرسخی سنج راست زاتش فكرسچو پريشان شوند * باملك از جملة خويشان شوند بلبل عرشند سخى پروران * بازچة مانند بايى ديگران بلبل عرش مراد از طايفة صحمود شعوا - و ديگران اشارة بطايفة مذموم - انتهي در بعض حاشية اين كتاب مستطاب بنظر آمده كه گذي حكيم مراد از سورة فاتحه بموجب خبرحضرت خيرالبشر ملتى الله عليه وسلم - سورةُ الفاتحة كنزُ من كنوز العرش - و الكر گنب حكيم صواد از - و لله تحت العرش كنز - گونته شود اولي وانسب است زيراكه مطالب مندرجة اس كتاب اسرار مكاشفه و مراقبة ملست لهذا تنبيهًا بذات خود ميفرمايد كه اي نظامي اگر ميخواهي كه اسرار مستودعهٔ باطي خود را در قيد نظم آري -بايد كه به-بسم الله- كه كليد كنج عرش حكيم همين است ابتداي كتاب كن تا اداى مطالبي كه از عرش آوردة باحسن وجه نمايي -انتهى - كمال خجندي رج مصرع دوم بسمله را چه خوش تضمين * قطعه * کرده - میگوید

⁽١) وهكذا في المؤيد والهدارو الكشف والبرهان ١١

مفاتيحُها السنةُ الشّعواء - و دربيت دومٌ فاتحمُّفكوت دلالت بوين دارد - قدر مخزن الفوايد نوشته منقولست كه چون آن حضوت صلي الله عليه و آله وسلم بمعواج رفت زير عرش مكافى ديد مقفّل - فرمود كه يا الذي جبريل اين چه مكانيست - عرض كرد يا رسول الله اين مخزن معانيست - و السنة شعراي امتّ تو مفاتيحش - فرمود چیزے ازیں گنجدان بمن هدیه کی - جبریل علیه السّلام در شعر ازان آورده گذرانيد - آنحضرت در خاطر داشت- آخر الامر روزے بحسابي ابهن ثابت قرطاس سادة عطا فرمود كه يوم الجمعة قصيدة حمد و نعت گفته آوري - حسان كاغذ از دست مبارك گرفته زمين خدمت ببوسید و در خریطهٔ پیرهی گذاشت - اتفاقا فراموش نمود -چون روز جمعه رسید طلب فرمود که قصیده بخواند - چون نگفته پود - از پاس ادب چیزے نگفت و فورا برمنبر برآمه؛ و کاغذ ساه؛ از خريطه بيرون برآورده في البديهه قصيدة بكمال فصاحت و بلاغت خواندن آغاز كرد - حسب الاتفاق همان دو شعر كه جهريل در معراج بآن صلحب المعراج داده بود منجملة ديكر ابيات ار ربانش برآمه - آنحضوت فرمود که این دو شعر غیر از می کس نميدانست حالا جبريل درطبيعت حسان القاكرد - معلوم شد كه بديهه قصيده گفته انشاد نمود - آنحضوت صلَّى الله عليه وسلَّم بسیار تحسین فرموده در حتی او دعای خیر کرد - و نیز از زبان

⁽١) كه - اللهم ايدة بروح القدس ١١

حقايق تصوّف وقوانين دقايق تعرّف - چون اشعار شيخ فريدالدين عظّار و مولانا جلال الدين رومي و شيخ فخرالدين عراقي قدّس الله اسرارهم و امثال ايشان - و اين نوع شعر را بجهت آن اسرار خوانند كه معاني آن بربيشتر خلايق پوشيده باشد جزبدستياري توفيق الهي و تاييد جذبات نامتناهي بسرحد اين سخن نتوان رسيد انتهى

برشکر او ننشسته مگس * نی مگس او شکرآلای کس

نوح درین بحر سپر افکند * خضر درین چشمه سبو بشکند

نامه در آمد ر در ناموسگاه * هردو مسجّل بدر بهرامشاه

در نامه اشاره است بحدیقهٔ حکیمسنائی که بنام بهرامشاه بن

مسعودشاه غزنوی پرداخته شد - و همین مخزن السرار که بنام

بهرامشاه رومی ساخته شد

* بیت *

آن زرے از کان کہن ریخته * وین دُرے از بحرنوانگیخته
یعنی حدیقهٔ سنایی که شعر او همچو زر می باشد بزبان و شیوهٔ
قدیماست و مخرن اسرار که شعر تر او همچو گهراست بموجب ابداع
سخن تازه وطرزنوے دارد - و ببعریست که پیشتر مثنوی بدان نگفتهانده

⁽۱) ملك حسين واعظ كاشفي دربدايع الافكار نوشته كه متقدمان گفته اند كه ابداع آنست كه شاعر معنى بديع را كسوت لفظ جزل پوشاند و معنى انگيرد كه ديگرے مثل آن نيسته باشد انتهى و هكذا في صجمع الصنايع و هفت قلنم ال

کرد حکیم زنظامی سوال * کای بسرگنج معانی مقیم هست درانگشت كمال آن قلم * ياكه عصاييست بدست كليم كُفْت قلم نيست عصانيزنيست * هست كليد در كني حكيم ورین کتاب بعد از توحید دو مناجاتست و چار نعت و در بعض نسخه پنج و بيان معراج و مدح فخوالدين بهرامشاه سلطان روم ورجه نظم كتاب و فضيلت سخن و سخنوران - ميفرمايد * شعر * شاء فلك تاج سليمان اللين * مفخر آفاق ملك فخر دين يمدلة ششجهت وهفت كاله * نقطة نه دايرة بهرامشاه آنكه زبهرامي او وقت زور * گور بود بهرهٔ بهرامگور خاص كن ملك جهان برعموم * هم ملك ارمن و هم شايدروم من كه سراينده اين نو كلم * باغ ترا نغزنوا بلبلم إ عاريت كس نهذيرُقته ام * انجه دام گفت بكو گفته ام أشعبدة تازه برانگيختم * هيملے از قالبِ نو رئيختم اشاره است بتجویز وزن نو از برای مثنوی - و مثنویهای پیش

اشاره است بتجویز وزی نو از برای مثنوی - و متنوبهای پیش از نظامی گنجوی ببحر سکندرنامه ومثنوی معنوی - بیشتر بوده - و بوزی شدرین خسرو و هفت پیکر کمتر * بیت *

مایهٔ درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار رقم فرموده - که اسرار جمع سر است و سرچیزے پوشیده را گویند و در اصطلاح شعرے باشد مبتذی برمعارف ربانی و مواجید سبحانی و منبی از قواعد

سیمکشانے که بزر صودہ اند * سُکهٔ این کار بزر بردہ اند هر که بزر نکتهٔ چون روز داد * سذگ ستد لعل شبافروز داد منكه دريي شيولا مصيب آمدم * ديدنم ارزد كه غريب آمدم شعر بمی صومعه بنیاد شد * شاعري از مصطبه آزاد شد زاهد و راهب سوي من تاختند * خرقه و رتّار درانداختند سرح كل وغنيه مثالم هنور * منتظر باد شمالم هنوز گو بنمایم سخن تازه را * صور قیامت کنم آوازه را هرکه وجود است زنو تا کهن * فتنه شود بر من جادوسخن صنعت من بردة رُخادو شكيب * سحرِ من افسون ملايك فريب مِابِلِ من گَفْجَهُ هاروتسوز * زهرهٔ من خاطر الجمم فروز زهرة ابن منطقه ميزاني است * الجُرَمش منطق ررحاني است سحر حلالم سحري قوت شد * نسخكي نسخه هاروت شد شكل نظامي كه خيال من است * جانور از سجر حال من است بعد آزان جهار خلوت و بیست مقاله دار انواع پند سودمند در. حكايات عبرت آيات - و در آخر كتاب اشعار بقلت ومان تصنيف مينمايد

افية درين حجلة خركاهي است * جلوه كر چند سحركاهي است و آنكه شيخ رحمة الله عليه در شاعري رعايت شرع و ادب ميوارد اشاره بدان ميكند

هرسخف كزادبش دروي است و دست برومال كه دستوري است

آن بدر آورده زغزنین علم * وین زده برسکهٔ رومی رقم گرچه دران سکه سخی چون زراست * سکهٔ نظم می ازان بهتر است گرکم ازان شد بنهٔ و بار می * بهتر ازانست خریدار می شیوه غریب است مشو نامجیب * گربنوازیش نباشد غریب این سخی رسته تر از نقش باغ * عاریت افروز نشد چون چراغ و اشاره بهمعصوان خود میکند و شاعران ستایشگر قصیده گو را یاد می آرد - و درآن وقت همین قصیده گویی شیوع داشت چنانکه در متاخرین غزل سرایی * بیت *

گرچه بدین درگه از ایندگان * روی نهادند ستایندگان راهروان که درین را روند * گرسخی از سرسخی بشنوند پیش نظامی بحساب ایستند * او دگراست این دگران کیستند منکه درین منزلشان مانده ام * مرحلهٔ پیشترك رانده ام تیغ ز الماس زبان ساختم * هرکه پس آمد سرش انداختم ای من شاعران همعصر را پس گذاشته مرحلهٔ چند درین راه پیشتر وقته ام و تیغ از الماس زبان تیزبیان ساختم هرکه در شیوهٔ سخنوری ومثنوی گریی تتبع من کرد سراو انداختم و آرے چون امیرخسرودهلوی ومثنوامی برابر او نتوانستند و نهران کیا باشند * شعر * گرچه خود این پایهٔ بهمسریست * پای مراهم سر بالاتریست گرچه خود این پایهٔ بهمسریست * پای مراهم سر بالاتریست سفر * زانجیر شدے انجیرخوار * گرهه مرغ آمدے انجیرخوار

⁽١) ٥ - درم ١١

هزار دینار سرخ و پنج اشتر اهواز بجایزه فرستاد - هکذا ذکر في تاريخ جهان آرا - و في جوابه و بحرة مثنوي كخسرو الدهلوي و خواجو الكرماني وللشّمعي - و صرصدالاحرار في سير مرشد الابرار لابي اسمعُق الكازروني فارسي منظوم - انتهى - آزاد بلكرامي در خزانهٔعامره گوید که شیخ مخزن اسرار بنام بهرا مشاه رومي گفته و پنج هزار دینار سرخ و یک قطار شتر پروبار اقمشه یافته -وریی کتاب ستایش سخی میکند و حتی قدرافزایی موزونان بجا مي آرد * شعر * قافيه سنجان الخ بلبل عرشند الخ * شعر * پردهٔ رازے که سخیگستریست * شاهدے از پردهٔ پیغمبریست پیش و پس قلب. صف کبریا * پس شعرا آمد ا پیش انبیا شعر بوآرد باميويت نام# الشعواء امواء ما كه نظر برسخن افكنده ايم * صودة اوييم و بدو زنده ايم و درنعت گوید

بود درین گذید فیروزلاخشت * تازه ترنیج رسرای بهشت رسم ترنیج است که در روزگار * پیش دهد میوه پس آرد بهار انتهی - بخطاب حصرت محبوب رب العالمین این بیت چه خوش فرموده

بوي كزان عنبر لرزان دهي * گربدو عالم دهي ارزان دهي

خسرو رح همدرین معني گفته * فرد *

⁽١) ك - سايئًا از پيرتو البخ ١١ (٣) ك - الشعرا هم البز (٣) اي گل و شكو فه

و انجيه نه از شرِع برآرد علم * گرمنم آن حرف دورکش قلم گرنه درو داد سخی دادم * شهر بشهرش نفرستادم صرغ قلم راي بپرواز كود * برسر قرطاس در پرباز كرد پاي رسركود و زلب درفشاند * مخزن اسرار بهايان رساند بود حقيقت بشمار درست * بيست رچهارم زربيع نخست از گه هجرت شده تااین زمان * پانصد و پنجاه ونه افزون ازان شكر كه اين نامه بعنوان رسيد د پيشقر از عمو بپايان رسيد شُمُوكه اين نظم حقايق نظام * كشت بتوفيق الهي تمام گوهر درياي گراميست اين * مخزن اسرار نظاميست اين بارخدایا ز کرم عفو کن * ازخلل و سهو ز صاحب سخی وآنكهبودطالب إين نظم خوش * درخط ِجرمش قلم عفوكش در نظر هركة رسد اين كلم * خاتمتش خير بود والسّلام اين شعر * شكركة اين نامة الن در آخر بعض نسخة گلستان سعدي شیرازی رج دیده شد پس یا الحاقیست یا توارد - و مستعار خود نتواند بود چه دعدي رح در آخر آن نسخهٔ متبرکه بعدم استعارت قصريم كهده و فرموده * شعر * كهى جامعٌ خويش پيراستن * به از جامعٌ عاريت خواستن

به در کشف الطّنون آورده - مغزی الاسرار نظامی نظمه بنجه السّار نظامی نظمه بنجه الرّم در اللّم در ۱۳۵۹ ویرا پنج الرّم سنه (۱۹۵۹ ویرا پنج

⁽⁺⁾ ب - دو ۱۱ (۲) ازیلچا تا آخر در بعض نسخه ۱۱

* نظم *

شاعري را سه چيز مي بايد * تاکه اشعار بر مراد آيد طبع رتحصيل و فيض يزداني * هرکرا نيست ژاژ ميخايد

این شرح در کتابخانهٔ دهلي است و هم در کتابخانهٔ سوسیٽي نمبر (۸۲۹) آما ناتمام - و یکی از ابراهیم تنوي - و یکی از امان الله - این هردو در کتابخانهٔ دهلي *

 (٢) و برين وزنست مطلع الانوار امير خسرو دهلوي كه در برابر مخزن الاسوار گفته - نام او ابوالحسن و لقب عين الدين و ترك الله - چه پدر او از امراي قبيله لاچين بوده كه از اتراك نواحي بلغ اند - و مدعو در قيامت به محمد كاسهليس كذا في النفحات -و در شعرا ملّقب بطوطي هذه - . زاد بلكرامي نوشته اول كس كه خمسهٔ شیخ نظامي را جواب گفت امیرخسرو دهاریست سپس خواجوي كرماني انتهى دربهارستان مسطور است كه خسرو دهلوي در شعر متفنن است غزل و مثنوي ورزيده و همه را بكمال رسانيده - هرچند در قصيده بخاقاني نرسيده اما غزل را از وي گذرانیده - جواب خمسهٔ نظامي کسے به ازر نگفته انتهی در خزینة الاصفيا آورده كه بو اشعار في البديهه گفتن طبعش آنجذان قادر بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار شیخ نظام الدین گنجوي مرصوده است در در هفته تمام كرد - ر اين رتبه و شيرين كلامي محض اورا از بركت آب دهن پير روشنضمير خود حاصل

قيمت خود هردو عالم گفته * نوخ بالا كن كه ارزاني هنوز مير مرتضي رضي راست * شعر *

بيا رقيب كه قسمت برادرانه كنيم * جهان وهرچه دروهستاز تويارازمن ملا طغراي مشهدي در آشوينامه نوشته - شيخ نظامي چون در مدينهٔ سخنوري گرديده از خمسهٔ مثنريّات به پنجتن پاك زسيده - چون در خانهٔ فكر كمر نطق بطلب مخزن بست - گرد ناصافي از نزديك دامن كلامش دور نشست * قطعه * مخزن او نه چنان رتبهٔ اسرار گرفت * كه نگويند كلامش بنظر آيه نماست مصرع اول آن بسمله راگشت درم * مفتي اين سخن از علم حقيقت طغراست شرح مخزن الاسرار يك از محمد بن رستم بن احمد بن محمود البلخي - و درد نوشته كه شيخ نظامي اعجوبهٔ جهان و نادرهٔ گيهانست چنانكه خسرو كه يك از عجايب خلقت خداي تعالى بوده در حمسه مدح او فرموده *

نظامي كابحيوان ريخت در حرف همه عمرش دران سرمايه شد صرف چنان در خمسه داد انديشه را داد كه با سبع شدادش بست بنياد نظامي خود سخن ناگفته نگذاشت رخوبي گوهرے ناسفته نگذاشت

و همه اسباب شاعري شيخ نظامي را جمع بود انوري گويد

برهمين قول فيصل انه واله داغستاني و آذراصفهاني و صلحب سلُّم السَّمُوات و شرع الشَّعوا و غيرهم كمامو - خَسرو ملكِ سخنوري رحمة اللَّه عليه شب جمعه فوت شده است در سنه (٧٢٥) خمس وعشرين وسبعماية - وصدّت عمر وي هفتان و چهار سال بوده است - و در پائین شیخ خودش دفن کرده اند - طوطي شكرمقال مادّة تاريخ وفات دربداوني مسطور است - خسرو شاعران عليه الرّحمة و الرَّضوان خمسه را در سنه (۲۹۸) ششصد و نود و هشت بنام سلطان علاء الدّين در مدّت دو سال تمام ساخته و ازان مطلعالانوار را در در هفته گفته - مولانا شهاب مهمائي در تاریخ رفات او قطعهٔ گفته برتختهٔ سنگي نقش فرصوده بالای مزار میرنصب ساخته و قطعه این است * قطعه *

ميرخسرو خسرو ملك سخن * آن محيط فضل و درياي كمال نشرار دلکش تر از ما معین * نظم او شانی تر از آب زلال بلبل دستان سراي بيقرين * طوطي شكّرمقال بيمثال از پي تاريخ سالِ فوتِ او * چون نهادم سر بزانوي خيال

شد عديم المثل يك تاريخ او * ديگرے شد - طوطي شكومقال مظلع مطلعالانوار

يسم الله الرحمي الرحيم * خطبة قدس است بملك قديم

* در توحيد باري تعالى *

معرفت آموز شناسندگان * معصیت آمرز هراسندگان

شده كه سلطان المشايخ نظام الدين قدّس سرة از راه عنايت بدهانش الداخته بود انتهى دولت شاه نوشته خمسه امير خسرو گوینده هرواه هزار بیت است و خمسهٔ شیخ نظامی بیست و هشت هزار بیت- هرآینه ایجاز در فصاحت و بلاغت مطلوب است و صرغوب - خواجه خسرو پادشاه عاشقانست - ازانش خسرو نامست - و در ملك سخنوري اين نامش تمامست- درحق او مرتبة سخن گداري خَتْمُ است و أميرزاده بايسنغر خمسة امير خسرو را بر خمسة شيخ نظامي تفضيل دادے - و خاقان مغفور الغبيگ انار الله برهانه قبول نكردے و معتقد نظامي بودے - و درميان اين دو پادشاه بكرّات جهت اين دعوي تعصّب دست داد - و بسبب خمستين باهم مقابله كوده اند - اگر آن تعصّب درين روز بودے خاطر نقاد جوهريان بازار فضلِ اين روزگار كه عمرشان بخلود ابد پيوسته باد راة ترجيع نمودندے - القصّة معاني خاص و نازكيهاي امير خسرو دهلوي وسخنها ي پرشور عاشقانهٔ او آتش در نهاد آدمي ميزند انتهی - سرامد روزگار او مالجاسي که استادي و حکمي او نزد همه مسائم است راه ِ ترجيح نموده و پنج گنج نظاسي را پر از در و گوهر فوموده و خسرو را از زر دهدهي چنانکه گفته * شعر * كفش بود، زانگونه گوهر تهي * زرش ساخت ليکن زر دلادهي زر از سیم اگر چند برتر بود * بسے کمتر از درؓ و گوهر بود

⁽۱) ديدنيست و با سخنگذاري فردوسي كه هم ازو گذشت سنجيدني _{اا}

نعولازنان دولت ِ نُوخ لقا * متعک الله بطول البقا * در مقالةً اولى *

قول سه کس نیست بدهر استوار * شاعر و قرعهزن و اخترشمار خسرو من کوش بوالا صواب * تات شود ترك خدایي خطاب بداوني گفته که در نفحات از سلطان المشایخ نظام الاولیا قدس الله سرد العزیز نقل میکنند که روز قیامت هرکسے بچیزے نازه و ناز من بسوز سینهٔ این ترك الله است و میرخسرو غالبا باین معني اشارت میفرماید * بیت * خسوو من کوش الخ انتهی و هم خسرو رح فرماید * بیت *

بر زبانت چون خطاب بنده توک الله رفت دست توک الله رفت دست توک الله بایمر و هم باللهش سپار چون من مسمین ترا دارم همینم بس بود شیخ من بس مهربان و خالقم آمرزگار

* در مقالهٔ چهارم *

قطرهٔ آب نخورد ماکیان * تا نکند رو بسوی آسمان دولتشاه گفته که در توحید این بیت خاصهٔ امیر خسرو است خان آرزو در سراج نوشته - گویند که بعد خمسه گفتن میر خسرو خمسهٔ میررا بسبب همین بیت سخن فهمان هذه رستان بر خمسهٔ شیخ نظامی ترجیح دادند - قوسی ایرانی شستری گوید که ای عجب که بیست و پنج هزار بیت شیخ که هربیت با نظم تریادعوی

زندهٔ باقي که جهان آفريد * کي مرد آنزنده کهجان آفريد انوريانوا رو شعري نمود * عنصريانوا برباعي ستود * در مناجات اول *

گرهمه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یک مور لنگ جملهجهان عاجزیک پای مور * وای که بر قادر عالم چه زور به که زبیچارگئ جان خویش * معترف آییم بنقصان خویش * در نعت ازل *

ابلت ایّام در آخرگهش * زاریهٔ فقر تفاخرگهش گیسوی و رو نور و دخانش به ابروی او با مزه نون و القلم درمدح پیرخودش سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سوه سکهٔ کارش بفروع و اصول * تابع قال الله و قال الرسول عین شریعت بطویقش در است * شرع اگر عین نباشد شواست مفتخر از وی بغلامی منم * خواجه نظام است و نظامی منم دربنجا خود را بصنعت شاعری نظامی ساخته

* در مدح سلطان علاءالدين *

بینخ نهالے که تو آبش دهی * میوهٔ شاخش نبود جز بهي * در صفت ِ سخن و سخنور *

ملک سخی کان صفت برتریست * نسخهٔ دیباجهٔ پیغمدریست و انچه کند اهل سخن بازبست * معجزه گرنیست کرامات هست * در خلوت درم *

نيىز بدكر شيخ نظامي قنس سرّة آوردة كه چون خواجه اميرخسرو بجواب كتاب مخزن الاسرار كتاب مطلع الانوار تصنيف كرد و در وي نوشت * شعر * دبدبهٔ خسرويم اه از غيرت اين سخر، شمشير برهنه از فيب بروى نمودار شد حضرت سلطان المشايي نظامالدين بحمايت وي در رسيد و آستين مبارك خود درپيش شمشير بداشت و آستين آنحضرت قطع گرديد انتهي صاحب غياث در مفتاح الكذوز رقم كردة گويند چون حضوت اميرخسرو بر قبو حضرتِ نظامي رفته اين بيت خواند * شعر * دبدبة خسرويم الا • ناگاه از قبر حضرت نظامي رج شهشير برهنه برآمد مگر حضرت فظام الدين اوليا شفاعت كردند انتهى رفتى امير خسرو برقبرشيخ نظامي و آنگه اینچنین کلمات بادبانه بر زبان آوردن استبعادے تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر منقول شد - شاعرے گفته

* نظم *

تیغ نظامی که برآمد چو برق * از سرخسرو سرمو بود فرق مالاً رخش راست دوپیکرشدے * گرنشدے پنجۂ پیرش چو درق * درخاتمهٔ کتاب *

بر سر هرنامه كه آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت تا قول و الله من انصف نوشت * شعر *

از اثر اختر گردون خوام * شد بدر هفته این مع کامل تمام ور همه بیت آوری اندر شمار * سیصد و ده برشمر و سه هزار برابري ميکند يک مرتبه باين بيت نيافتند معهدا مضمون اين بيت از خاقانيست که در چند موضع تکرار نموده * شعر * شعر * مرغ که آبک خورد سر سوي آسمان برد

مرغ کہ ابکے خورد سر سوی اسمان برد گویمی اشارتیست این بہر ِ دعامی شاہ را

انتهى درسبب نظم كتاب اشاره بحكيم نظامي و تتبع مخزن الاسرار او كوده و گفته * بيت *

آن نمط آرم که همه ناقدان * فرق ندانند ازین تا بدان كوكبة خسرويم شد بلند * غلغلة در گور نظامي فكند در بعض نسخه - دبدبه خسرويم الخ محمد قاسم هندرشاء استرابادي مشهور بفرشته در تاریخ خودش مي آرد كه در تذكرة الاتقیا مسطور است كه امير خسرونسبت باستادان ماضيه زبان طعن گشودے خصوص درانوقت كه خمسة نظامي را جواب ميكفت و سلطان المشايخ از باطي ایشان ترسانیده منع کردے و امیر خسرو در جواب گفتے که در پذالا شمايم آسييے بمي نرسد- قضارا وقتے كهايي بيت گفت * كوكبة خسرويم الا تيغ برهنه حواله امير خسرو شد - و اميرخسرو نام شيخ و شيخ فریدالدین مسعود گذیش بزبان آورد - درین صورت دستے پیدا شد و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازان گذشته بر درخت کُمّارے که درانجا بود رسید - و امیر خسرو بخدت شیخ آمه خواست كه اظهار آن حال نمايد - شيخ سر آستين بدو نمود - من بعد إمير خسرو سربزمين نهاد و دعا كرد انتهى و در خزينة الاصيفا دل متحیّر که چه داند ورا * روح درین گم که چه خواند ورا کن مکن اورا ست زنو تاکهن * انچه کند کیست که گوید مکن مورچه جاییکه نهد پلی راست * او بشبِ تار بداند کجاست * در نعت *

چون بسریر عرب آن جم نشست * رعبِ عرب بر همه عالم نشست کرد لوا نصب در ایوان هو * تحت کوا آدم و من دونه گرد موی بمو گیسوی او مشک خشک * فرق نبود * سر موی و مشک به غلط آنجا که چنین صوبود * مشك نگریم که از آهو بود در مدح سلطان معزالدین کیقباد

* شعر *

نافه و خلقت که زد از مشک دم * هردو بهم زاده شد از یک شکم لیک جزیی فرق نشاید گزید * کز طرف مشك شد آهو پدید * در صفت مناره *

ديدنِ اورا كُلُّهُ افكند ماه * بلكه فقادش كم ديدن كلاه

* در صفت حوض *

مسكه زمين رفت بهمراهيش * كاو زمين شد خورش ماهيش در ته آبش ز صفا ريكِ خورد * كور تواند بدلِ شب شمرة

⁽۱) كلم افكندن - انداختن - كناية از شادي و خوشحالي نمودن و فوياد زدن افروي شوق و انتعاش خاطر باشد در بدست آمدن چيزے كه مرد مان همه طالب آن باشند ـ برهان و مدار ۱۱

سال که از چرخ کهن گشت بود * از پسِ ششصه نود و هشت بود صبع كه خورشيد جذابش نوشت * مطلع الانوار خطابش نوشت (٢) وبرين وزنست نسخه عجيبه قران السعدين كه نغزك مثنوي است مخاطب بمجمع اوصاف و امير خسرو رج پيش از خمسه آنول دربدان ملاقات نامرالدين بقراخان حاكم بنكاله با پسر خود سلطان معزّالدین کیقباد پادشاه دهلی تصنیف کرده - و دران ارصاف دهلي و مسجد جامع و منارة و حوض و قصر و فواكة و نوادر انجا را ر چدر و تير و قلم و ديگر چيزهاي شاه را ينديک بخوبترين وجه باز نموده - و داد ِسحر پردازي و صنايع داده سيَّما صنعتِ ايهام را پايه برترنهاده - و درمیان بیشتر داستان غزلهای هوش ربا گفته -و شنگرفیهای داستانرا بنظم بریک قانیه و رزن ادا کرده که اگر همه را جمع کنند یک قصیده جلوهگرشود - و این از اختراعات ارست

* سرخيي اوّلِ آن *

شكر گويم كه بتوفيق خداوند جهان * برسر نامه زتوحيد نوشتم عنوان نام اين نامهٔ والاست قران السعدين * كزبلنديش بسعدين سپهراست قران * اشعار ارل اين نسخه *

حمد خداوند سایم نخست * تاشود این نامه بنامش درست واجب اوّل بوجود قدم * نے بوجود که بود از عدم پیشتر از فکر خرد پروران * بیشتر از وهم فراستگران فکرت صاحبخردان خاكِ او * معترف عجز در ادراك او

حضرت خاقان مغفور سلطان حسين مدرزا بخراسان رفقه و ادراكِ خدامت اكابر آن زمان سيمًا حضرت مخدومي المولمي المجامى قديس الله سرة السّامي وشيخ الاسلام و ميرعليشير نموده -و رسيده بدانچه رسيده است - منقولست كه حضرت ملا ازو پرسيدند كه اين بيت حضوت ميرخسرو چه معنى دارد * شعر * ماه نوے الخ شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی ازان میسازند انقهی در بیآن رصان تصنیف و تاریخ آن میفرماید شعود باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه تا زدل كمهنر وطبع سست * راست شد اين چند خط نادرست ساخته گشت از روش خامهٔ * از پس شش ماه چنین نامهٔ در رَمَضان شد بسعادت تمام * يافت قران نامهٔ سعديي نام انچه بتاریخ زهجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت سال من امروز اگر بررسي * راست بگويم همه شش بود رسي درختم كتاب *

منکه درین آینهٔ پر خیال * بکر سخن وا بنمودم جمال کس چهشناسدکه چهخون خوردهام * کین گهر از حقه برآوردهام ساختهام این همه لعل و گهر * از خوی پیشانی و خون جگر هر گهرے بیتے و کانے درو * هر ورقے ملك و جهانے درو ماحب هفت اقلیم گوید که قران السعدین چهار هزار بیتست و میر خسرو خودش درین باب فرموده * بیت *

سرخي

صفت آتش و آن گرمرویهاش بدی * که شب و روز بود شمع دل ومیوهٔ جان
آتش ازانجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
گرچه زبردست عناصرنشست * گشت بسرما همه را زیردست
بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست درد
درصفت کشتی گفته و دُر سفته

ساخته از حكمت كارآگهان * خانهٔ گردنده بكرد جهان نادرهٔ حکم خدای حکیم * خانه رران خانگیانش مقیم کالا روش همرا او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب جارية هند زبانش سليم * حامل چندين بچه ليكن عقيم عكس كه بنمود بآب اندرون * كشتىخصمست كهبيني نگون ما ونوے كاصل وي از سال خاست * گشت يكے مالا بدلا سال راست در مدار الافاضل آورده كه سال معروف يعنى دوازده ماه و نام درختیست معروف در هنه که ازان کشتي سازند - گویند چون این بيتِ امير خسروِ دهلوي بمولوي نورالدين عبدالرِّحمْن جامي رسید در معنی سال و ماه تردد بسیار کردند و رسانهٔ دران باب تصرير فرصودند امّا بمهواد نوسيدند الآبهمين قدر كه فوصودند ـ يا چیزے خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگرے گوید * شعر * هلالے بہر آن مه ساخت از سال * مهيّا كرد زورق دايه في الحال انتهى درنفايس المآثر نوشته كه شيخ جمالئ دهلوي درزمان

گفتهٔ اورا شنو و گوش باش * گفتِ موا بشنووخاموش باش سحروران که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند مثنوي اوراست ثنامي بگو * بشنو و از دور دعام بگو اين همه زانصاف نگو زور نيست * گر تو نهبيني دگرے كورنيست گرنبدے ایں نمط جانواز * بوکه دام را بتو بودے نیاز ليك چوسرهاهمه زال بوخوشست * عود تو انجا علف آتشست. تا بود آوازهٔ قمري بباغ * كس ندهد گوش بآواز زاغ. آنكة چشيدست مي خوشگوار * دُرد كشد درد سر آرد خمار ور هوست مي نگذارد عنان * ميكشدت دل بخيال چنان, كوشش آن كى كهدرين رالاتنگ * زان گل تر بوي دهندت نهرنگ ازپي بخشش بخداي آر ردي * ليك عذايت ز بزرگان بجوي سور سخن را نه بخامي طلب * پختگيش هم ز نظامي طلب سوزتكاف خس وخاكستراست * چاشني سوختكان ديگر است ليك الريند من آري بلوش * مصلحت أنست كهماني خموش چلشد ودربنجهت آمدنشست * پیش ببین پیش که آفتی بشست نوبت توبه است گراني مكن * روي به پيريست جواني مكن نسخة شرح قران السعدين مسمى بنور العين از نورالحق خلف شيخ عبدالحق محدّث دهلوي رج در كتا خانة دهليست ناتمام *

(ع) و برین وزنست مثنوی ٔ جلال فراهانی - فراهان

⁽١) اين والات تعام داردبر ترجيع نظامي برهمه مدنوي كويان حتى فردوسي ١١

ور ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزار بود در اندیشهٔ من چندگاه * کز دل دانندهٔ حکمت پناه چند صفت سازم و آبش دهم * مجمع اوساف خطابش دهم بازنمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست طرز سخی را روش نو دهم * سکهٔ این ملك بخسرو دهم نو کنم اندازهٔ رسم کهن * پسروی پیشروان سخن درنگرم تا چه در افشانده ام * بیت بیت بیت * بیت *

پیشه خموشی کی و دمساز شو * بلبل باغ آمدهٔ باز شو و رهوس مثنویت در دلست * حلکنم این بر توکه بس مشکلست در روش کز تو نیاید مرو * گفت بدم مشنو و نیکو شنو نظم نظامی بلطانت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر پس چوتو کم مایه و بسیارلاف * در شمری مهزهٔ خویش ازگزاف چیست دران کم که بجوییش باز * تا چه نگفتست که گوییش باز * تا چه نگفتست که گوییش باز پخته ازو شد چومعانی تمام * خام بود پختی سودای خام زین دو خیالے که ترا کرم واست * جستی آن مایه خیالے کو است بگذرازین خانه که جای تونیست * وین را باریک بهای تو نیست بگذرازین خانه که جای تونیست * وین را باریک بهای تو نیست کالبدے داری و جان اندروست * هرچه تودانی به ازان اندروست تا بود این سکه بعالم درست * برتن توکی بودایی شقه چست به که درین چنبش طبع آزمای * سر بنهی ازل و انگاه پای

خواجو مادح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابواسحاق والئ شیراز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم ختان علی سهل ابن شاه مذکور قصیدهٔ گفته بعرض رسانید - شاه طبق پر زر عنایت کرد خواجو بمجرد مشاهدهٔ طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فرط اندساط در هوا پرواز کرد فی سنة تلث و خمسین و سبعمایه (۷۵۳) مضجع او در تل الله اکبر شیراز است انتهی در در لتشاهی و مرآ العالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعمایه (۷۲۷) نوشته و احر نسخهٔ ریاض الشعرا هشتصد و چهل و در بفرق یکصد و آول روضة الانوار و می شعر اول روضة الانوار

رُيِّنتِ الرَّوضَةُ في الاول * بسم الله الصَّمَدِ المُفْضَلِ : * در ترتيب كتاب بخطاب خود ميكويد *

گرچه سخن پرور نامي توپي * معتقد نظم نظامي توبي درگذر از جدول پرکار او خير ازان پرده نواي بساز * برخط آن خطه سرای بساز * بساز * برخط آن خطه سرای بساز خیر ازان پرده نوای بساز * برخط آن خطه سرای بساز خیر ازان پرده نوای اوست خازن مخزن دل داناي اوست * مخزن اسرار خرد راي اوست مخزن اسرار حقيقيش دان * روضهٔ انوار الهيش خوان من چو شدم صيد عبارات او * کشت مرا کشف اشارات او از نظرش فيض بقا يافتم * کلي قانون شفا يافتم از نظرش فيض بقا يافتم * کلي قانون شفا يافتم (۲) و برين وزنست مونس الابرار عماد فقيه کرماني معاصر حافظ شيرازي - در بهارستان جامي نوشته خواجه عماد فقيه

قصبه ایست از اعمال قم- در تذکرةالشعرا مرقومست که قدرة الفضلا جلال الدین بن جعفر فراهانی نور مرقده مرد کریم و اهل مروت و فقط فتوت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کردے و فضلا و شعرا را خدمت نمودے - شاعر خوشگویست و تتبع سخن شیخ عارف شیخ سعدی شیرازی میکند - و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد بهزار بیت زیاده ازان - بسیار به نظیر گفته این داستان ازانست

* بيث *

برزگرے داشت یکے تارہ باغ * لاله درخشنده درو چون چراغ *

تا نشوي برزگرآسا جلال * غمنخوري در طلب ملك و مال این داستان درین تذكره و آتشكه و هفت اقلیم و مجمع الصنایع و هفت قلزم تمام منقولست - سنگ وفات سید جلال علیه الرحمه (۷۳۷) نوشته اند *

(٥) و برین رزنست روضة الا نوار خواجوي كرماني كه ملقبست بنخلبند شعرا و معاصر شيخ سعدي شيرازيست- و مريد شيخ علاء الدولة سمناني - لفظ خواجو مصغر خواجه - در بهارستان جامي مرقومست كه خواجه كرماني در تزيين الفاظ و تحسين عبارات جهد بليغ دارد لهذا ديرا نخلبند شعرا ميكويند انتهى درهفت اقليم نگاشته كه كمال الدين خواجو خمسه را در انتاي سفر نظم كرده - آزاد بلگرامي در خزانه عامره نوشته كه

نام زديوان الاب يافته * مونس الابرار لقب يافته باد مبارك قدمش برعماد * يافته در مقدم او هر مراد * في موضوع الكتاب *

دوش خرد پیر من و رهنمای * آنکه عزیز است بر اهل رای گفت که موضوع کتاب توچیست * راوی این قصهٔ پرغصهٔ کیست گفتمش ای شمع منیر دماغ * ما ظلماتیم و تو روشن چراغ آتش فکرت که دام برفروخت * عزدصفت جمله وجود مبسوخت تا رسد امروز بهر انجمن * رایحهٔ عنبری انفاس من نظم دهم صد گهر پند را * جمع کنم موعظهٔ چند را واقعهٔ قصهٔ شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز واقعهٔ قصهٔ شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز جمله روایت ز بزرگان کنم * و انچه از ایشان شنوم آن کنم عادبست آنکه زخود گفت باز * گر حقیقت شنوی ور مجاز برس سرگشته نه معقول پرس * هرچه بپرسی همه مهنقرل پرس * فی خاتمة (اکتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز در فضل بیابی نصیب جلودگر بمر ضمیرم نگر * زادهٔ اقلام دبیرم نگر * هرچه ز شمع خردش نیست نور * یا بود از قاعدهٔ شرع دور و انچه ر توك نی . كلكم چكید * و انچه ز عطر نفسم شد پدید . گرهمه قند است بآبش درآر * ورهمه عود است بآبش سپار . گرهمه قند است بآبش درآر * ورهمه عود است بآبش سپار . گوش مكن هرچه ز خود گفته ام * دُر نبود انچه منش سفته ام .

وي از كومانست و شيخ خانقاه دار بوده است شعرخود را بر واردانِ خانقاه خوانده است و استدعاي اصلاح ميكوده - و ازينجا ميگويند كه شعروي شعر همه اهالي كرمانست انتهى واله داغستاني نوشته شيخ عمادالدين فقيم كرماني از دانشمندان كامل و از كاملان و اصل بوده در تصوف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفّر و شاه شجاع بوده - این هرد و از معتقدان وي بوده انه - رفاتش در سنة (۷۷۳) اتفاق شده در شيراز مدفونست - اشعار خوب از وي بسيار ضبط كرد الله النتهي در دولتشاهي نوشته كه خواجه عماد فقيه كرماني باوجود علم و تقوي وجاه و مراتب شاعر كامل بوده - شيخ آذري علية الرّحمة در جواهرالاسرار میگوید که فضلا برانند که در سخس متقدمان و متأخّران احيانا حشوے واقع شده الا سخن خواجه عمان فقيه كه اكابر اتفاق كرده اند كه دران سخن اصلا فتور نيست نه در لفظ و نه در معني - و از سخى خواجه عماد بوي عبير مي آيد بمشام صاحبدان و هنروران بلكة ازبوي جان زيباتر مينمايد انتهى -

* مطلع مونس الابرار *

حمد الهي بنگار اى دبير * چون رقم مشك بروى حرير * در سبب نظم كتاب *

دل زخدا دولت توفیق جست * نفحهٔ از گلش تحقیق جست وقت مصفاً شد و دل شادمان * مثنوی کرد بنا در زمان چرن بصفا روی بهنگامه کرد * نامش ازین روی صفانامه کرد

ناکسے بودیے - نام او صحمّد است و اسم پدرش عبدالله صوله و و منشأ او طرق درواد ألل بوده كه من اعمال ترشيز است - و ابتداي حال بهنیشاپور آمد و از مولانا سیمي تعلیم خط برگرفت تا در علم كتابت ماهرشد و زيبا نوشتے و تخلص كاتبي بدان سبب بودة است - و در علم شعر و شاعري نيمز وقوف يافقه است و انصاف آنست كه كاتبي در اقسام سخنوري صاحب فضلست و درهنگام فراغت و انزوا بجواب خمسة شيخ نظامي مشغول شده چذانچه مشهوراست اكثر از كتاب خُمُسه را جواب گفته بر وجه كه پسنديدة اکابر است - در وبای عام که دراطراف ممالک در شهور سنة تسع و ثلاثین و ثمانمایه (۸۳۹) واقع بود آنفاضل غریب مظلوم در شهر استراباد دعوت حق رّا لبّيك اجابت گفت و ازين بيشة پراندیشه بسرغزار جنان رسید رحمة الله علیه و سرقد منور سولانا محمد كاتبى در خطة استراباد است - وبعد از غرليات و مقطّعات وقصايد اورا چند مثنويست مثل مجمع البحرين و ده باب تجنيسات و احسى وعشق و ناظرومنظور و بهرام و گل اندام و غيرُ ذالك انتهى -دربهارستان جامي مسطور است كاتبئ نيشاپوري ويرا معاني خاص بسيار است و در اداي آن معاني نيز اسلوب خاص دارد أما شغر وي يعدست و هموار نيست - انتهي * آغاز گلشي ابرار *

⁽۱) ن - درادوش - ن - و رادس - و در بعض ازان و در مواقا لخیال طرف دراویش ۱۱ (۲) ن - مخزن ۱۱ (۳) ن . نامرومذصور ۱۱

من زبزرگان چو حکایت کنم * نغز بود هرچه روایت کنم ر قامه ام از خامه بعنوان رسید * درد دل خسته بدرمان رسید.

هفصدوشصت وششمي سال بود * كاخر اين نظم نكوفال بود *

(٧) و برين وزنست كلش ابرار مولانا كاتبي بقول والجذاب

فاكتر إسدونكر صاحب فهرست كتابخانة اوده كه رساله واربطبع آورده *

نام كاتبي محمد وبسبب حسى خط كاتبي تخلص ميكند چذانكه

هرکاه اورا با بدر شدروانی مناظره و مشاعره واقع بوده او در حق بدر گفته

* شعر *

لقب كاتبي دارم اي بدرامًا * محمّد رسيد اسم از آسمانم محمد موا نام هست وتوبدري * بانگشت از هم ترا بردرانم و نشان مولد خود چنین میدهد * شعر *

همچو عطّار از گلستان نشاپورم ولے * خارصحراي نشاپورمس وعطّار گل فردولتشاهي آمده مولانا كاتبي طاب ثراه وجعل الجنتة مثواه هدايتِ ازلي در شيوهٔ سخن گذاري مساعد طبع فيّاض او بوده كه ازبحر معاني چندين دربساحل و جود از رشحات كلك گوهربار او نتار يانته - ذاك فضل الله يؤتيه من يشاء - معاني غريبه صيد دام او گشته - و توسی تند نکتهدانی طبع شریف اورا رام گردید، باوجود لطافت طبع و سخنوري مذاق اورا جام از خمخاتهٔ عرفان چشانيده اند بلكه از وادئ فقربسردد يقينش رسانيده اند - نام و شہرت دنیا در نظر همتّش خسے نمودے - و شاعر طامع نزد او

سمرقندي كه معاصر صلا جاميست گفته كه عارف معارف يقين نور الملّة و الدّين مولانا عبدالرّحمان جامي ادام الله بركاته - اصل مولد بندگى مولانا ولايت جامست منشا دارالسلطنت هوات -ابتدای حال بتحصیل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای روزگار شد - و باوجود علم و فضل دست در دامی طلب میداشت تا درد طلب دامنگیر همت عالیش گشت - ودست أرادت بجناب عرفان مآب شيخ الاسلام قبلة المحققين وسيد الواصلين سعد الحق والدين كاشغري قدّس الله سرّة العزيز داد كه از خلفاى خاندان مبارك خواجه بهاء الحق و الدين نقشبند بوده - و بندگي مولانا مدّ تے در قدم مولانا سعد الملّة و الّدين بسر بوده و خدمات يسنديده نموده و رياضات و مجاهدات فقر وسلوك حاصل ساخته -وببركت خدمت همايون آن صودخدا بندگي مولانا را مقام عالي در تصوّف و نقر پيدا شد - و بعد از شيخ خود خلف الصّدق و جانشين او شد چذانچه سلاطين عالم از دعا و همت بندگي مولانا استفاده میگیرند و فضلای اقالیم بمجلس رقیع او توسل میجویند -متّع المسلمين بطول بقائه - وانجه از مصنّفًات بندكي مولانا حالا ازقوَّة بفعل آمده و صحبوب و مطلوب اكابرو افاضل است نفحاتست دربيان حالات اولياء الله العظام در نثرو جواب چند نسخة منظوم شيع نظامي مثل مخزن اسرار وغيرهم و چذد نسخة معمّا ر چند كتاب در تصوّف - بعنايت ازلي و هدايت

ساقی رحدت قدی از خُم آر * باز رهان جان مرا از خمار باده زجان ده بس بیخبر * تا کُنَم از باغ هوس بیخ بر دست طلب چون بغمت درزدم * حلقه صفت روی بهر در زدم مرده بجان باد که دلبر یکیست * روی بهرجانب و دل بریکیست

(۹) وبرين وزنست تعقة الاحرار ملا جامي تدس سرة السامي كه براى ناقص مجيب درجة دوم است خمسة نظامي را جز خسرو و جامي كم كس هر پنج كتاب را جواب بشايستكي تمام بانجام رسانيده على التخصيص مخزن الاسرار را كه بقول صاحب هفت اقليم كه مخزن الاسرار معجزة ايست در اشعار - و بقول أمير خسرو دهلوي عليه الرحمة * شعر*

سجروران که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند کتاب الجوابست و ازینجاست که بیشتر همچوهاتفی و هلالی جواب این کتاب ندارند یا بعض گفته اما دلپسند نیفتاده همچو مرکزادوار فیضی فیاضی و حسن گلوسوز زلالی کما یجیی - دولتشاه

تسعين و ثمانمايه (٨٩٨) از خمخانهٔ وحدت ذوالجلال و الافضال جام زلال لقای حضرت برکف گرفت و معاشر عشرتسرای عشق و محبّبت را مودة رستكاري از تنگناى غربت كرامت فرمود انتهى -ديكر احوال فرخنده مآل مآلا جامي وكيفيت افاده واستفاده و تاليفات وتصنيفات وى از همين تكمله بايد جست - و درسلم السموات و رياض الشّعوا هم نوشته كه اصل مولانا جامي از اصفهانست و مولدش جام - در مرآة الخيالست - ملا جامي صفاي ظاهر و باطی بدرجهٔ کمال داشت همه تصنیف او در ایران و توران و هندوستان نزد اهل دانش مقبول انتاد هیچکس انگشت اعتراض بران نقوانست نهاد انتهى در شرع الشعرا نوشته كه مولوي عبدالرهمان جامى جامع علوم ظاهرو باطن هم الله ورجهان كم خاسته انتهى واله داغستاني گويد- عدد تصانيف ملاجامي پنجاه وچهاراست موافق عدد اسمش (ای تخلص او) منظومات بسیار دارد چهار دیوان و مثنویات سبعه و نیز مثنوی در تعریف کعبهٔ معظّمه گفته - وی در عدریت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریم و شكستگي نفس و پختگي بيان و حسن ادا و نزاكت معاني و ملاحت الفاظ و فصاحت گفت و و بلاغت طرز عديم المثل است -تاريخ رفاتش را اميرعلي شير چنين يافته * شعر *

کاشف سرّ الٰہی بود بیشک زاں سبب

لم يزلي بعد اليوم هموارة از امواج اين بحرحقيقت و معرفت دردانها بساحل وجود خواهد ريخت انشاء الله العزيز- و مؤلف إست

ای نیو حقایق و دین قرنها بتاب وی عنصر کمال و یقین سالها بمان

انتهى - ملا عبدالغفور لاري شاگرد رشيد مولانا جامي در تكملة فضحات نوشته كه ولادت حضرت جامي عليه الرّحمة و الرّضوان در خرد جرد جام بوده است وقت العشا ثالث و العشرين من الشّعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانمايه (۱۱۷) لقب اصلى ايشان عمادالدين و لقب مشهور نورالدين و اسم مبارك ايشان عبدالرّحمن است - دربيان تخلص خود فرموده اند * نظم * مولدم جام و رشحة قلمم * جرعة جام شيخ الاسلاميست

مولدم جام و رسحه قلمم * جرعه جام شیخ السلامیست زان سبب در جریدهٔ اشعار * بدومعنی تخلصم جامیست والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت اصفهانست (محله ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یک از فرزندان امام محمد شیبانی وا رحمة الله علیه در عقد نکاح خود در آورده بودهاند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ویست و مدت حیات ایشان بهشتاد و یک که عدد حروف کاس است رسیده بود که ساقی دور در هزدهم محرم الحرام سنة شمان و

ه (۱) در دولتشاهي قريمٌ خرجرد ۱۱

و خزف ريزة چند باعتبار از رفت وروب بزمالة شكستة جامي فراهم آورده - چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاهوار مخزن الاسرار حكيم گرامي شيخ نظامي انتظامش دهند يا درجنب جام زرنگار مطلع الانوار مورد بدايع لفظي و معنوي امير خسرو دهلوي نامش برند - چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بمنزله ایست كه فصيح زبانان عجم دربيان اوصاف آن اعجمي انه - واين در دقيّ معاني و لطافت ِ اشارات بمثابة كه نادر «گويان عالم در معرضِ جواب آن معترف بابكمي - امّا امّيدواري چنانست كه چون اين ميود نيمخام از باغستان نيستي و پستي رسيده -و اين غنَّچهٔ ناتمام از خارستان فررتني و زيردستي دميده - بحكم َمَنُ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهَ - خورای خوانِ کرم اخوان الصَّفا افقد **- و** * أول تحفة الاحرار * نافنگشای مشام قبول خلّن الوفا گردد بسم الله الرحمن الرحيم * هست صلام سرِحُوان كويم

* در مناجات چهارم *

اهلِ دل از نظم چو محفل نهذه * بادهٔ راز از قدح دل دهند رشح ازان باده بجامي رسان * رونق نظمش ز نظامي رسان قانیه انجا که نظامينوا ست * برگذر قانیه جامي سزا ست * در ختم کتاب و خاتمت خطاب *

خامه كه بر موجب جفُّ القلم * خشك بيستاد ارين خوش رقم

⁽۱) اینجا نیز رعایت زر و گوهر داشته ۱۱

كشت تاريخ وفاتش - كاشفُ سُرِّ الله

انتهى آذر اصفهاني در آتشكده آورده مولانا جامي در مراتب نظم كمال مهارت داشته ودر همه فنون سخنوري آستاد است هفت مثنوي بسلك نظم در آورده مشهور بسبعة حق - بعد از خمسه نظامي كتاب بآنامتيار ملاحظه نشده انتهى - ملاجامي رح در ديباجة مثنويات هفتكانه خود فرموده كه - و چون اين مانزويات هفتگانه بمنزلهٔ هفت برادرانند که از پشت پدر خامه و شکم مادر دوات چینی نواد بسعادت ولادت رسیده اند و از مطمورهٔ غیب متاع ظهور بمعمورة شهادت كشيده ميشايد كه بهفت اورنگ (كه در لغت فرس قديم عبارتست از هفت برادران كه هفت كوكب اند درجهت شمال ظاهر و حوالي قطب شمال داير) نامزد شوند * رباعي * این هفت سفینه در سخی یکرنگند وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند چون هفت برادران برین چرخ بلند نامي شده در زمين بهفت اورنگذه

ودر خطبهٔ منثورکه بر تحفة الاحرار نوشته است گفته که این صدف پارهٔ چنداست بیمقدار ازجست وجوی کارگالا بسرانجامی گرد کرده شده-

 ⁽۱) عدد این ششصد و نود و هفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکه
 در سر اله دورا و دو الف که ملفوظست بحساب آورده شود ۱۱ (۲) این
 پر ترجیج سبعهٔ جامي برخمسهٔ خسرو دهلوي اشعار دارد. و فیه ما فیه ۱۱

آسمان اول (۸۹) مثنوي آصفي - منظرالابصار

(۱۱) و برين وزنست مثنوي وصفي هروي بقول آذر اصفهاني - آصفي كه ديوان غزليّات او مطبوع شده از تلامده مولانا جاميست - در آتشكده آورده كه آصفي خواجه نعمت الله كه از اعاظم و اعيان هوات بوده صاحب ذهن صافي و سليقه وافي و صاحب ديوانست و مثنوي در بسر مخزن الاسوار گفته كه بنظر نوسيده - و بعلّت وزارت سلطان ابوسعيد آصفي تخلّص ميكوده انتهي - و هكذا في الفهوس المطبوع للدّاكتر اسبرنجر *

(۱۲) وبرین وزنست منظرالابصار قاضی سنجانی قاضی تخلص - در ریاض الشعرا آورده که قاضی سنجانی از اولاد شاه سنجان بوده - منظرالابصار از منظومات اوست که در جواب مخزن الاسوار بنام امیر علی شیر گفته - این یک بیت ازانجاست * شعر خارش اگر ریخت بیا بولهب * پای گل و خار نباشد عجب خارش اگر ریخت بیا بولهب * پای گل و خار نباشد عجب تخارش قاضی بوده انتهی *

رام) ربرین وزنست فتوج الحرمین محی الری - او از الامنهٔ علامهٔ درانی و جامع فضیلت و سخندانیست در سلك شعرای سلطان یعقوب انتظام داشت و تازمان شاه طهماسب صفوی در قید حیات بوده - توفیق زیارت حرمین مگرمین یافته و بعد معاودت ازین سفر برکت اثر مثنوی فتوح الحرمین بنام سلطان مظفرین محمودشاه گفته و صد هزار سکندری جایزه یافته کذا فی ریاض الشعول و خزانهٔ عامره - ابتدای آن اینکه * بیت *

بهر دعا ازلب أم الكتاب * حرف سقاك الله شآمدخطاب روح امین دست بآمیں گشاد * چرخ برین سبحهٔ پرین نهاد گفت جزاك الله ازين فيض پاك * از تو بسجاد انشينان خاك نقش شفانامهٔ عیسیست این * یا رقم خامهٔ مانیست این غنچهٔ از گلبن ناز آمده * یا گلے از گلشن راز آمده صبح طرب مطلع انوار اوست * جیب ادب مخزن اسرار اوست لفظ خوش ومعنى ظاهر درو * آب زلالست و جواهر درو يسته حروفش تتى مشعفام * حورٌ مُقَصُوراًتُ في النحيام ماشطة خامه چو آراستش * از قبل من لقبي خواستش تعفة الحرار لقب دادمش * تعفه باحرار فرستادمش هيكل آيات گراميست إين * حرز حمايت گر جاميست اين شكر كه اين رشته بهايان رسيد * بخية اين خرقه بدامان رسيد مهرفه خاتمة اين خطاب * شد رقم خاتم تم الكتاب ودر اول يكم از دواوين اوكه مسمى بفاتحة الشبابست اين بيت آمده يسم الله الرحمن الرحيم * اعظم اسماى عليم حكيم

و در ابتدای دیوان دیگر این شعو * نظم *

بسم الله الرحمل الرحيم * طرفه خطابيست رسفر قديم (١٠) و برين وزنست مثنوي كعبه حامي كه در مدح كعبه شريفه زادها الله شرفا فرموده - بعض اشعار اين مثنوي در بيان فتوح الحرمين محى الري مي آيد *

ساطع - راقم حروف آن مثنوي را ديده و الحق فيضها برده است - و تقي ارحدي نوشته كه مولوي جامي را ديده و با او صحبتها داشته است - و از مثنوي مظهرالآثار خلاف اين معني استنباط ميشود - آخر قطاع الطريق در راه كنج و مكران ويرا بمشهادت رسائيده در معني قايد صراط مستقيم وصال وي بحضرت عزت شده اند انتهى و بفهرست انگريزي سنه وصال هاشمي نهصد و جهلوهشت (۱۹۴۸) نوشته پس دور نيست كه او را با ملا جامي ملاقات دست داده باشد و في كشف الظنون مظهرالاتار فارسي من خمسة الاميرهاشم نظمها في مقابلة المخزن - اوله - من خمسة الاميرهاشم نظمها في مقابلة المخزن - اوله - بسم الله الرحمل الرحيم ، فاتحة آراى كلام قديم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بردرم این مهد کهی پرده را * در کشم از روی سخی پرده را در فظر آزم بهزاران نیاز * از صدف سینه گهرهای راز باز کنم قفل طلسم سخی * عرضه دهم جوهر قسم سخی شرح کمالات نظامی کنم * پیروی خسرو و جامی کنم نقش کنم بر درق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار همنفسان دم روح الامین * نکتهسرایان سخی آفرین خاصه حکیم که بسحر حلال * بست زبان همه اهل کمال خاصه حکیم که بسحر حلال * بست زبان همه اهل کمال چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی شهرد شهرا محیط شهرد

اي همه كس را بدرت التجا * كعبة دل را زتو نور و صفا در تحريص سفر حج شعر ملا جامى مي آرد و ميگويد * بيت * گر بودت از سخي ما ملال * گوشكن ازعارف جام اين مقال اي زگلت تازه سر حبّ دل * ماند زحبّ وطنت با بكل خيز كه شد پردهكش و پردهساز * مطرب عشاق براه حجاز در آخر كتاب گريد

محيي ازين هرد وطلب كام خويش * كام دل خويش وسرانجام خويش و آنكه در فهرست مطبوعة كتابخانة ارده فتوح الحرمين را بملاجامي نسبت كرده سهو است - سنة رفات محي (۸۹۹) ه

و در هفت اقلیم و فهرست کتا بخانهٔ سوسیتی نام این مثنوی مطهرالاسرار رقم کرده - و در آتشکده و غیره مظهرآثار - واله داغستانی گرید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدرهٔ موفیان صفهٔ صفا و سرحلقهٔ سلسلهٔ اهل وفاست - حضرتش مرجع فضلا و درگهش ملجهٔ غربا بوده شرج فضایلش زیاده از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصلهٔ تقریر - در مجلس ارغون شاه برجمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی مظهرالاتار از نتایی آن فاضل نحریر است که در جواب مخن السرار و تحفقالاحرار در سلک نظم کشیده و بسیارے از مراتب تصوف را درانجا درج نموده است که قرت طبع و علو فطرتش را برهانیست

مرسمى چون بفلكراندرخش * يانت زگنجينة توفيق بخش فوج بفوجم زمعاني حَشَر * خواند اوناخواند درآمد زدر هر نمط را که برآراستم ببهتر ازان بود که ميخواستم كوكبة خسرويم شد بلند * غلغلة در گور نظامي فكند گرچهبروختم سخی نقش بست * سکهٔ می مهر زرش را شکست خامةً خسرو چو گهربار شد * نامة او مطلعالانوار شد كرد دران نامه تكلّف بسے * گفت جوابے كه چگويد كسے بزم سخى را بسخى ساز كرد * بر همةكس راه سخى باز كرد فهم رموزش نکند هر کسے * زانکه معانیست بسے در بسے زيدة اسرار حقايق همه * صحف اشارات دقايق همه گفتهٔ او در نظر نکتهدان * میدهد از علم لدنی نشان انچه درین مایده افکند شور * سربسر ازقوّت طبعاست وزور این میصاف ازقد - دیگراست * مستبی او را فرج دیگر است هست درین بزمگم دلفروز * نوبت هر اهل دلے پنے روز دورقد حطى شد و ساقى نمانه * در خُم دوران مي باقي نماند چون ميخسرو بتمامي رسيد * دورٍ مي عشق بجامي رسيد آنكه قلم ابلق ميدان ارست * گوي سخن درخم چوكان اوست شميع همه باد دپرستان عشق * گرمي هنگامهٔ مستان عشق در رد معنى بدم بيرجام * ازمى باقي شده فاني تمام زيدة اشراف حقايق صفات * عمدة اعيان ديار هرات

نكتهسراي كه بحسي كلام * ملك سخن يافت زنظمش نظام ساخت طلسم بهزاران خيال * سربسر از صنعت شعب كمال بروه سبق كنگراوچش زعرش * چشمهٔ خورشید دروگشته فرش ماند دران طرفه طلسم سينج * از گهر بحر سخن پنج گنج بر در آن مصطبة گنج خيز * ساخته زالماس سخن تيغ تيز کرد پس از کوکبهٔ آن بنا * برهمه اصحاب سخی این ندا منكة سرايند؛ اين نوگلم * در چمن فضل مهين بلبلم پیکوے از قالب نو ریختم * شعبدهٔ تازه برانگیختم مايهٔ درويشي و شاهي درو * مخزن اسرارِ الهي درو تيغ زالماس سخن ساختم * هركه پس آمد سوش انداختم گُشت چو آن درج لآلي تمام * كرد روان مخزن الاسرار نام ملك سخن گشت مسلَّم برو * خواند ثنا جملهٔ عالم برو خامة او از خط جف القلم * چون زپي ختم سخن شد علم مهر زد از خاتم تم الكتاب * بست برري همه راه جواب ليكدرفيض ازل بستهنيست * هيهدر بسته پيوستهنيست بسته بقیدیست گشاد کمند * هرگره بهرگشادیست بند هست درین دایرهٔ تیزرو * نوبت هر کار بوتتے گرو چون ز قضا الایحة نو رسید * کوکبهٔ نوبت خسرو رسید خامه برآورد بفكر جواب * ماند قلم بر ورق أفتاب برسرويباجة زروك كهداشت * اين دوسه بيتركهنوشتم نكاشت

کلکِ بیانش بهزاران صریر* زد رقم مشك بروي حریر خاتمه بر نامهٔ دوران کشید * ختم سخی بر سر عنوان کشید ليك بودنقش سخى حرف كن * پيش سخى بند ندارد سخى گنج سخن تحفق عالي بود * فيضِ اللهي متوالي بود زين سخى اصحابِ يقين آگهند * كين همة صورت كلمات اللَّهند هست جهان نسخهٔ انشای او * مظهر اسما و مسماي او نوبتِ هر اسم زقسم دگر* گردش هریك بطلسم دگر بسته بهر اسم بود حكمتم * خاصيت و سلطنت و نوبتم كرد پس از دورسنين وشهور * نوبت اسم متكلم ظهور بعد دوقر از كرم ذوالمنى * عشق بمى داد كليد سخى باهمه محتاجي وعجزونيار * ساختم از بسمله مفتاح راز مدرج هر گذب كه بشكافتم * چون كف آزاده تهي يافتم پیشتر از مرتبهٔ اهل ِ فکر * مصطبهٔ گنج سخی بود بعر چون درآن مصطه مفترح شد النج معاني همه مشروح شد انچه توان گفت نظامي ربود * باقي آن خسرو وجامي ربود از گهرو گنج دران سز زمين * ماند همين جاي تهي بر زمين مى بچنيںخشك زمين كرد∗جا∗ بسته دلٍ خويش بفضلٍ خدا

تا قول او

خواستم از روح نظامي مدد * وزنقس خسرو و جامي مدد در پايان ستايش ارباب سين گويد

فِادر معمورة فضل وكمال * خلوتي انجمي اهل ٍ حال منکه و تقریر کمالاتِ او * عاجزم از شرحِ مقالات او لوح طلب كرد و قلم برگرفت * سلسلة لوح و قلم درگرفت انچة رنظمش دم تقريريافت * اين درسة بيتست كه تحريريافت اي كرمت چارهگر كارها * مرهم راحتنه اهل دل ازنظم چو حفل نهند * باد ؛ راز از قدح دل نهند رشحے ازاں با دہ بجامي رسان * رونق نظمش بنظامي رسان پست چوخاکست بريز از نوش * جرعة از بزمگه خسروش قانية انجاكة نظامي نواست * برگذر قانية جامي سزاست بر سرخسروكةبلندافسراست * از كف درديش گلدرخوراست اين نفس ازهمت ووسمنست وين هوس ازبخت زبون منست ورنه ازانجاكه كرمهاي تست * كي بودم رشتة اميد سست هدچونظامي وچوخسروهزار * شايدم ازجامسخن جرعةخوار كَفْتُ جواب بلسان فصيح * روح فزا همچو بيان مسيع نظم خوش ومعني وافي همه * بحر صفا و دُر صافي همه فاتحة لوح معانيست اين *خمسةمخوانسبعمثانيستاين ختم سخى گشت بنامش درست * گفت جواب همه شدرين وچست ملك بيانرابفصاحت كرفت * خوان سخن رابملاحت كرفت قلزم طبعش چو گهربار شد * نامهٔ او تحفةالاحرار شد

^() همينست در هردو نسخة ـ اما سبعة بجاي خمسة انسب ١١

انچه توگفتي همه سنجيده است * دلكش و مطبوع و پسنديده است زین دو سخس انجه صوا آرزوست * شهرت و آوازهٔ نام نکو ست بوي خلف در گُلِ ايّام نيست * گر خلف هست بجزنام نيست در خَم این مهد کواکبگهر * نیست یکے چون پدر از صد پسر حمد خدا را که درین روزگار * شیخ نظامیست ز مردان کار به كه باخلاص روم سوي او * ديده مذـور كنـم از روي او چون بسوي پير سخن رو كذم * روي سخن را بسوي او كذم كاي سخنت در همه عالم پسند * نظم خوشت گوهر بحر نوند لطف کی و بہر دل چوں منے * ساز کی از گنج هذر مخزنے تا بود از نظم تو نامي شوم * در همه آفاق گرامي شوم بوسرپا خاست وزیر از نشاط * گفت بسلطان ز رو انبساط خضر رهت هادي توفيق باد * جلوه گهت وادي تحقيق باد شاه بخیسل و سهد فامدار * شد رود صدق و کرامت سوار رفت سوي شيخ ربهر طواف * با نظر بيغش و مرآت صاف بهر هدالها بطسريق جميل * زر بشتُّر برد و جواهر به پيل ساده غلامان که بحسن و جمال * یافته بود از همه جا خال خال ساخت مرصّع بطلا جُوق جُوق * كرد چو خورشيد مزيّن بطوق مشك سرشتان سواد جمال * مردمك ديده ارباب حال انچه بآن مرد خدا هدیه برد * عقل مهندس نتواند شمره

⁽۱) ن - بحر ۱۱ (۲) ن - سند - وقانیهٔ آن - ابد ۱۱

هاشمي از لوث غرض پاكباش * برتر ازين مشتِ غرض ناك باش دست بن بر سخنان بلند * تا نرسد بر سرِ كاخش كمند بادهٔ معني زنظامي طلب * چاشني از خسرو و جامي طلب اهل سخن را بدعا ياد كن * روح و روان همه را شاد كن در موعظهٔ دوازدهم

گفتهٔ بود گفته به « هرچه پسندید، بود گفته به شير نظامي كه سخى ملك اوست * گوش كن اين نكته كه از كلك اوست لب مگشا گرچه درو نوشهاست * كر پس ديوار بسے گوشهاست حكايت رفتن سلطان بهرامشاه بصحبت حكيم كرامي شيخ نظامي وجهت نيكنامي خود استدعاي تاليف مخزن اسرار نمودن دادگری بود همایون خصال * عادل و دریادل و صاحب کمال شاه فلك مسند و افجمسدالا * خسرو جمكوكبة بهوامشاه بسكه نكوطبع و خردمند بود * در طلب موعظت و پند بود داشت وزورے بنسب نامدار * عارف موزدن و فضایل شعار طرفه شبي آن شه روشي ضمير * روي سخي داشت بسوي وزير گفت چه سازم که در ایّام من * زندهٔ جارید شود نام من گفت وزير از ره تُدبير و راي * كاي بهمه گمشدگان وهنماي آنکه ازر زنده بود نام کس * در در جهان نام نکویست و بس يا خلفي بغد ٍ تو در روزگار * از تو و نام تو بود يادگار شاه ازین نکته چوگل برشکفت * برگ گل از غنچه برآورد وگفت خیمه برون زد زگل و آب تن * رفت بمعصراج بیسان سخن آنچه پس پردهٔ اسرار بود * جمله در آیینهٔ او رو نمود ساخت کتاب که زاوج برین * نعره برآمد که هزار آفسوین نامهٔخود برهمه فرخنده ساخت * نام خود و نام همه زنده ساخت نسخهٔ او معدن امید شد * مخزن گنجینهٔ جارید شد هاشمی آنها که نظر یافتند * از نفس اهل هذر یافتند هست درین پردهسرای کهن * نام نکو باقی و باقی سخن هست درین پردهسرای کهن * نام نکو باقی و باقی سخن هدر خاتمه گفته *

شكر كه اين نظم بدايع نظام * گشت بتوفيق الهي تمام در بكد تنة حريم شمال * حرسها الله عن الاختلال نهصدوچل بودكمازفيض پاك * نقش بقايافت برين لوح خاك نامهٔ خاصيست مبرّا زعيب * صفحهٔ او مظهر آثار غيب لاجرم اين نامهٔ قدسي نظام * شه ز قضا مظهرآلاتار نام و برين وزئست گوهر شهوار عبدي جنابدي - در رياض الشعرا نوشته عبدي گونابادي اصلش از تونست شاعر خوبگوي خوش اعتقادے بوده مدّاجي اهل بيت طاهره ميكرده كتاب گوهرشهوار از تصنيفات اوست ازانجاست * بيت * مشق چو شد قفل بقا را كليد * منت جان بهرچه بايد كشيد شكر كه به عشق بتان نيستم * چون دگران زنده بجان نيستم شكر كه به عملي در كشكول خودش اين چند شعر ازو آورده كه در به ايالدين عاملي در كشكول خودش اين چند شعر ازو آورده كه در

مظهرالاثار هاشميع كرماني

چون محضور آمد و ممتاز شد و محتسوم زادیهٔ راز شد معرضيها بيحد د إندازه شد * عهد قديم از سرقو تازه شد چون سخن از هر طوفي گفته شد * گرد تكلّف ز ميان رُفته شد شاء سخندان سخى آغار كرد * قصَّة پوشيده خود باز كرد عرد پس از معرمت بیقیاس * از کرم حضرت شیخ التماس قا رقم نسخهٔ مخزن کند * گنج نهان بر همه روش کند شيخ مدد خواست زفياض جود * ملقمس أز ا شاد ولايت نمود اربي اين مرود شد فامدار * كود مس نقد گرامي نشار ساخت یک منظر فیروزه فام * تا بکند شیخ درانجا مقام عرضة آن منظر ميناسرشت * روح فزا همي و حريم بهشت المعلى مفا معتكف آن حريم * سادة رخان خادم و انجا مقيم وركد سران در پس ديوارو فر * بسته چو زنجير بخدست كمر حورفوردادان ملایکسرشت * سادهبیاضان سواد بهشت بها دل گویا و زبان خــموش * چون درودیوار همه چشم و گوش بسكه درو شمع شب افروز بود * تا بسير شي همه شي روز بوه يهوف مهيسا همة اسياب أو * منعم و خوشدل همه احداب أو با نعبه قدر و عدم احتياج * يافتر از گنجه و بروع خراج چون داش از قید جهان ساده شد * خاطر او از همسه آزاده شد سر بگریبان تخدّ کشید * پای بدامسان توکّل کشید

ا) ب - کرد ۱۱

⁽٢) ن - ملتمس شاء اجابت نمود ١١

ای غزالی بحق شاه نجف * که سوی بندگان بیچون آی چونکه بیقدر گشتهٔ آنجا * سر خود گیر و زرد بیرون آی سر غزالی که غین باشد اشاره بهزار روپیه است - غزالی بجانب خانزمان خرامید و در مرغزار آسودگی جا گرفت و سالها با او بسر برد - و اشعار آبدار در مدح او نظم کرد - و بعد از مقتول شدن خانزمان رو بآستان اکبری آرده و بعواطف دارایی و خطاب ملکالسّعرائی تحصیل مباهات نموده - در مفتاحالتواریخ نوشته ملکالسّعرائی تحصیل مباهات نموده - در مفتاحالتواریخ نوشته که در عهد دولت طبقهٔ تیموریّه آول اوست که باین خطاب نامور شده و پس ازو فیضی و طالب آملی و قدسی و کایم هریکے این خطاب بافته انتهی - غزالی در سنهٔ نهصد و هشتاد بمرگ مفاجات از عالم گذشته - شیخ فیضی که از معتقدانش بوده تاریخ فوت او موری و معنوی گفته *

قدوهٔ نظم غزائي كه سخن * همه از طبع خداداد نوشت نامهٔ زندگی او ناكاه * آسمان بر ورق باد نوشت عقل تاریخ وفاتش بدو طور * سنهٔ نهصد وهشتاد - نوشت در نفایس المآثر این چند شعر از مشهدانوار آورده * بیت

پاکی دامان خود آنکس که جست * دامی ازین خاك بهفت آبشست آنکه درین لوث نیاورد تاب * نے که بهفت آب بهفتاد آب ترسم ازین گفید گرمابه گون * از حَدَث خود جنب آیی برون خید خیاتی و قلم تیز کن * بحر شخس را گهرانگیر کی

* شعر *

طالع مطالع پيري گويد

رود چو شمعت قتد از سركلاه * چند كني موي سفيدت سياه موي سيه گربصدافسون كني * قد كه درتا گشت باو چون كني ولا كه مرا بر چهل افزده پنج * وزپي آن قافيه گــرديد رنج منكه دومويم زسپهــر اثير * پيش حريفان نه جوانم نه پير رام نگردند جوانان بهــن * من نكنم نيز به پيران سخن آنكه درين مرتبـه داند مرا * هيچ نداند كه چه خواند مرا در نفايس المآثروهفت اقليم بسيار اشعار آبدار ازين مثنوي منقولست و مرآة العالم و خزانه عامره مرقومست كه مولانا غزالي طوسي بفضايل كمالات صوري و معنوي محلي بوده و بغايت رنگين و و مجلس افروز و خوش صحبت ميزيسته و غزال خيال رام او و خيل خيل آهوان در دام او خيل خيل آهوان در دام او * فظم *

آنکه در شیوهٔ گوهرباری * ابر خواهد زبیانش یاری در تفس کرده صریر قلمش * طوطیانوا ز شکسرگفتاری ور تفس کرده صریر قلمش * طوطیانوا ز شکسرگفتاری معود ننمود لاجرم علیقلیخان مشهور بخانزمان که از عمده امرای اکبری و حاکم جونپور بوده شخص را با چند سراسب و هزار روپیه خرج راه بوی فرستاده مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که در بدیهه گفته مستفاد میگردد * قطعه *

یافته انتهی - اشعارِنقش بدیع منقول ازهفت اقلیم و خزانه * بیت *
خاك دل آنروز که مي بیختند * رشحهٔ از عشق برو ریختند دل که بآن رشحه غماندود شد * بود کباب که نمکسود شد دیدهٔ عاشق چو دهد خون فاب * هست همان خوي که چکد از کباب پ اثر مهرچه آب و چه گل * به نمک عشق چه سنگ و چه دل پروند نمک چند زئي قلب سیه بر محک * سنگ بود دل چو ندارد نمک فرق جنون از سر دیوانه پرس * لذت سوز از دل پروانه پرس فرق جنون از سر دیوانه پرس * لذت سوز از دل پروانه پرس آنکه شرر تخم نجاتش بود * شعله به از آب حیاتش بود مسبح هشم اران ثریاگسل * مه و گل را نشم ارند دل غفلت دل تیرگی جوهر است * خاك بران لعل که بدگوهر است خفلت دل تیرگی که شرار حدروست * خوشترازان دل که نهیار به دروست در هفت اقلیم این چند شعرهم نوشته * خطم *

از پس این پردهٔ سیمابگون * انچه نبایست نیامه برون هرسرموی که درین رشته است * از سریک رشته جدا گشته است تا نشوی خوار مشو خود پرست * هست بصد خوبی ما هرکه هست پای عزیزان ر سرما به است * عیب کسان از هذر ما به است یه عیب کوی نام خود و نام پدر زنده کن * مردهٔ خود را بهندر زنده کن از پدر مرده مگو هر زمان * گرنه سگی دم مزن از استخوان از پدر مرده مگو هر زمان * گرنه سگی دم مزن از استخوان خوش پسران که سمی غینی اند * تا خطّشان نیست تنگ مشربند

بِايةُ معذ ــى بثــريِّا رسان * كوكبةُ شعــر بشعــرا رسان هست جهانگدرتر از مهر و ماه * تيغ زبان من و شمشير شاه تا سخنے سوي لب از جان رسه * جان بلب مرد سخندان سد يسكه شدند از توضيعفان دلير* گشت صف مورچه رنجير شير ۱۷ و بوین وزنست مرآة الصفات او که در ستایش اکبرشاه گفته - در نفایس المآثر این ابیات ازانجا آورده . آنكه قضا پيشرو تير ارست * قاف قدر حلقة زهكير ارست تاجدة تسارك رويدسى تنان * سرشكسى گبر قوي گردنان شاه فلك مسند خورشيدرخش * ملك ستاننده و اقليم بخش , گر بکشده تبغ جهان سور را * قطع کند سلك شب و روز را ورنخورد مهر مي از جام او * تيخ شود موي بر اندام او سوي فلك گرفكند چشم كين * آب شود چرخ و رود در زمين راي وي از عقل جوان پيرتر * بخت وي از مبح جهانگيرتر ابرِ حيا كان كرم بحر جود * تازه كل كلش چرج كبود . خسرو عادل در جمشد دراي * اكبر غازي شه گيتي گشاي باد درین سقف برانگیخته و تا بابد ریخته و بیخته گرد ننا بیخته بردشمنش * نقد بقا ریخته در دامنش ۱۸ و برین وزنست نقش بدیع او - در هفت اقلیم و خزانهٔ عامره نوشته كه از جملهٔ اشعار كه غزالي در مدح خانزمان نظم كرد، نقش بدیع است که هزار بیت دارد و بر هر بیت یک اشرفی صله

۲۰ و برین وزنست منظور انظار رهایی مردی- درمرآةالعالم آورده كه رهايي مروي از نباير شيخ زين الدين خوانيست منظومات رنگین و اشعار متین دارد و در ادایل ایام سلطنت عرش آشیانی اكبر پادشاه از خراسان بهندوستان رسيده مثنوي منظورانظار را كه در برابر مخرواسرار گنجور گنجه پرداخته بنام نامي و القاب گرامی آنحضرت موسم ساخته گذرانید و از انعام واحسان آن پادشاه فضالهناه بهرومند گردید - و تاریخ تمامي آن نسخهٔ سامي نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) موقوم نموده و پس ازین تاریخ باندک مدّتے مرغ روح آن طوطي هند شكرخايي از قفس تن رَهايي يافته بشاخسار قدس پرواز کرد - این چند بیت که در ستایش عرش آشیانی ازان كتاب بلاغت ايابست منظور انظار سخن فهمان روزكار باد * شعر * چرخ که این قبّهٔ خرگاه تست * هاله زده گرد رخ ماه تست ذَاتٍ تُو لعلست وجهان حقَّةً * اطلس چرخ از علمت شقَّةً مي رئيت خون جگر ميخورد * زهر بدور تو شكو ميخورد مس بقبول تو چو زر میشود * عیب بلطف تو هفر میشود ۲۱ - ۲۱ و برین وزنست دوتا متنوی نویدی شیرازی صاحب دو خمسه - در فهرست انگريزي از تذكرهٔ تقى كاشي آورده كه خواجه ريس العابدين علي عبدي بيك نويدي شيرازي ماحب دو خمسه است بتصانيف ديارعبدي تخلص ميكند - سواي خمسه جام جمشيد هم دارد - در اردبيل سنة (۹۸۸) هجري رفات

کاش خط آرنسد زاول بسرون * تا دل عشاق نسازند خون بارے اگر نوخط اگر ساده اند * هستی مارا بفنا داده اند راه دل آنها که نشان داده اند * روی نکو دیده و جان داده اند روی نکوگرچه سراسرخوش است * بندهٔ آنیم که عاشق کش است لالهعدارے که جفاجوی نیست * همچوگلے دان که درو بوی نیست دل نه بهرچشم سیه مبتلاست * تیز نگه کردن خوبان بلاست درشکی زلفچه سودا که نیست * درخم گیسوچه بلاها که نیست خرشکی زلفچه سودا که نیست * درخم گیسوچه بلاها که نیست علیه الرحمة که در مقالهٔ درم مطلحالانوار واقع شده خیل خوبتراست میفرماید

از هذر خویش گشا سینه را * مایه مکن نسبت دیریده را زنده بمرده مشو ای ناتمام * زنده تو کن مردهٔ خود را بنام از پدر مرده ملاف ای جوان * گرنه سگی چون خوشی از استخوان ۱۹ و برین وزنست قدرت آثار غزالی مشهدی بقول داکتر

السهرنگر صاحب فهرست مطبوعة كتاب اوده وغيره *

غزالي مشهدي سرديوان خود مسمّي بآثارالشباب قصيده دارد بشرح حروف بسمله - مطلعش اينكه * بيت * بيت * بسم الله الرّحمٰن الرّحيم * هست شهاب از پي ديو رجيم در تاريخ بداوني نوشته كه غزالي در سجع گفته * نظم *

بسم الله الرحمي الرحيم * وارضملك است محمد حكيم

درطلب هرچه بسر ميبري * آن طلب اوست اگربنگري طالب ياري و ندانستهٔ * بر سر کاري و ندانستهٔ نيستي آگاه که با شرق يار * دست در آغوشي و سربرکنار

آیس اکبری گفته که کاهی عرف میان کالی گفته رسمی علوم الدوخته بود و بسا از آینده گفته- بدارنی گوید که میان کالی کابلی الدوخته بود و بسا از آینده گفته- بدارنی گوید که میان کالی کابلی اگرچه صحبت مشایخ متقدمین و زمان مخدومی سولوی جامی قدس سرق و غیر ایشانرا دریانته اما همه عمر بالحاد و زندته صرف کرده و بااین همه صفت وارستگی و آزادگی و بذل و ایثار او بروجه اثم است انتهی محمدامین رازی گوید در پانزدهسالگی بر رجه اثم است انتهی محمدامین را دریانت و پس ازان در بکر بسحبت هاشمی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده منفعت بسیار یافته عمرش انچه شهرت دارد صد و ده ساله بود چنانچه از روی طرفگی میگفته که می از خدا ده سال خورد ترم - تاریخ فوت از روی طرفگی میگفته که می از خدا ده سال خورد ترم - تاریخ فوت از روی طرفگی میگفته که می از خدا ده سال خورد ترم - تاریخ فوت

تاریخ وفات سال و ماهش جستم « گفتا - دوم از ماه ربیع النّآفی فر آتشکده نوشته که اصلش از سادات گلستاذه و در ترکستان متولّد شده و درکابل نشو و نما یافته و مشهور بکابلی گشته این چند شعراوراست چشمه که میزاید ازین خاکدان * اشک مقیمان دل خاك دان نرگس شهلا تیود هر بهار * آنکه بروید بلب جویبار

یانت انتهی میرزاعلاء الدوله کامی تروینی در نفایس المآثر نوشته که عبدی نویدی خمسه گفته است با آنکه تمامی روز ارقاتش صرف استیفا و نویسندگی میشود و در شبها بفکر شعر می پردازد ازر اشعار بسیار است انتهی و در ریاض الشعرا مرقومست خواجه عبدی بیگ مفرده نویس شیرازی در سلک محرران دفترخانهٔ شاه طهماسب ماضی انتظام داشته بغایت خوش طبعیت و عالی فطرت بوده در سیاق و حساب نظیر نداشته و در جواب خمسه مثانی تحقیل میکرده - سام میرزای مبرور در تحقیقالسامی نیز ذکر وی نموده انتهی میکرده - سام میرزای مبرور در نوشته که او دو مرتبه تتبع خمسه نموده انتهی در نفایس المآثر و هفت اقلیم از مثنوی مخزن او این چند شعر آدرده * شعر *

اي دلم آزردهٔ انديشه ات * غارتِ خوابوخورمن پيشه ات حرف ِ توانديشهٔ شبكردِ من * رقف خيالت دل پُردردِ من كرده نمك لعل تودرمي زخال * گشته بدور لب تو مي حلال شوق كجا تاب صبورى كجا * عشق كجا طاقت دوري كجا

الله و برین وزنست مشاهد داعی شیرازی در سلم السموات نوشته که شاه نظام الدین صحمود داعی شیرازی با سلطان ابوسعید شاهر معاصر بوده - از آثار او مثنوی موسوم بمشاهد بحسی عبارت و لطف اشارت موصوفست و ازانجاست * شعر *

در طلبند اهل جهان ديرشد * هيچ نديدم كه يك سيرشد

دريافت آنها كرامت كند - انتهي *

۲۷ و برین وزنست خله بروین مولانا وحشی کرماني که هیچگاه بے زمزمهٔ دردے و سوزے نبوده است و پیوسته عشق بر مزاجش غالب بوده كذا في هفت اقليم - آذر اصفهاني گويد اصل آنجناب از بافق من اعمال كرمانست - امّا چون اكثر اوقات مولاناي مزبور در دارالعباده يزد بسرمي برده مشهور بيزدي شده الحق سخنانش مالحتے تمام و حالوتے ما لا كالم دارد- از مراتب عشق و عاشقي آگاه و غزليات رنگينش باين معني گواهست - رسه مثنوي دارد یکے در بحر مخزن الاسرار مسمّي بخلدبرین بد نگفته (ودوي ديگر بجاي خود مي آيد) گويند در مجلس باده پا بعالم بقا نهاده انتهى - صَاحَب فهرست انكريزي گفته كه سنة وفات او بقول تقيي كاشي نهصد ونود و دو (٩٩٢) - يا نهصد ونود ويك ـ و در مرآة العالم فوشقه كه عزيزے تاريخ فوتش گفته بلبل گلزار معني بسته لب (۹۹۱)

و آنچه در مرآة النحیال نوشته که وحشی دولتابادی در سنهٔ هزار و شصت و سه مرغ روحش از قفس بدن پرواز نموده انتهی اگراین دیگریست نسبت هر سه غزل مندرج آن تذکره که در دیوان وحشی کرمانی موجود است باو درست نبود و اگرهمان یکیست زمان و مکان غیر معتبر - خلدبرین مرتب بهشت روضه است - آغاز آن خامه بر آورد صدای صریر بلبل از خلد برین زد صفیر

چشم بتانست که گردون و دون * برسر چوب آورد از گل بردن درسلم السَّموات دوشعر يسين وابعبدي جاريدي منسوب كرده واللَّه اعلم ۲۵ و برین وزنست مهر و وفای سالم - کامی در نفایس المآثر آورده - سالم - محمدبيك وله ابوالفتي بيك تركمانست - در آيام جواني كركيواق قاضي جهان بود - از ملازمت ايشان بشيراز رفت و تحصیل نمود و حالا در تبریز است - شاعرے بلیغ است و سلیقۂ موافق دارد و منظومات اوبسيار است مهر و رفا - تتبع يوسف زليها -و شاهدامه - ازكتاب مهرو وفاي اوست كه در صفتِ پيري گفته * شعر * چون غم پيري بكسے رو نهد * روي بر آيينة زانو نهد هردم از آيينهٔ زانوي خويش * روي اجل رانگردسوي خويش چشمك اگرچه كندت چارچشم * يكدر قدم جاً نكند كار چشم لرزه در افتد ز ضعيفي بيا * دست شود از پي رفتن عصا خلعت شيبت چو دهد آسمان * رك شود آجيد وش ازتى عيان ٢٦ و برين وزنست مظهرالاسرار حكيم ابوالفتح دوايي -محمدطاهر نصرابادي نوشته كه حكيم ابوالفتح درايي الهيجي خلف حكيم دواييست وطبيب هوشمنديست بكمالات آراسته نسخ و شکسته را خوب مينويسه - و در شعر هم خالي از لطف نيست - شعربسيارے گفته چنانچه مثنوبے در بحر مخزن

مسمّى بمظهرالاسرار گفته - اسوار مخفيّه دران درجست - چون

فقير قابليّ فهم آن معاني ندارم اكثر نفهميده ماند خدا توفيق

عقل که هست ازهمه آگاه تر * در ره او از همه گمراه تر راه بكنه ش نبرد عقل كس * معرفةُ الله همينست ربس اين مثنوي كه جزوے بيش نيست در مطبع ليسي بطبع آمده * ۲۸ و برین وزنست مجمع الابكار جمال الدّين عرفي شيرازي-بعض جًا مجمع الانكار بفا ديده شد و برخ مخزن الاسرار عرفي خواند بدارني گوید عرفی شیرازی جوانے بود صاحب فطرت عالمي و فهم درست و اقسام شعرنیکو گفتے امّا از بس عُجب و نخوت که پیدا کرد از دلها افتاد و به پیری نوسید - اول که از ولایت بفت پور رسید پیشتر از همه بشيئ فيضي آشنا شد و السي شيخ هم با ار خوب پيش آمده و او در مغزل شیخ مي بود و صابحتاج الیه او از *وي بهم میرسی*د و در آخر درمیانه شکرآبها افتاد و او بحکیم ابوالفتح ربطے پیدا کرد و ازانجا بتقریب سفارش حکیم بخانخانان مرتبط شد و روز بروز هم در شعر و هم در اعتبار اورا ترقيع عظيم روي داد ديوان اشعار و مثنوي دارد در بحر مخزن اسرار كه مشهور آفاقست انتهى -داغستاني گوید عرفي شيرازي پختگي و شستگي الفاظ و عدربت كلام و نازكي مضمونوا باهم جمع نموده است الحق از شعوا كم كسر باین جلالت شان گذشته انتهی - در خزانهٔ عاصره آورده که عرفی سی وشش سال عمر یافت و در لاهور سنة تسع و تسعین و تسعمايه (٩٩٩) در آغوش زمين خوابيد فقم - شيخ ابوالفضل در آيين اکدري گويد که عرفي شيرازي از کوتاهبيني در خود

* تا قول او *

طرح نوے درسخن انداختم * طرح سخن نوع دگر ساختم برسرايين كوي جزايين خانه نيست * رهكدر مردم بيكانه نيست ساختمام من بتمنّاي خويش * خانهٔ اندرخور كالاى خويش هيچ كسم نيست بهمسايكي * تا زندم طعنه به بيمايكي ٠ با نوع مخزل كه نهاد اين اساس * ماية او بود برون از قياس خانه پُر ازگنج خداداد داشت * عالم از گنج خود آباد داشت ار مدد طبع گهرسنے خویش * مخزنے آراست بی گنے خویش برق دران گنج مراوان بكار * مخزن مد گنج چهمد مدهزار گوهر اسرار الهي درو * آنقدر اسرار که خواهي درو هركه وبهمسايكي او شتافت * غيرت شاهي جگرش راشكافت شرطِادب نيست كه پهلوي شاه * غير شهانرا بود آرامگاه منكه در گنج طلب ميزنم * كام درين ره بادب ميزنم * در توحید گوید *

آنکه بما قرّت گفتار داد * گنج گهر داد و چه بسیار داد کرد بما لطف ز فیض عمیم * نادره گنیج و چه گنیج عظیم آنکه ازین گنج نشد بهرهمند * قیمت این گنج چهداند که چند بود یک ذات هزاران صفات * واحد مطلق صفتش عین ذات زندهٔ باقی احد لایزال * حی توانا صمد ذوالجلال زندهٔ باقی دل دلخستگل * قفل گشای در دربستگان

شيرگشايندهٔ پستان صبح * ياسمن افشان گريبان صبح زمزمه كاو لب ناقوس دل * داغ فروز دُم طاؤس دل زيور آوازهٔ فاقوسيان * چشمهٔ آرايش طاؤسيان آستي افشان نسيم صبا * آشتي انگيز اثر با دعا جوهر آيينهٔ حوريوشان * جرعهٔ پيمانهٔ معني كشان انجمن آرای حریم سماع * نوحهطراز لب گرم رداع بر نفس گرم ترحم فشان * وز اثر گریه تبسم چکان بال كشاى فلك اندر صعود * ناصيمساي ملك اندر سجود سرمه کش عبهر زرين قدح * وسمة نه ابردي قوس قزح والانماينده آيندكان * مايـهٔ هستـيده بأيندكان شمع مه افروز شبستان شب * شير سحردوش ز پستان شب لوج عمدلسار ورع پیشکان * نامهبرانداز جزع پیشکان شميعة روز حرم احتسرام * نامية سوز جمى انتقام برشفق گریه عطاردشمار * بر ورق دیده تمساشانگار تابده رشتــــ كوتاه عمر * تا بابد رُفته خس از راه عمر صوردمي دادة بباد بهار * نقش كشي كردة خزانوا شعار گوهر دل شسته بدریای خون * نور اثر داده بدود درون جِلُّ جِلالُهُ علم شان اوست * عمَّ نوالُهُ مكس خوان اوست بروده الزدست چه يغماستاين * گوهر خودزاده چهدرياستاين خاكنشين دروه او بندگي * مرده بيماري او زندگي

نگریست و در باستانیان زبان طنز گشود غنچهٔ استعداد او نشهفته پرصود انتهی - در تذکرهٔ سرخوش حکایت نقل نعش او بنجف اشرف منقولست - صاحب سلم السّباوات در ذکر عرفی نوشته که کاه معانی بلندش دست میداد و گاه ناخوشیها در اشعارش اتفاق می افتاد - آذر آصفهانی در آتشکنه گفته که سید محمد متخلص بعرفی در باب استعاره اصرار بسیار دارد بحد که مستمع از معنی مقصود غافل میشود ازانجمله مثنوی که در برابر مستمع از معنی مقصود غافل میشود ازانجمله مثنوی که در برابر مخزن الاسرار گفته شاید بر بیوقوف مشتبه شود اما آستاد ماهر میداند که بسیار بد گفته - چند شعرے که خالی از فصاحت نبود ارانجا نوشته شد

غازه فروش سر بازار شرم * آبله ریز ته دلهای نرم سینهٔ عرفی حرم راز تو * کبک دلش زخمی شهباز تو انتهی فقیر نیز از اوایل این مثنوی جز این دو شعر بیتے چند که بفصاحت نزدیک بود می نویسم * شعر *

بسم الله الرحمل الرحيم * موج نخست است زيحر قديم تابرم اين نامه بتكميل عرش * زو كنم آرايش قنديل عوش به كه بنام صمد بنياز * نامه نواز آيم و عنوان طراز از اثر او صمديت رفيع * وز گهر او احديت رسيع رنگرز جامهٔ اصحاب شيد * دامنه عابد گمكرده ميد زهرچكان مرده دلبران * حسن فزاينده عصمت وران وطبع خوش داشته امّا بسيار باشعار خود معتقد بوده و خالي از رقوفي نيست - گويند مثنويي در برابر مخزن الاسرار شيخ نظامي گفته بنظر نرسيده انتهي والهداغستاني نوشته - مولانا نيكي اصفهاني از دانشمندان زمان و هنرمندان دررانست در تصوّف و کشف حقايق يكانهٔ آفاق بوده نهايت ورع و صلاح و تقوي داشته - تقي ارحدي نوشته که در نه سالگي بخدمت وي در اصفهان ميرسيدم و با مولانا لساني نيز ويرا صحبتها واقع شده - يكصده سال عمريافته درشهر رمضان سنهٔ الف (۱۰۰۰) درحالت سجده به موض و المي درگذشته - اين رباعي را تقي اوحدي در تاريخ فوت او گفته است درگذشته - اين رباعي را تقي اوحدي در تاريخ فوت او گفته است

نیکي که بد از جملهٔ نیکان زمان * مرکز شده در دایرهٔ کون و مکان تاریخ شدش ز بعد رفتن زمیان * نیکي زمیان برفت و نیکي زجهان اشعار خوب در روزگار از وي بسیار یادگار ماند انتهی *

در زمان اکبر پادشاه بیدارج دولت و جاه ارتقا نموده از ندما و مصاحبان در زمان اکبر پادشاه بیدارج دولت و جاه ارتقا نموده از ندما و مصاحبان در زمان اکبر پادشاه بیدارج دولت و جاه ارتقا نموده از ندما و مصاحبان آن پادشاه فلله بارگاه بوده - سالها فیضی تعلق میکرد در آخر بواسطهٔ موافقت وزن کلمهٔ علامی که خطاب شیخ ابوالفضل برادرش بود فیانی تخلص کرد و صد و یک کتاب تصنیف کرده -

بندگی از داغ قدولش فکار * گردن آزادی ازو طوق دار بسکه بود تشنهٔ عَفُو و عطا * دست نیسارد بره سهو ما نغمهٔ نافوس خروشان ازرست * سینهٔ هر زمزمه جوشان ازرست الغزش مستانه دهد سهو را * چشمهٔ افسوس کند لهو را عرفي اگر بلبل اگر زاغ اوست * نغمهٔ توحید زن باغ ارست عرفي اگر بلبل اگر زاغ اوست * نغمهٔ توحید زن باغ ارست غزل و مثنوی او مرتبهٔ مساوی دارد - اما باعتقاد حکیم حادق پسر حکیم همام بوادر ابوالفتم گیلانی پایهٔ مثنوی او کم است - درین باب میگوید

عرفي ما در غزل استاد بود * خانه خراب و ده آباد بود مثنويش طرزفصاحت نداشت * كان نمك بود وملاحت نداشت اشاره است بمثنوي عرفي كه در همين وزن گفته مطلعش اين است بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است زبحر قديم مؤلف گويد بجلی لفظ موج لفظ مد مناسبتراست انتهی - من میگویم اگرچه لفظ مد با بسم الله و بحر هر دو نسبتی دارد اما میگویم اگرچه لفظ مد با بسم الله و بحر هر دو نسبتی دارد اما بزیان شعرا با بحر مد چندان روان و جاري نیست که موج * بزیان شعرا با بحر مد چندان روان و جاري نیست که موج * روست و برین وزنست و بدان نویک و حریفی بدل نزدیک و سریفی بدل نزدیک و به بین اصفهانیست و بین الدین مسعود خلف علی اصلاح اصفهانیست و و بنجارت روزگار میگذرانید - و اکثر ارقات بسیاحت مشغول می بوده

يكهزار و چهار هجري بس پنجادسالگي بوقوع آمده انتهي واله داغستاني در رياض الشّعوا نوشته كه موله و وطنش ناگوراست كه از مضافات اجميراست - و اينكه در ايران بدكني اشتهار دارد غلطست -خلاصه شيخ فيضي در سخنوري مسلم زمان بوده - انتهى وهم أو در ترجمهٔ ثنائئ مشهدي كه ذكر او در آسمان ششم مي آيد گريد كه -الحق چاشدي و عدوبتے كه در كلام شيخ فيضي يافت ميشود از فيض اثر صحبت خواجه حسين ثنائيست انتهى صلحب هفت اقليم كه هم معاصر ارست گفته كه فيضي بموجب فرمودة حضرت شاهنشاهي تتبع خمسه سوده در برابرهر كتاب حكايت چندے گفته امّا باتمام نرسانیده - بارجود آنکه از همه علوم بخشے دارد امّا عربيت و حكمت را بيشتر تتبع نموده - و در انشا و مكارم اخلاق و انبساط طبع خود بيهمتاست انتهى أبوالفضل علامي بعد از قوت فيضي كه بسال چهلم اكبري واقع شدة بدو سال ابيات مرکزادوار که پراگنده افتاده بود و نامنتظم و نامرتب بوده فراهم آورده و خالمهٔ منثور دران نوشته که بدفتر سیم مکاتبات عامی منقولست - و هم ابوالفضل علامي در جلد سيم اكبرنامه بواقعات سال سي و نهم ازجلوس شاهنشاهي مرقوم كرده كه-غُرة دي ملك الشّعرا شيخ ابوالفيض فيضي نلدمن به پيشگاه والا برد وفراوان آفرين برگرفت -سال سي أم الهي نهصد ونود وسه هجري آن فارس عرصة سخنوري را بسیچ آن شدکه زمین خمسه را چولانگاه طبع آسمانگرای سازد و د،

كذافي مرآة العالم - شيخ عبد القادر بداوني معاصر او گويد شيخ فيضي ملك الشعرا در فنون جزئية از شعر و معما و عروض و قافيه و تابيخ و لغت و طب و خط و انشا عديل در روزگار نداشت - در اراخر بتقريب خطاب برادر خود كه اورا علامي مي نويسند بجهت علو شان دران وزن تخلص فيافي اختيار نمود و سازگار نيامد و بعد از يک دوماه رخت حيات از عالم دربسته تنگ تنگ حسرت با خود برد - تا قول او - مدت چهل سال درست شعر گفت و ديوان و مثنوي او از بيست هزار بيت زياده است انتهي صاحب مفتاح التواريخ نوشته - آورده آلد كه در اوايل روزے پادشاه فيضي را كه بملازمتش رفته بود بيرون كهره نقره استاده كرد فيضي گه بملازمتش رفته بود بيرون كهره نقره استاده كرد فيضي قفي البديهه اين قطعه خواند * قطعه *

پادشاها برون پنجسود ام * از سر لطف خود مرا جا ده زانکه من طوطي شکرخایم • جای طوطي درون پنجره به پادشاه پسندید و مراتب او افزود - در طبقهٔ سلاطین تیموریهٔ هند اول کسے که بخطاب ملک الشعرائي تحصیل مباهات نمود غزائي مشهدي بود که از اکبر پادشاه بایی خطاب نامور گردیده - و بعد فوت او شیخ فیضي باین لقب بلند آوازه گشت - و در عهد جهانگیر پادشاه طالب آملي - و در زمان شاهجهان اول محمد جان قدسي پادشا بایی خطاب نامور شده - ولادت فیضی درسال فهصد و پنجاه و چهار هجري اتفاق افتاده - و رفات او در دهم صفر سنه و پنجاه و چهار هجري اتفاق افتاده - و رفات او در دهم صفر سنه

سعادت ياري خويشتن را از گروه بادسنجان قافيه پيما بركناره دارد و همزبان خاموشي بوده بحكمت المهاي باستاني ژرف در نگرد - و پاس گرامی انفاس داشته در ایزدی آفرینش دور بینش بکار برد -هرچند دمسازان در برافراختی آن پنج کاخ والااساس برکوشند درنگیرد -از معنوي گشايشهاي روزافزون همگي آهنگ خاطر ستردن نقش هستي است نه نگارين ساختن پيشطاق بلندنامي - تا آنكه درين سال (ای سال سي و نهم الهي) اورنگنشين فرهنگ آرايي آن دانای رموز انفسي و آفاقي را طلبداشته اهتمام بهایان بودن آن پنج نامه فرمود - و اشارت همایری بران رفت که نخست افسانگ نَلَدُمنَ بَتُوازُوي سَخَى سَنْجِي بُوسَخِتَه آيد - دُر چهار ماه چهار هزار بیت بآلغونهٔ انجام پیراسته گشت انتهی و درخاتمهٔ صرکزادوار بعد ازین میکوید - شب رام بیست ویکم مهر ماه الهي سال چهلم يكشنبه دهم صفر هزار وچهار هجري (١٠٠٤) آن آزادخاطر آكاه از آهنگ بازپسین بشهرستان تقدس خرامش فرمود - تاقول او باخاطر پومان و حالتے نوند بخیال همزبانی آن دمسار دل افروز و بتصور بقای ذكر جميل در گردآوري تصانيف آن قسطاس دانش فراوان كوشش پيش گرفت ورش شد كه از دشوارپسندي و بالاروي ار شعر پیشین نقش پنجاه هزار بیت از صفحهٔ هستی سترده آمد و آن لعبقان تخييل گاه را از پيشطاق شناسايي انداخته -سال چهل و دوماا لهي بتگاپوي خاطر سراسيمه و دلے عدجاي درگرو

برابر مخزن اسرار مركزاد وآربسه هزار بيت گوهرافزاي بينش گردد - و مقابل خسروشيرين سليمان وبلقيس نوبارا از بستانسراي دانش سر بر زند-وبچای لیلی مجنون نلامی که از داستانهای باستانی هندوستانیست برسخته آید و هریک بچهار هزاربیت پیرایهٔ بلندنامی گیرد -و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنجهزار بیت پذیرای آبادی شود - و در بحر اسكندرنامه اكبرنامه قرار گرفت كه در همان قدر ابیات فهرستے از جراید شکوه شاهی نگاشته آید - در همان روزگار آغاز نخستین نامه شد- و بآیین پیشینیان در رموز حرفی بسمله بیتے چند سامعه افروز گشت و همچنان در نیرنگی نفس و سخس و قلم و آفرینش و دل و علم و نظرو تمیز داستان داستان از دریابار ضمیر ريزش يانت - و بديد اورجي آن يكانك آفاق منتظم شد - كشورخداى آن چهرونمای حقیقت را بگرامی خطاب مرآةالقلوب روشناس ملك و ملكوت گردانيد - و ازانجاكه همّت آويزهٔ پيشطاق آگهيست خاطر شميده بهيچ چيزنمي پرداخت- و بجهت سرگرمي و دلاريزي هر زمان فقشده يگربرووي كارميآورد - در كمترزماني عنوان هر پنيامه بابرخي داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاددان سخن شناس آمد - چون بنياد شعرو شاعري برتخييل و ناراستي نهاده اند گيهان پيرا بدان كمتر پروازد - و بااين حال آن يكتاى بزم شناسايي را بنظر شاعري نگریده خواهش سخی گذاری میفرماید - و او از ارادت درستی و

^(1) و از و الابسيجي بيايةً انجام نوسيدة - خاتمة صركزا دوار n

فطرت خروش نشاط مي اندازد

مركزادوار فيضي فياضي بوكه دلهاي آسوده را سرمايهٔ تنومندي آيد و پيرايهٔ تقدّس 🕡 ثورانی پیکر گردد. ازانجا که آگاهدلان جمیدارمغز سرنوشت انجام را از ناصیهٔ سرآغار مرخوانده و حسن خاتمت را که از فروغ قبول دلها بديد آيد از عنوال نيك سكالي و خيربسيجي برگيرند نسيم پدیرایی بر نزهنگاه دل می وزد - و نوید جاریدنامی در کاج صماح

بحمد اللَّهُ ابن داستان نخست * بطرز فويدنده كردم درست نشاط اندر آرد بخوانند مان * مفسرح رساند بدانند مان بأيسى نامة نامور ديسريار * بمساندم برو نسام اورا دراز دل درستسانرا بدر نور باد * رزو طعنهٔ دشمنسان دور باد تمت - سرآغاز مركزادوار

بسم الله الرّحمن الرّحيم * كنب ازل راست طلسم وديم گنج ازل چيست كلام خداي * سهر ابد كرده بنام خداي بستم درگنم بمهر خفي * داده کلیدش بکف مصطفي نقددوكونستدرين مايه خوج * چاركدابست درين آيه درج فيضي الريافةي ازحمد بوي * بسم الله حمد خدا را بكوي

رمزم، سنج نفس آتشين * لخلخ، ساي بل آتش نشين باده چكان لب آتش رخان * آبده خنده كدل باسخان مهرةكش تختمُ ميناى صبح * پنجهگشاي يد بيضاي منبّع

پنجاه هزار بیت از نظم و نثر ^{یک}جا نگاشته آمد - امیّد که همگی تارەروپان شبستان حقیقت و تمام في نورسان آن بوستانسراي آگهي فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند - درین درادو جاید بیاض شوريد الله در ايّام بيماري خامه نكار آن سفرگزين ملك تقدّس بود بنظر درآمد - بوزن مرآة القلوب ابيات دُشوار خوان چهرة افروز شد - بهمزبانان صحفل آن يكتاي روزگار برازگرئي نشست - چون ترانة فوميدي آن گروه سامعه كوب آمده پاي همت افشرده بنور آگهي و نيروي دل برخوانده الحت الحت الردانيد - و هر طايفه بطومار نگاشته بیت بیت آنوا بکارد تمیز جدا ساخت. و برسطح کاغذین پیونده داده سامان داستان داستان نمود و بترتیبی گزین و سرسخنے تازید آرایش یانت - از بدایع برکات هر گوهرین داستانے که انديشيد ازان مسودة نامنتظم "أبيات آن چهرة نمايش افروخت -و هر دُر شاهوار كه در سلك انتظام بايستكي داشت ازان لجّه آكهي برگرفته آمد - و ازانجا که فطرت قافِلهسالار بود و بخت یاور آن منظوم ومنثوركه سخى شناسان بزم فياضي انتظام آنوا نمي انديشيدند غارة حسى تاليف برروي كشيد - و بتاييدات سماوي برادرادة والانواد خود را پيام زندگاني جاريد آورد - مرا شادماني و این گروه را حیرت فررگو**فت** * شعر * دل من ازین داستان تازه شد * دماغ نشاطم پرآوازه شد بيفزود ازان گوهر هوش من * چو گوهرشد آريزهٔ گوش من

ره نه باندازهٔ پلی من است * گر روم از دست سزای من است خضر درین بادیه گم کرده راه * نوح فرو رفته درین موجگاه نیست مزا چون بره دل قدم * رفته ام این راه بپای قلم ولا چه کنم با قلم رهگرای * بادیهٔ آتش و چوبینه پای * تا قول او *

فادرة طفلت ببقا نامزد * عدم طبیعیش ازل تا ابد جوش صنمخانهٔ بالاستاین * غلغل نافوس مسیحاستاین کاخ نخست از رصد کبریا * ریخته از بیخته کیمیا از بی هنگامه کشیدم زجیب * یعنی از برده نشینان غیب غمره زنان چون شود ابرونما * گوهر انصاف برد رونما از رخ این شاهد شیدائیان * تا چه ببینند تماشائیان

فیضی ازین فیص دلت تازه باد * مُغز زجوش تو پُرآوازه باد . * در مدح و تسمیهٔ کتاب خود گوید *

مستى طبع است درين بوستان * فيل شود مست بهندوست الله از گل و مي بهم آميخته خضر يكي سبزه بستان او * نوح يكي شبنه طوفان او خضر يكي سبزه بستان او * نوح يكي شبنه طوفان او مجمسل اسسوار الهي ببين * قافله سالار معاني ببين و ببين * قافله سالار معاني ببين درخم اين چنگ قسونكار بين * پنج نوا بسته بيك تار بين پنج كلا پي بفلک مي برد اين پنج راه * راه سخن ميسزند اين پنج كلا

مون محراب مناجاتيان * ساقى صهبساي خراباتيان پرده کش ِ بلبل ِ نيــلي عبا * منطقـــهبند گل زرين تبا بتك معكدة اللي بتال بهار * تابده معكدة السعزار فره درین دشت سرافراز او * ریگ روان قافلیهٔ راز او نه كره را برسر كرسي نهاد * هرچه درين دايره پرسي نهاد مغرفت ازخاك درش نااميد * عجز بسرچشمه او روسفيد عقل، كجا فكرت يزدان كجا * بردر واجب رد امكان كجا ديد المدارمدسني وجهان پرشعاع * عقل تهيدست و دگان پرمتاع نظق یکے والم گفتسار او * درک یکے مفاسس بازار او عقل دریی سلسله دیوانه ایست * علم درین قافله بیگانه ایست من كه وايي كلك نيايش سوا * چند گشايم سوايي ماجوا كُلُّ لسانُهُ خط پيشانيم * طأل بيانُه دم روحانيسم هرکه درین بزم قدح درکشید * باده باندازهٔ ساغر کشید شیشه کشے کرپس وکزپیش بود * نیم نیے نے کم وقے بیش بوک منكة درين خمكدة فياضيم * ازمي وخون هرچة رسد راضيم * پيراية آغاز *

انچه برون جست زمدهوشیم * روح قدس گفت بسرگوشیم حکمتے از پرده بساز آورم * مغسز فلاطون بگداز آورم برسر آنم که بسسار فواق * برکشم از هند نوای عواق گرم رال چون نشوم آون * ره همه یک گام و درصد راهن

مركزادرار فيضي

قصد خيال دگران تا بهي * جود بمسال دگران تا بهي كه بتوارد علم افراختسن * كاه بتضمين سپر انداختن اينهمه از كودكي راه تست * وين همه از فكرت كوتاه تست فيض ازل را تنبود انقطاع * ملك ابد را نبود انتزاع * در ستايش قلم *

کرد دوات از پی خلوت گزیں * همچو فلاطوں که شدے خم نشیں ِ راز سفيدي و سيساهي درد * حرف الهي و مساهي درو طرح سليمي و خطايي درو * صــورت بومي و همايي درو * فروغ خسروي *

ېرق تجگي چوسحر تاب زه * شعشعه بر عقل ولا خواب زه گوهر دل مخزن اسرار كرد * جوهر جان مركز ادرار كرد أبزم قدح مطلع انوار شد * عقل بصد مشعله بيدارشد * در مقصود بكف آوردن بارجود كشاكش دنيا *

شكر كه جمّازة بمنزل رسيد * زون انديشه بساحل رسيد کام فخست ازقدم جست وجوست، منسزل اول زرد آرزوست شد چو زفیض ازل انجام او * مبدأ فیــــاض نهم نام او ملا عبدالقادر بدارني كه درحق گوبي و حقيقت نكاري ملاحظة اكبر بادشاه هم كم داشته - در ذكر فيضي جائه كه انتخاب از ديوان و مثنویات او میکند میگوید - از مثنوی مرکزادوار که دو زمین مخون خیال کرده بود و مبارك نیامده

چون شود این پنج گهر تابناك * غوطة خورد پنجة قلزم بخاك نقش ازل بین كه بسطح بسیط * مركز من دایرة را شد محیط آنكه چنیس جنبش پركار كرد * نسام رزا مسركزادوار كسرد * در ستایش سخن *

با رقة عالمِ بالاست اين * بهرِ سخن رتبة والاست اين * تا قول او *

شعر بانداز عمع ظريف * پيروي قاقيه هست و رديف رفقه و خود را بعبارت زده * فكرتشان خانسة غارت زده تما زَتُو آراسته گردد سخن * معني نو بايد و لفظ كهن دروه دل پیش رو وپس مگرد * گرد بگرد سخی کس مگرد تصفیه باطن مرتاض کن * رو بسوی مبدأ فياف كن درد سخن راه بجام نبرد * كزكف او باز قفام نخوراً چند بتاراج سخی ساختی * بزم رشمع دگر انداختی چند خيال دگر اندرختن * كيسه پي نقد دگر درختن گربتوگريم كه خيال تونيست * وين همه انديشه مجال تونيست مانگ برآري كه نكو بستهام * معني اررا به ازو بسته ام گرچه تو این حرف کزو بسته * خود بارفتم که نکو بسته ماشطه با غاليه و سندروس * دعوي شريبي نكند بر عروس قطع نظـركن زخيال دگر* زانكه پسرخواند، نكردد پسر هرجه خداداد بآن شادباش * طالب معنى خداداد باش ١٢٧) مثنوي مولانا بشاني

کاشي آورده که امير محمد معصوم نامي از امراي اکبري پنج مثنوي دارد تخميني ده هزاربيت يکي بجواب مخزن و يکي حسن وناز بوزن يوسف زليخا ويکي پري مورت بجواب ليلي مجنون و يکي بجواب هفت پيکر و يکي بجواب سکندرنامه انتهي *

و بربن وزنست مثنوجيً نشاني - نام او مولانا على احمد نشاني تخلص - در تاريخ بدراني مسطوراست مولانا على احمد نشاني ولد مولانا حسين نقشئ دهلوي مهركن است که فاضلے ولی مشرب و آستان شاهزادهٔ بزرگ (ای جهانگیر شاه) بود و پدر و پسر هردو این نن را بکرسي نشانید، و در گذرانید، اند-بفضايلِ علمي و كمالاتِ انساني متّصف است- كاه كاه طبع روشي و ذهني باريك بين او بشعر مي پردازد و بمناسبتِ شيوة خوه تخلص اختيار مي نمايد انتهى داغستاني گويد - مولانا على احمد نشاني مشهور بمهركن از فرقة اوليا و زمرة اصفيا بوده معيشتش از اجرت مهركني مي گذشته و پيوسته بعبادات و رياضات مشغول بوده بسيارے از طالبان راه حق از خدمت فيض موهبتش بمنزلِ مقصود رسيده هدايت يافته اند - روز درحضور جهانگير پادشاه که صوفیه سرگرم سماع و تواجد بودند مطرب این بیت را ميخواند

> هرقوم راست راهے دینے و قبلهگاهے من قبله راست کردم بر سمتِ کجکلاهے

44

تا بچه درویزه برین در شدم * تا بدل و دست توانگر شدم کم طلبیدم گهرم بیش رفت * پس بنشستم قدمم پیش رفت

و برین وزنست مثنوی وزهی - ملا عبدالقادر بداونی در قرحمهٔ علمی از شعرای اکبری نوشته - علمی الملقب بمیر مرتضی از سادات درغلباد و از امرای معتبر خانزمانست چند گاه بداون در حوزهٔ تصرّف اوبود - بسنت فضیلت و حیثیات اتصاف داشت - و از حد گذار خوش طبعبود - چون جهجازخان نام یکی از اکلیر بداون زاهد تخلص این بیت از مثنوی خویش که در تعریف بسمله واقع شده خوانده

کدگرهٔ سین چو خندان شده * خندهٔ او از بن دندان شده میر گفت که کنگرهٔ سین چه باشد بر شعر شما درودیوار خندانست. انتهی - اظهار نون غنه نیز خندهٔ انگیز *

مذکور است که میر محمدمعصوم خان نامي از امرای نامي اکبر پادشاهست در سنهٔ (۱۰۱۱) ویرا بعنوان ایلچيگری بخدمت اکبر پادشاهست در سنهٔ (۱۰۱۱) ویرا بعنوان ایلچيگری بخدمت شفائي و شاه عیاس صفوي فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شفائي و محمد رضای فکري و تقی اوحدي صحبت داشته - و ازانجا بتبریز در خدمت شاه مغفور رفته است - وي اشعار بسیار گفته و تتبع خمسه نیز نموده است - همیشه سنگتراش همراه داشته در هر جا برسنگها نقش میکرده انتهی تاکتر اسپرنگر صاحب از تذکرهٔ تقی برسنگها نقش میکرده انتهی تاکتر اسپرنگر صاحب از تذکرهٔ تقی

گذاشته با هزاران ذاله وآه بخاکش سپردند- وقع هذاالامر سنة عشرین بعد الالف من الهجرة النّبویّه (۱۰۲۰) مولانا را با شیخ فیضی مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کذایات بوی فرموده اند - ازانجمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمالِ قدرت طبع و قماش نفس مولانا میتول یافت

* أين زمزمة آن مرغ شناسك كه بدامست *

انتهى - بدارني نيز نوشته - و از جملة اشعارے كه درباب يك از صحتشمان ستمظریف ابنای جنس گفته اینست که « شعر « چندزني لاف که درساهري * سامريم سامريم سامسري هر نفسم معجزة عيسويست * شعلة نور شجر موسويست در سخنه نادر ورگار * اهل سخن را منم آمرورگار هرنفسم برده رجادو شكيب * هرسخنم سحر صلايك فريب خُسُرُو ملك همه دائي منم * خاكم الليسم معاني منم جوهري سلك سخندانيم * صيرفي نقد سخنسرانيسم اين منم امروز درين داوري * شعلة آتش بـزبان آوري دعوي البجاد معاني مكن * شمع نه چربزباني مكسس رشعلهسرشتا زگهرهاي پاك * لافمزنيستچودركيسهخاك وطبيع تو هرچند در هوش رد * يک سخن تازه نشد گوش رد انچة توگفتني دگران گفتهٔ اند * دُركه توسفتي دگران سفته اند خانه که از نظم بياراستي * آب وگلش از دگران خواستي

جهانگیر پادشاه از امرا وحضّار مجلس معنی این بیت می پرسدهمگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
اطّلاع یافته در عین ذرق و کمال شوق که درانوفت بر مولانا غالب
بوده رقص کنان و دست فشانان نزدیات تخت آمده میگرید که در
یکے از آیام اعیاد هنود که آن جماعه از ذکور و اناث با کمال آرایش و
تقطیع بکنار دریای جون بجهت غسل فوج فوج و جوق جوق
میرفته اند حضرت شیخ نظام اولیا از خانقاه برآمده تفریج
میرفته اند حضرت شیخ نظام اولیا از خانقاه برآمده تفریج

* هر قوم راست راهے دینے و قبلهگاھے *

و درانوقت طاقیهٔ شیخ بر سرمدارکش کے شدہ بود - امیر خسرو دهلوي که از مریدان شیخ است حاضر بود عرض میکند که * ع * * من قبله راست کردم برسمت کجکلاهے *

و مولانا دست برسرمي برد كه طاقيهٔ خود را كم كند تا بپادشاه بنمايد كه باين نحو كم شده بود - كم كردن طاقيه همان بود و صيحه زدن و قالب تهي كردن همان بوده - حضّار مجلس برسرش هجوم آورده گمان كردند كه غش فموده - و جمع را مظنّه آدكه بزرق و تزرير خود را بيهوش كرده است - چندانكه تدابير كردند سودمند نشد - اطبّارا گمان رفت كه سكته شده باشد - فرق مباركش داغ كردند و پادشاه از تخت فرد آمده سرش را بدامي گرفته هر سعي كه و پادشاه از تخت فرد آمده سرش را بدامي گرفته هر سعي كه

منكة بجادوسخني شهرة ام * هم فلك وهم مة وهم زهره ام سامريان در گرة موي من * بابليان در چه جادوي من دولت این کار بکام منست * سَکّهٔ این ملک بنام منست از سخنم طرز سخن یاد گیر * عار مکن دامن آستاد گیسر هر که باستان ازادت برد * در در جهان گنب سعادت برد يك سخى ازنظم تونبود درست * مضحكة اهل سخى نظم تست گرچه برو*ي* تو نگويد كسے * عيب تو پيش تو نجويد كسے ايك بغيب توملامت كران * انجمسن آراي سخى پروزان شعر ترا گر بمیان آورنه * عیب تو یکیك بزیان آورند شعر تراپیش تو تحسین کنند * وزپس تو اهنت و نفرین کنند نے توبیس یارونه کس باتوپار * عیب تو بر تو نشود آشکار وه كه يكے يار نداري دريغ * مونس غمخوار نداري دريغ تابتوعيب تونمايدكه چيست *وانچه مجيب توگشايد كه چيست (عمر) و فارين وزنست تحفه ميمونه - قاكدر اسپرنگر صاحب فهرست انگریزی رقم فرموده که تحفهٔمیمونه از هحمدحس دهلوي در نعت سرور کاینات صلّی الله علیه و آله و سلّم بروزن مخزن - مطلع آن * بيت *

بسم الله الرحمٰن الرحيم * كرد خدا رحمتِ خودرا عميم او در تاريخ وفات يك از دوستان خود نظم كرده بود ثلاث وعشر سال فزرن از هزار * قطب عرم فوت شد حضرتِ عبد الوهاب

سقف منقش كعدرا خانهاست * رنگ ري ازخامهٔ بيكانهاست طبع تو دارد روش باغدان * ساخته باغ رقهال كسسان سبزة آن باغ زراغ دكر * هركل رعنساش زياغ دكر غَلْجِهُ آن گرچه روان پروراست * ليک زخون جگر ديگراست م ييد كه بصيولا سر بركشيد * بركش ازان دانه مشجّركشيد تازگي آن نه ز باران تست * از خوي پيشاني ياران تست چند پي نقد كسان سوختى * چشمم بمال دگران دوختى جمع مکی نقد سخی پروزان * کیسه مکی پر ز زر دیگ وا شربت بیکانه فراموش کی * آب رسوچشمهٔ خود نوشکی گر خضری آب حیات ترکو * ور شمری شاخ نبات توکو فعل صفت سريفلك ميبري * ميوه بجز خسته نمي آوري سروكة برچرخ بسايد سرش * چاشني ميود نباشد برش برسخي خويش تفاخرچراست * برمي دلخسته تمسخرچراست مِن اگر از شرم نگویم سخی * حمل بهبیدانشیع می مکی ن چورطبسيده برازخسته ام همچوصدف پُردر و لب بستهام می اگر از بند گشایم زبان * لب نگشایند، زبان آوران طعفه چو ابلیس بآدم صن و حالت من درنگر و دم من سامريم من كه بزور فسون * لعبتے از سجو برآرم بـرون غلغله در زهره و ماه افكفم * نسخه هساروت بياه افكفسم إبن منم آنساحر جادومزاج * كر سخنم يافتسه جادو رواج

حكم درسنگ آمده ارض وسما و دانه تربي در دهن آسيا تا مگر ازگردش اين كوزپشت و نرمشود طينت نفس درشت در كتاب خانهٔ اشياتگ سوسيتي كلكته اين مثنوي هست و

(٣٩) و برين وزنست منبع الانهار ملك قسى - واله داغستاني گويد - مولانا ملک قمي ملك ملک سخنوري و شهريار كشور بالفت گسترى بدكن آمدة دران ملك سكونت اختيار كرد و مدّت چهل سال درانجا گذارنيد - سلاطين دكس شفقت بر احوالش داشتند - و تفقد بسيار بوي ميفرمودند - مولانا ظهوری فرزندخوانده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -مولانا ملک را دو سه مثنویے خوبست لیکن بنظر راقم حروف فرسيده است انتهى در مفتاح التواريخ مسطور است - مُلا ملك قمی در سنهٔ نهصد و هشتاد و هفت از قزرین برآمده سرک بدیار دكن كشيد و از مرتضى نظام شاء والي احمدنگر و بعد او از برهانشاه اکرام و انعام فراران یافت - و در بیجاپور دامن دولت ابراهيم عادلشاه والرم انجا گرفته از مقرّيان بساط عزّت او گرديده -و چون جوهر قابلیت ملا ظهوری درانجا مشاهده کرد فریفته گردیده دختر خود را در حبالهٔ نکاح او در آورد - شیخ فیضی وقتی كه از درگاه اكبري بسفارت برهانشاه والي احمدنگر مامور شد در عريضة خود از احمدنگر باكبرشاه نوشته بود كه در احمدنگر دو شاعر خاکي تهاد صافي مشرب اند و در شعر رتبهٔ عالي دارند

(۳۵) و برین وزنست مثنوی شانی تکلو - داغستانی گوید - مولانا شانع تکلو - نامش نشف آقاست - اگرچه مولاناي مزبور در سخنوري چندان ماية نداشته ليكن بحكم سليقه اشعار خوب دارد انتهی در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلس از اریماق تكلو بوده و كاهے در ري و كاهے در همدان روزكار ميگذرانيده و در اشعار خود اعتقاد تمام داشته انتهئ در مفتاح التواريخ نوشته كه شاني شاعر درعهد شاه عباس ماضي بوده و درسنه هزار وبيست و سه (۱۰۲۳) هجري در ايران فوت نموده - پادشاه سخن - تاریخ فوت اوست - آداکتر اسپرنگر صاحب گفته که شانی مثنوم دارد بروزن مخزن در مدح شاه عبّاس * مطلع آن * بسم الله الرحمل الرحيم * ماهيعة رايت اميد و بيم كام خود از بسمله اول بشوي * پس سخس از حمد خداوند گوي درمناحات

اي كرمت قاضي حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما پيشهٔ ما تخم گنه كاشتن * شيوهٔ تو ناشده انكاشتن عندر پذيبرم كه پذيرنسدهٔ عندر پذيبرم كه پذيرنسدهٔ تاچو نظامی كنم از آگهي * سكّهٔ ده پنجي خود ده دهی باغ دلم را ثمر معنوي * تازه كن از مايدهٔ خسروي اي شده شايستهٔ پايندگي * از توخدايي چو زما بندگي در مقالهٔ اولي

(۱۰۲۷) فوت شد ملا شاه عرشي تاریخ فوت او گفته * ع * بشاه دین شفایي داد جانوا * گویند صاحب خمسه است سه مثنوي او در تذکرها مذکور و در کتابخانهٔ سوسیتی کلکته موجوده - یکے این و مطلعش آنکه

بسم الله الرحمٰن الرحيم * تيخ الهيست بدستِ حكيم در نظم كتاب كويد

هاتفی از جانب گذیسی شخن * گفت که ای خونی طرز کهن پایهٔ معنی ز تو بالانشیسی * خاک سخن از تو تریانشیسی زین همهافغان که دلت چیده است * نغمه شناسی نیسندیده است در نسطر جوه ریان سخس * جوهر خودرا بمحک عرض کی بلبل ترفغمه نظامی کسزو * یافته گلزار سخن رنگ و بسو نغمه و شیسون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته موکه باو نغمه نظیسر آورد * زودش ازان پایسه بزیسر آورد حلقه زده پنج کمان هنسو * هویک ازان دیگر پوزورتسو کرد * برو خامهٔ دعوی رقم * کاین عمل فطرت حادرقلم کرد * برو خامهٔ دعوی رقم * کاین عمل فطرت حادرقلم

مرده شفایی که زروز نخست * فیصل این کار حوالت بنست رخصتی از طرز نظامی بخواه * معدرت از خسرو و جامی بخواه یک بیک این پنج کمانوابشست * صاف بکش گر بتوانی شکست ازین مثنوی دو نسخه در اشیاتک سوسیتی کلکته هست *

یکے ملک قمّی و دیگر ملاظهوری - و ناظم تبریزی میگوید که ملاملک قمّی در سنهٔ یکهزار و بیست چهار (۱۰۲۳) فوت شد و ملاظهوری یلکسال بعد از وی - و آبوطالب کلیم بیستوپنج نظم کرده - انتهی بداونی گوید - او را ملک کلام میگیرند - در خزانهٔ عامره مرقومست - که خان آرزو میذویسد مولانا ملک قمّی و ظهوری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتربار و از عاداشاه گرفتند - فرهنی کاشی درین یاب گوید * رباعی * رباعی * درمی و درمی و درنایت ای شهنشاه دکن * معدورم دار گر نگفتم میسند در گردن میسند که بهریك شتر زر گیرم * خون دو هزار بیت بد در گردن مطلع منبع الانهار

الكركسرة دال و صاد اهدنا الصراط را باشباع خوانند مصرع ثاني بوزن مصراع آل مستقيم و راست بود *

(۳۷) و برین وزنست دیدهٔ ایدار حکیم شفایی اصفهانی در اغستانی گوید اسمش شرف الدین حسن - طبیبی حافق الما عجبش دشمن جان بیمار - و شاعرے عاشق لیکن از کبرش خلق در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبهٔ منادمت یافته طبع خوش داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالنسبة بهم تفارت بسیارے دارد انتهی و هکذافی آتشکده - میرزا طاهر نصرابادی گوید - حکیم شفایی که طبعش در کمال استغنا بوده در سفهٔ

عريضه به بندگان حضوت اعلي قلمي فرمودند - شرح منظوماتش في الجمله ازان معلوم ميكردد و العبارة هذه *

بندة كمقرين قاسم جنابدي بذروة عرض ملازمان دركاه عرش اشتباه پادشاه خلایی پناه خلّد اللهٔ تعالی ظلال درلته و معدلته علی مِقَارِقُ العالمين ، ميرساند كه فلاني در گذرگاه كه مترجّه سفرهند بودند این کمینه بخدمت ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ ب ازين مخلص استدعاى بعض ابيات كردند عجالةً الوقت خود را بوسيلة صفت معراج حضوت نبوي مذكور ضمير منير الدس ساخت - انشاء الله تعالى كتاب شاهنامة ماضي كه جهار هزارو و پانصد بیت است و شاهنامهٔ نواب اعلی که آن نیز ابنقدر است و شاهرخنامه که پنج هزار بیت است و لیلي مجنون که سه هزار بیت است و خسرورشیریی که آن نیز سه هوار بیت است وزبدة الشعاركة چهار هزار و پانصد بيت است بيمر مخزن الاسرار و گوي وچوگان كه در هزار و پانصه بيت است تمامي بخدمت فرستاده ميشود - و الامر إعلى ، پس ازان مجموع كتب و اشعار مذكور بدرگاه معلى حضرت اعلى فرستادند و در مقابل بتحف و هدایای پادشاهانه سرفراز شدند انتهی از متنویّات او ینی شهنامه است دوم ليلي مجنون سيرم كارنامه كه گوى وچوكان نيز اورا نامست

⁽۱) در نسخهٔ نفایس الهآثر که پیش نظر است اینجا بدین وتیره سرقومست که . زیدة الاشعار که چهار هزار و پانصی بینست و معزن الاسرار ۱۱

(۳۸) و برین وزنست زبدة الاشعار قاسمي گونابادي بقول خودش - در رياض الشّعول نوشته - ميوزا قاسم گونابادي كليم طوركلام بوده - جامع كمالات صوري و معنويست - در رياضي ریاضت تام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس ميرزا الغبيك بامولانا على قوشجى مباحثات نموده است -و تتبع خمسهٔ شیخ نظامي كرده است انتهى در آتشكده نوشته كه قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جنابد است شاعرے معروف و ببلندي موصوف و بيشتر ارقات در مثنوي گويي شقافته و باتمام خسرووشيرين و ليلي مجنون و شهنامه كه بإسم شاه طهماسب صفوي گفته توفيق يافته انتهى ميرز علاءالدولة قزريني كامي تخلص كه يك از امراي اكبري و معاصر قاسمي بوده در نفایس المآثر نوشته که قاسمی جنابدی در خراسان و عواق بمزیدِ فهم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر عروض و معماً سرآمد امثال واكفاست - واز اقسام شعر بمثنوي بيشتر مي پردازد - الحق دران وادى داد سخنوري و بلاغت داده -و در ادای تشبیهات و خیالات بےنظیر انتاده - و فضایل و کمالات بسيار دارد - و در رياضيّات ببدل زمان خود است - استفادة علوم در خدمت علمه دهر استاذالبشر ميرغياث الدين منصور شيرازي نموده - در فرصتے که جامع این کلمات متوجه دیار هند بود در بلده کاشان بصحبت ایشان رسید - این چند کلمه بر سبیل

ما رشدی بار شباهنے داشت- پیوسته بمحض توهم از اقران وامثال که حاجی محمد جان قدسی و طالب کلیم است و هریك بصفات حمیده یکانهٔ آفاق اند میرنجیده انتهی در سروآزاد آورده که از منظومات اوست متنوی مسمی بدولت بیدار در برابر مخزن اسرار مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمس الرحيم * آمده سرچشمه فيض عميم انتهی میرزا طاهر این دو بیت ازان مثنوی آورده * شعر * خامهٔ من تيرشد از راستي * دور زننگ کجي و کاستي تيسرچو بے پر قشو کارگر * گشت سه انگشت برو چون سهپر (١٠٠) و برين وزنست مثنوي بهاديي - شيخ بهاوالدين عاملي بهائي تخلص معاصر شاه عباس صفوي بوده- در مفتاح التواريخ و تذكر أ نصر آبادي نوشته كه او واله شيخ حسين است در صغرسي بتحصيل علم مشغول گرديده- در جميع فضايل وكمالات باندك روز سرآمد افاضل اعصار گردید - بروز سهشدیه دوازدهم شوال سنه تلتین و الف (۱۰۳۰) در اصفهان در گذشت - نعش اورا بموجب وصيّتش در مشهد برده مدفون ساختند انتهى در آتشكده و رياض الشّعرا نوشته كه اصلش از جبل عامل كه از مضافات شامست واصفهانوا وطن ساخته اشعار عربي وفارسي دارد - انتهي نان وحلوا - شيروشكو - خلاصة الحساب - كشكول - جامع عباسي در قفه اهل تشيع ازر - و بعض كه اورا آملي بالف نوشته اند چهارم شیرین وخسرو پنجم شاهرخنامه ششم عاشق و معشوق هفتم زبدة الاشعار - و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثلوی او بیک چلده بخط ولایت در کتابخانه اشیات سوسیتی کلکته هست

و برین وزنست دولت بیدار ملا شیدا- درخزانهٔعامره آورده - شیدا دیوانهٔ گرفتار زنجیر سخی - شیفتهٔ رنگ و بوی این چمنست - از طایفهٔ تکلو بود - پدرش از مشهد مقدُّس بهند اقتاد مولد و منشأ شیدا فتحهور از توابع اکبرآباد است - ابتدای حال در سلك احديان جهانگير پادشاه انتظام داشت و بعلونه و اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان در ذیل بندكان شاهي درآمد - آخر مستعفي شده دركشمير گوشه گير گشت -و بمواجع از سركار صاحبقوان موظّف كرديد - و در عشوة تامن بعد الف (۱۰۸۰) همانجاشريت مماس چشيد- انتهى در رياض السّعول فوشتهكه صولانا شيدا بسيار بلندطبعيت واقع شده ليكن يست فطرت بوده زیراکه اکثر اشعارش ماخون از مضامین دیگرانست نهاینکه بعنوان توارد واقع شده باشد بلكه درين امر عامد و مصر بوده . در تذكرا ميرزا طاهر نصرآبادي مرقومست كه شيداي هندي خيالش غريب و انگارش اطيفست - شعر بسيار گفته چنانچه مسموع شد كه پنجاه هزار بيت گفته أمّا از بيدماغي تمام بهاره كاغذها نوشته در اشقارش بندرت شعر بلندات بهم ميرسد بسيار تندخو بوده كم الفت بمردم ميكرفت - وضعش هم كثيف بوده جنانيه

غامض تقرير - خيل صفاى شامة استعداد بايد تا بوي از گلهائ معانی رنگینش تواند شنید - و فراران دقت نظر شاید تا بشرفه ایوان انداز بلندش تواند رسید - کیفیت صبلی خیالش بر صدرنشينان مصطبة هشيارمغزي خُم خُم بادة شوق پيمايد - و سرجوش سبوي فكرتش گرمروان بادية طلب زا بشراب عشق و محبّت رهبري نمايد - انتهى ودر هفت قليم نوشته زلالين خوانساري - شاعريست كه آب سخنش خاك كدورت خاطرها فرو نشانیده و آتش فکرش باد را در تگاپوی غیرت افکنده - واله داغستاني گويه مولانا زلالي خوانساري زلالِ انكارش اكثر دردآميزاس اماً انجه صاف افتاده كوثر را درخوى خجلت نشانيده - در زمان شاه عبّاس ماضي بوده مدّاحي مير محمدباقر داماد بسيار نموده نوازشها اروي يافته - چند مثنوي در سلک نظم کشيده است مر و در ذكر ميرنجات اصفهاني گفته كه - زلالي خوانساري و ميرا جلال اسير را در بعض اشعار راد بوادي مهملات انتاده باعتقاد خود این روش را نزاکتگویی دانسته اند و حال آنکه از قرط توجه درین وادي پي غلط كرده از مغزل مقصود دور انتاده اند - از عهدهٔ روش نزاکت بندي ملاظهوري ترشيزي بقوت طبع و زور مایه برآمده - و هرکس تتبع او کند البته کارش بمهمل گویي مي انجامد - انتهى آذر اصفهاني نيز گويد كه زلالي از ارباب نظم خرانسار است الما پست و بلند در اشعارش بسیار است. طبعس در سهو است چه آمل بالف شهودست از مازندران وعامل بعين در شام - شيخ مصلح الدين سعدي شرازي رحمة الله عليه خرموده

گوش تواند که همه عمر وی * نشنود آرار دف و چنگ و نمی ادیده شکیبه ر تماشای باغ * به گل و نسرین بسر آرد دماغ گر نبرود بالش آگذه ده خواب توان کرد حجر زیر سر ور نبود دلبر همخوابه پیش * دست توان کرد در آغوش خویش ور نبود دلبر همخوابه پیش * دست توان کرد در آغوش خویش ور نبرد دلبر بیخی پیش * دست تواند که رود چند کام این شکر بحفر پیچ پیچ * صدر ندارد که بسازد بهیس پیماء آلدین عاملی در تنبع او گفته * مدر ندارد که بسازد بهیس پیماء آلدین عاملی در تنبع او گفته * مدر ندارد که بسازد بهیس پیماء آلدین عاملی در تنبع او گفته * مدر ندارد که بسازد بهیس پیماء آلدین عاملی در تنبع او گفته * مثنوی *

گرندسود مشریه از زر ناب * بادوکف دست توان خویش کام

ور ندود مشریه از زر ناب * بادوکف دست توان خورد آب

ور ندود برسر خوان آن و این * هم بتوان ساخت بذان جوین

ور ندود جامهٔ اطلس توا * دلق کهسن ساتر تن بس توا

شانهٔ عاج از نبود بهر ریش * شانه توان کرد بانگست خویش

شانهٔ عاج از نبود بهر ریش * شانه توان کرد بانگست خویش

چمله کهبیدی همه دارد عوض * وز عوضش گشته میسر غرض

آنچه نه ارد عوض ای شهریار * عمر عزیز است غنیمت شمار

(اعل) و بری وزنست حسن گلمسمهٔ الال عدانسان

(اع) و بريس وزنست مس كلوسور زلالي خوانساري - در مرآة الخيال مرقومست - يلند بودار اوج بمثالي سرآمد و رفت ملا زلالي شاكره ميرزا جلال اسير است - و استاد سخنوران سبعهٔ سیّاره که در کتابخانهٔ اشیاتک سوسیتی وغیره هست دران جز محمودوایاز از هر شش باقی ورق چند مرقومست چنانچه حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت - داغستانی در ترجمهٔ میر نجات چای که ذکر مهملات رلالی میکنده میگوید - از حسن گلوسوز زلالی

ای زتو چُستن پی دیدن سراغ * هست سبکباری حفظ دماغ تا تلسم ما رک گردن بسود * طوق بر ابلیسس نوشنس بوده

(۱۹۳) و برین رزنست مثنوی باقر کاشی خردهٔ - تاکتر اسپرنگر صاحب فهرست کتابخانهٔ ارده نوشته که باقر کاشی خرد گریند برادر خرد ملا مقصود کاشیست و معاصر شاه عبّاس و اغستانی گرید باقر خردهٔ کاشی - بنسبت مقصود خرده فروش که از شعرای مقرر کاشان و برادر از بود باین لقب علم شده - وی صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکی آمده در بیج اپور مدّتها اقامت داشته انتهی هم عاحب فهرست میگوید که او مثنوی دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیت و رسالت که مطلعش اینست

وفات ياقر كاشي درسنة (١٠٣٨) - اسپرنگر *

(۳۳۰) و برین وزنست مثنوی قدسی - محمدطاهر

نصرابادي گفته كه حاجي محسّد اي مشهدي قدسي تخلص ميكرد -

كمال سلاست - أمّا بصحّت و سقم شعر مربوط نبوده بهرحال بيشقر اوقات صرف مثنوي كرده و هفت مثنوي دارد - محمودوايار -آذروسمندر - شعلةديدار - ميخانه - ذرقررشيد - حسن گلوسور -سليمان قامه - و قصايد نيز دارد انتهى آراد بلكرامي گفته كه زلالي مخوانساري زلال طبعش در مثنوي طوفان ميكند - و نيسان كلكش درين بحر لآلي شاهوار مي افكف - انتهي هفت مثنوي ولالي وا سبعهٔ سیّار و هفت آشوب لقب است - و او در بهمرسانیدن مصارم بسمله خيل طبع آزمائيها كرده چذانكه در ديباجة منثور سبعة سيّاره كويد - چار مصراع بسملة فرقاني چنين پرداختم * بيت * وسسم الله الرحم الرحيم * نص صحيح است و كلام حكيم بسم الله الرحس الرحيم * ينجة اعجاز وعصاى كليم بسم الله الرحمن الرحيم * سرو سيه پوش رياض نعيم · بسم الله الرحم الرحيم * ابروي خوش وسمة حس قديم

آغاز مثنوني حسن گلوسوز

بسم الله الرحم الرّحيم * تيو شمابست بديو رجيم

این مصرع بمصرع غزالع مشهدی که گذشت اقریست- و میرزا طاهر نصرآبادی بسملهٔ حسن گلوسوز بدین اسلوب نوشته * شعر * بسما الله الرحمٰی الرّحیم * اردیش تارك دیو رجیم

بعض اين را نيز از زلالي نوشته اند بعض اين را نيز از زلالي نوشته اند بعض الله الرحمٰي الرحيم * مطلع ديباجة نظم قديم در آتشکده نوشته که سلیم مثنویه در مطایعه گفته این سهرییت که در رصف خر گفته از نوشته شد

إر فريس، عمير سيكتب ازتر * از خير طنبيور خوش آوازتر ا بانگ راکب نشنیه داست سخت ، چوب ندنیده است مگریره رخت كار نه با نيك وبه مردمش * به يود از ريش منابق دميش ا (۴۶) و برین وزنست مثنوی دادی و در سروآزاد مرقومست كه حكيم حاذق بن حكيم همام گيلافي واقفي في است و نبض شناس سخن - مولد چاذق فتجهور سيكريست - هر عرفي جهانگيري بمنصير شايسته سرفرازي داشت و صاحبقران ثاني شاهچهان در سال اول جلوس خود هکیم حادق را بسفارت نزد امام قليخان والي توران رخصت فرموه - جيهم جاذق يعد اداي سفارت مراجعت نمود و از درکاد خلافت بمنصب سم هزاري و خدمسيد عرض مكرر يبعرض امتهار درآمه - دربادان عير هر مستقرالخالفه اكبرآباه كوشئه انيزرا كرفيت ويساليانكم بانزديا هيزار روييه از سركار موظف كرديد و تا سنة اربع و خمسين و الف ساليانة او بإضافهاي متعدد بچهل هزار رسيد - حكيم در شوال سنع سيع و ستِّين و الفد و (١٠٩٧) در اكبرآباد شريت فنا وشيد انتهى شعر المن

مېننوي در دکر عرفي گڼښت *

ر ۴۹) و برین رزنست ناز و نیاز بجانی گیانی - راله دانهستانی گریه مولانا نجانی گیلانی او شعرای زمان ها، عبّاس

آسمان اول

و حقًّا كه قدسي خلقت مردمطينت بود - بسعادت مكَّة معظَّمة منشرف شده - از طول سخي او كمال شاعري ظاهراست - ادين ولايت دلكير شده بهند رفت كمال عزّت و قرب منزلت داشت فرخدمت بادشاء و أمرا و شعرا بحديث كه طالباي آملي كه ممنصب ملك الشعرائي ممتار بودر جهت مراعات او در دربار وادشاهي پايين دست او مي ايستاد - درانولايت فود شد -استخوانش را بمشهد مقدّس آوردند أو اين بيت از مثنوي ارست ياكيي دامان زنكويان لكوست * آينته را رزهم قفا ووروست فررسرو آزاد سنم وفات محمدجان قدسي (١٠٥١) مرقومست * - (۴۴) و برين وزنست مثنوي سليم - اسس محمد قلي -مينرزا طاهر نصرآبادي گفته كه سليم از طهرانست من اعمال ري -طبعش لطیف و سلیقهاش در غایت انگیز است - اگرچه شهر تخ هر اخذ معنى مردم دارد امّا معاني غريب لطيف هم زادة طبع خود دارد - چذین مسموع شد که بدخو بوده و لطیفهای بیجا ارو بيشقر سر زده انتهى سنة وفات سليم درسروآزاد (١٠٥٠) خوشته فركليات او كه نسخهٔ ازان خوشخط در كتابخانهٔ اشياتك سوسيتي ميباشد چند متنويست - بوزن مخرن مثنوي بني ورقه اولش اينكه بسم الله الرحمي الرحيم * هست عضاي رد طبع سليم * حكايت دوم *

الماده دال از چی سامان دور * داشت خرے همچومسلی اضرور

قاكتر اسپرنكر ميگويد مير الهي ابن حجة الدين سعدآبادي - (سعداباد قريب همدانست) او بوقت تقي اوحدي بودة و نيزيار محمد جان قدسي - سنة رفات (۱۰۲۰) يا (۱۰۲۰) - غني كشميري تاريخ او چنين يافته * ع * برد الهي زجهان گوي سخن * مثنو ي دارد بورن مخزن در مدح شاهجهان - اولش اينكه * شعر * بسر الله الرحمٰن الرحيم * قافلهسالار كلام حكيم

در تذكرهٔ سرخوش مذكور است كه مير الهي در اواخر عهد جهانگير از ولايت هندان بهند آمده شاعرِ نازكمزاج و خوشخيال بوده نام الهي تخلص خود كرده انتهى *

(۴۸) وبرین وزنست مثنوی ادهم - سرخوش نوشته ابراهیم ادهم سید عالی نسب صفوی نواد است در زمان شاهجهان پادشاه بهند آمد دیوانه مشرب بوده طبعش بطور ایهام میل تمام داشت انتهی ملخصا - کیفیت دیوانه مشربی ادهم در تذکرهٔ سرخوش و ریاض الشعرا مفصلا مرقومست - در فهرست کتابخانهٔ اوده نوشته که میرزا ابراهیم ادهم درسنهٔ (۱۳۰۰) مرد یا کشته شدم مدرو بوزن مخزن که مطلعش اینست * شعر بسسم الله الرحمی الرحیم * راه حدیث است بسوی قدیم بسسم الله الرحمی الرحیم * راه حدیث است بسوی قدیم

داتمام نسخهٔ که در کتابخانهٔ اشیاتک سوسیتی کلکته هست دران - راه حدوث - بنظر فقیر آمده - و آنچه در فهرست کتابخانهٔ ارده نام این مثنوی رفیق السالکین نوشته سهو است - و در آسمان

صفوي بود - صاحب مثنوي نازونيار است چون اين مثنوي مشهور نبود و از مولانا نجاتي شعر ديگر بدست نيامد لابد قطعهٔ از قطعات آن مثنوي كه بعنوان مَثَلَ وقوع يافته بود بضرورت تحرير فمود و آن اينست * شعر *

كشت زتاثيسر هوا تلسخ كام * شور عرب ليلسي شيسوين كلام ر آتش تب يانت عدارش گزند * خال رخش راخت بآتش سيند گشت شفق گونه عدارش زتب * پُر دُرِ تبخاله شدش دُرج لب البَيْمَةُ اعجار رمي آمد بجوش * معدن ياتوت شدش دُرنروش برطبق نقسرة طلا كرد حل * گشت بزر صفحة سيمش بدل داشت عيسار زراو بيم شك * صيرني حال زدش بر محك دست چو آورد به نبسض سقیم * کرد اشارت سوی قصدش حکیم دید چو فصساد ترازرش کرد * رشتهٔ جان بسته بازرش کره نشتسرے آوردکش آستاد کار * برسر خونسریز چو مزکان یار چون سر نشتر رک او برگشود * شعله نمایان شد و برخاست دود ليك ازانجا كه زعيس وداد * هست ميان دل و جان اتحاد بسوق دران واقعسة پرتعسب * برط,ف بادیه مجنسون بتب در تب غم صبر و تسليش في * آگهيے از تب ليليسش في ناگه از اشباه دویي گشت فرد ، نشتر عشقش سررگ باز كرد شد چونويسند الرح أن قلم * صورت ليلسي همه جا شد رقم ربرين وزنست مثنوي الهي بقول والجناب

درياق الشَّعْرَا أورده كه مولاناغيات سبزرازي قاضل و طبيب بوده تُنبّع منحزن الاسرار كردة است التهي *

ورآتشكده آمده كه هاشمى از سادات عاليمقدار وشيخاري ورآتشكده آمده كه هاشمى از سادات عاليمقدار وشيخالسلام بخارا ست آخر الامر سفر حجاز گرده در مدينة مطهرة بجنت خراميده - گريند منتنوي مطهوالانوار در برابر مخروالاسرار شيخ نظامي گفته اما بنظر نوسيده انهي *

(مرة) و برين وزنست منتموي مفا - ميورا طاهر تصرابادي عُويِدُ - سُولُانَا صَحَيْدُبِالْوَ نَايَيْنَيْ وَرَ حُدَالُتَ أَسَ الرَجَمْيِعِ عَلْوَمْ بهرة بردة و زنك تعلقات را از مرآك خاطر ستوده صفات او بيائي ئيست - در ارايل جواني يكسال قبل ارين فوك شد و قال فقير زا ترين هزار كونه محنت ساخته - صفا تخلص فأشت شعرال اينست بسَسم الله الرّحمين الرّحيم * هست عصال يو الميك وبيم اين جه عصائيست كهور كاست ما * آيسك ازو كاردل و چشم و يا اي كلمه معدوم و توَّاصل وجود * وي همه صحتاج و تويي عين جُود چون قلمت مد زمان مي كشيد * نقطة خورهيد و مه آمد بديد هرر وه توجنبس پنج و چهسار * گرممنان رابلق لیسنل و نهار (عاق) و برین وزنست مشنوع ملا صبحی در تذکرهٔ طاهر الصرابات موشقه كه بيرم بيك صبحي تخلص توي سوكانيست والر كل شكايان معتبر أن ولايتست و در كمال موهمي و أوميت بود

تسيّم حال رفيق الشّالكين او سي آيد .

وبرين وزنست مثنوي غافل - معمدطاهر تصرابادي گفتة كه غافلا محمدتقي نام داشت گويا از طالقانست در معني سنجي قرارتي انشاف در كف داشت درد سخنش بحدث بوء كه از استماع معتمي لطيف حالت اورا دست ميداد عقا كه در سلسلة موزونان البشور و درد او كم ديديم هيچكاه ب سور و محتبة تابود -عرزومان الماء عبّاس فالتي فوت الله - المعرش اينست از متنوي فِشْكَةُ مَفْهِ اللَّهِ عَيْرُكُنِي الدود الله في أب در آيينسه كل الود الله تخم درين خاك ميفشان دلير * دانه بدهقان كشد از خوشه تير نَ فِي فَ) فَ بِرِينَ وَرَفِسِهِ مَثْنُونِي فَدَالِينَ دَرِ تَذَكَرِهُ تَصْرَابِادِي مَارْ وَمُسَنَّتُ كَامَ مَعْمَمُ وَبَيكَ فَدَالِينَ تَحَلَّصَ ازْايِلِ مَكُلُو وساكن طَهِوانست مت في قبل ارس از قيد عايق فجات يافته در لباس فقر فارأمده م تحذيب وافريا الله عدارت طبيعي ايشانست درلباس مهرباني أَنْ جَيْجِهُمْ وَالرَجِامَةُ آرامَ عربان ساحتند و باصفهان آمده كرخدمت اعْوَرُلُوهُانَ بود - دريي سَال عَوت شد شعرين اينست * مثنوي * بالسلام الشائدة خاك باستديدة اش " قالب خشتي المندة هرمياته الل آیده اش گشت چوخشت لحه * دیده درو صورت هر نیک و بد ﴿ ا ٥٠) و برين ورئست مَتَّمْومِي مُولَانًا غَيَات سِبرواري -

(۱) گريا. بنجاي گويند درين تذكروبسياره ستعمل است ۱ (۲) درنسخه انكلتو ۱۱

* شعر *

گفته و این چند بیت ازانست

والمحقة از ششهد وهيبت شكوه * مورچد له واز مغدر كوه عزم جهانگيسريش ار دم زند * هردو جهان چون مره برهم زند سكم بنسام تو زند آسمان * برزر خورشيك كمه گردد روان دوش يلانوا سير پرشكوه * مهر درخشسان زبر پشت كوه (۵۷) و برین وزنست مثنوي طاهر وحید میر غلام علي آواد بلكرامي در سروآزاد نوشته كه ميرزا محمدطاهر رحيد قزويني يكانة عصر بود و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از همعصران مي برد- الحق در ایجاد مضامین تازه و ایداع مدعا مُثَل بےنظیر افتاده و آنقدر دوشيركان معاني كه از صلب طبيعتش زاده ديكر حرف آفرينانوا ك دست بهم داده- ابتداي حال بتحرير دفتر از دفاتر توجيه نويسى شاه عباس ثاني صفوي كه در سنهٔ اثنين و خمسين و الف (۱۰۵۲) بر تخت فرمانروائي برآمد مامور بود - رفقه زفقه بمجلس نويسي شاه كه عبارت از وقايع نكاري كل باشد سريلند گردید - و در عهد شاه سلیمان که در سنهٔ سبع و سبعین و الف (۱۰۷۷) برمسند دارائي نشست نيز چندگاه دران کارمستقل بود و بكمال تقرّب اختصاص داشت - آخرالامر بوالا پایهٔ وزارت متصاعد گشت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنهٔ خمس و مایه و الف (۱۱۰۵) جلوس نمود مورد عتاب گردید -تا آنکه از کدورت هستي وارست و رخت سفر ازين عبرتکده بعالم ديگر

دليلش آنكه گوهر صدف فضيلت و آدميت آخوند كمالا ست-مدتر در اصفهان از شاگردان خلف علمی آقا حسین بود - توفیق زيارت كعبه يافقه- الحال مسموع شد كه ازمجلسيان عاليجاه حسين عليخان حاكم كرمانشاهانست - مجملا ملل صبحي خوش طبعيت * مثنوي * بوده و لطيف سخي شعرش اينست اى كه چو ني از نفسے زندة * اينهمه آوازه چه افكنده تا نفس ميكشي اي سست پي * جاي توخاليست چوآواز ني (٥٥) و برین وزنست مثنوی ملاهریف طاهرفصرآبادی گفته که ملا محمد شریف از قریهٔ درنوسفادران می اعمال اصفهانست از اقربا و شاگردان ملا عبدالحي ست - مثنوي در بصر مخزن الاسرار گفته چند بیت ازه نوشته شد * شعر * كرد زراندود جراهرنشان * طوق مه و منطقهٔ كهكشان شیشهٔ دل را می خونابه داد * بیرق اسسلام بسبسابه داد كولا بدل بست كه رازيستاين * شعله بجان ريخت كهنازيستاين بارغمش دردل دور ديده اشك * كوه در انبانه و دريا بمسك (۵۹) و برین وزنست مثنوی فایز - نصرآبادی نوشته که ميرزاعلاءالدين محمد ازجانب والده صبيةزادة شاه عباس ماضى و از جانب پدر خلف میرزارفیع صدر ممالک خاصه که از اعاظم سادات شهرستان من اعمال اصفهانست - ميرزاصايب تخلص فايز

بایشان دادند - در ترتیب نظم نهایت قابلیت داشت - مثنوی

رفت بآن مرقد والامقام * داده بآداب کریمان سلام گفت که این مرقد و الامقاست * راستي این جاي کدام (ولیاست عسارفي از دور دران انجمن * گفت بآن طوطي شکرشکن مرقد سلطان سخا حاتمست * پای چراغ همنه عالمست (۹۹) و برین وزنست مثنوي واله هروي - نام او درویش حسین تخلص واله - اما داغستاني و الهي هروي بیا نوشته و گفته که او در عهد سلطان حسین مرزا بایقرا بوده - انتهی چند مثنوي دارد صاحب بهار عجم از مثنوي مخزن او این شعر که در حمد دارد صاحب بهار عجم از مثنوي مخزن او این شعر که در حمد باري تعالى واقعست آورده

خنده طراز لب گلهای باغ * دیده گشای دل عاشق زداغ

(۱۰) و برین وزنست مثنوی سنجرکاشی - در ریاض الشعوا
و آتشکده نام او میر محمدهاشم خلف میر حیدر معمائی
کاشی نوشته - غلامعلی آزاد بلگرامی در سروآزاد آورده که سخنش
هموار است و گهرش آبدار - دیوانش بنظر امعان درآمد غزل و قصیده
و مثنوی یك رتبه دارد - در سلك ملازمان اكبر پادشاه انتظام
داشت - در اواخرعهد اكبری جانب بیجاپور حرکت کرد و در
ظل عنایت ابراهیم عادلشاه قرار گرفت - در آیام اقامت بیجاپور
فرمان طلب شاه عباس ماضی باخلعت فاخره بنام او صدوریافت فرمان طلب شاه عباس ماضی باخلعت فاخره بنام او صدوریافت -

⁽١) بجاي واحد چنانچه نظام الدين اوليا - و عبيد الله احرار ١١

بست - چند متنوي دارد - يك مقابل مخرن اسرار مطلعش اينست بستم الله الرحماس الرحيم * هست نهالي زريان قديسم در صفت تيغ

بسكه بود تيزي تيغش رسا * لفظ توان كرد ر معني جَدا ا و برين وزنست مثنوئ والهي تمي در رياض الشعوا نوشته ميروالهي قمي او آستادان فصيح زبان و شعراي شيرين بيانست اشعار نبكين و افكار رنگين دارد- موسيقي را خوب ورزيد، بود دران من تصانیف درست کرده در سنهٔ (۱۱۰۱) در عرصهٔ حیات بوده انتهی ولير در آتشكده ذكر او آمده- دريكما بهاض كتابخانة اشياتك سوسيتي كلكته دو متنوي او ديده شد - يكم بوزي مخزي ابي اشعار ازانجاست ريلدل خوش نعمة بستان مود ، دفار كلسوار سخسارت كشود . دگفت کم جمعت ردیار پمنس * باز بیستنسک بعسترم ختیسی عَمِلُهُ رَشُهُمُ الرَّبِيعِ سوف آمداد * بسرور درواز فسرود آمدنسه عارضهان مطلع الوار بود * قلب هميه مخزن اسرار يود : ممير چوشب رو بعدم باز كرد ، قسافله هيسم عزم ره آغاز كره رقت بهر سوي دران دشت تار * مردم آن قانله ينهان چو مار مشعلي از دور بران کاروان * مهرمفت در دل هب شد عدان بر اثر رشنيسش تانتنسه ولا بسرمنزل جسان يانتنسه - صرف عند بنظر آشكار * بام و درش لعل و زبرجه نكار -و الماديدة شيرين كاروان * مود جهانديدة شيرين بيل المعالمين گريند - تصانيف عاليه اش مدار عليه فضلاي نامدار و حكماي والامقدار - از فوط شهوت محتاج بتفصيل نيست - مجملا جناب مير ثمرهٔ شجرهٔ و جود مسعود مير شمسالدين الشهير بداماد است يعنى داماد مجتهد شيخ علي عبدالعال است - جناب مير مدتها در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصيل علوم شد - در تصفيهٔ باطن و تزكيهٔ نفس رياضات عظيمه كشيده - مشهور است كه چهل سال پهلو بو بستر نگذاشته - در عهد شالا صفي باتفاق بزيارت عتبات عاليات رفته در نجف اشرف الباس عاريت را انداخته در جوار آن امام البشر آسود - ملا عبدالله اماني تاريخ فوت آن قدرة الفضلا را چنين يافته ه

عررس علم و دین را مرده داماد (۱۰۴۹)
حضرت میر در انشای شعر طبع بقوت و قدرت داشته اشراق تخلّص
میفرماید انتهی - در بهارعجم این در شعر ازان مثنوی آورده در توحید گوید

در شرف در صدف دل نهاد * درر افق بر کمر گل نهاد سرمه ده چشم عدم از وجود * نورده جبههٔ چرخ از سجود

(۹۳) و برین وزنست مشنوی کمیرزاجلال اسیرشهرستانی اصفهانی - در سروآزاد نوشته که میرزا جلال اسیرابی مرزا مومی شاعر ادابند است و موجد اندازهای دلیسند - اسیر اگرچه تلمین فصیحی هرویست اما با میرزا صابب اعتقاد تمام دارد و مکرر

در سنه احدي و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع * افكند پادشاه سخن چتر سنجري

تاریخ است مورخ دوعده زاید را بحسی تعمیه افکند تم کلامه - در بهارسجم این شعر ازو مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزه و تقدیم دهد بر خودش

(۱۱) و برین وزنست مثنوی میرزا قصیعی هروی انصاری در زمان قر مرآةالعالم نوشته که میرزا قصیعی هروی انصاری در زمان شاه عبّاس ماضی خطاب ملک الشّعرائی داشت و شاه انجمسداه در احترام و اعزاز آن قصیع نکتهطراز بغایت میکوشید انتهی - میرزا جلل اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت • جلل اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت • دیوان وی که در کتابخانهٔ اشیاتک سوسیتی کلکته است دران دو دیوان وی که در کتابخانهٔ اشیاتک سوسیتی کلکته است دران دو مثنوی از و دیده شد یک بوزن مخزن که درستایش سیّد محمدامین

متنوي ازو دیده شد یک بوزی مخزن که درستایش سید محمدامین گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف مهر صفاهان سپهر * نسخهٔ نقش قدم ماه و مهر بوسه بهای کف پایش جهان * غاشیهبردرش درش آسمان یکهنشین صف دین مبین * قباهٔ اسلام محمد امین (۹۲) و برین وزنست مطلع الانوار میر باقردامان اشراق تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میرم حمد باقرداماد اشراق قدرهٔ فضلای عالیمقدار و زیدهٔ حکمای روزگار بوده ویرا تالث

پدرم این خطا بعرفان کرد * که زشیراز جا بکاشان کرد در عهد شاهجهان از ولايت بهند آمد و در سلك ثناگستران پادشاهي منخرط گردید و چون قلعهٔ ارک شاهجهاناباد با سایر عمارات بصرف مبلغ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسین و الف (۱۰۵۸) انجام گرفت مير يحيى شاعر تاريخ بر آورد

شد شاهجهاناباد از شاهجهان آباد

و پنجهزار روپیه از پادشاه صله یافت -میر روزگار بکام میگذرانید تا آنکه در شاهجهاناباد سنه اربع و سنّين و الف (۱۰۹۴) طومارِ عمر را بانجام رسانید - این مصرع تاریخ رفات اوست احياء سخن چو کرد يحيي جان داد

مخفي نمانه كه همزه كه بعد الف مي آيد مورّخان فرس بخلاف عرب اكثر او را بجاي الف در تاريخ حساب ميكنند و كاهي حساب نميكنند زيراكه شكل از اشكال حروف تهجي ندارد - و در تاريخ ميريحيي مورخ همزهٔ احياء را محسوب نساخته انتهى - و سرخوش نوشته که این بیت را با آن تاریخ برلوح مزارش نوشته اند * شعر *

> اي كه از دشواري راه فنا ترسى مترس بسكة آسانست اين ره صيتوان خوابيده رفت

وربهارعجم این چند شعر ازو منقولست در صفت باغ * بیت * بلبل خوشخوان چو رآهنگ زد * بردل مستان چمن چنگ زد شعله صفت الله زجا جست تيز * گشت بفنجـــان طلا قهـوهريز

نعمهٔ ستایش می سنجه و جاید میگوید * شعر * ساوجرد آنکه استادم فصیحی بوده است مصرع مائب تواندیک کتاب می شود میرزا از اجّلهٔ سادات شهرستان اصفهانست و بمصاهرت شاه عبّاس ماغیی ممتاز زمان - امّا با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر خوگر شد که در عین جوانی بربستر ناتوانی افتاد و در سنه تسع و از بعین و الف (۱۹۹۰) غبار هستی بباد فنا داد انتهی - واله داغستانی گوید که چون اکثر سرمست بادهٔ ارغوانی بود و دران حال شعر میگفت عرایس بعض ابیاتش از لباس معنی عور مانده امّا اشعار خوش بسیار خوبست انتهی ملخصا - در کلیات او که در کتابخانهٔ فقیر است چند موجز مثنوی بنظر آمده یک بوزن مخزن اولش اینکه * بیت *

خسر و دریادلِ غفران پناه * مرشد جم مرتبه خلدادتباه

(۱۹۴) و برین وزنست مثنوی میریعیی کاشی - داغستانی
گوید که میریعیی بعض ویوا کاشی و بعض قمی دانستهانه انتهی میرزا طاهر نصرابادی قاضی بعینی کاشی و میریعیی قمی دو شخص
نوشته - صاحب بهارعجم بیشتر یعیی کاشی و بعض جا میریعیی
شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره چئین
شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره چئین
تعقیق کرده که میریعیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
طرح توطن انداخت لکی با کاشیان بسیار بدبود مذمّت اینها
بسیار کرده در مثنوی که در قم اکولی گفته میگوید * شعر*

شود در شهر مونگیر از توابع پتنه سزاول اجل در رسید و اورا بعالم دیگر رسانید - قبر ملا در انجا مشهور است - اولاد او در بنگاله می باشند - دیوان ملا محمد سعید اشرف بمطالعه در آمد انواع شعر قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و غیرها دارد و همه جا حرف بقدرت میزند انتهی - در بهارعجم این شعر ازو منقولست * بیت * گشته یلی زن همه بربانگ نی * همچوو زنان یله از بهرومی گشته یلی زن همه بربانگ نی * همچوو زنان یله از بهرومی (۲۲) و برین وزنست مثنوی کفاف - حال او معلوم نشده - در نوادرالمصادر این بیت ازو آورده * شعر *

تا بكى از عجب گرازيدنت * در نظر خويش برازيدنت (٩٧) و برين وزنست مثنوي ابوشعيب - حال او نيز معلوم نشده - غالبا اين غير ابوشعيب هروي باشد كه معاصر رودكي بوده - اين شعر در نوادرالمصادر ازو آورده *شعر *

افسرهٔ خون دل از چشم او سرفته بالاون مرگان فرو (۲۸) و برین وزنست مثنوی صادق و در ریانماالشعرا نوشته که آقا صادق تفرشی از شاگردان حکیم ربانی مولانا محمدصادق اردستانیست بسیار بشعور ولطافت طبعست و در شعرصاهب مذاق خوشیست - باشعار مولوی جامی بسیار مانوسست و خود مثنویها گفته بیشتر بطور مثنوی شیخ بهایی - و اقسام دیگرشعر کمتر میگوید - شنیده شد که الحال در حیات و در تفرش میگذراند انتهی - میگوید - شنیده شد که الحال در حیات و در تفرش میگذراند انتهی - آذر آصفهانی در ذکر معاصرین خودش نوشته که محمد صادق

* بيت *

ورصفت تاریکی شب

یکقلم از تیرگی شب جهان * پر رسیاهی شده چون حبردان * پر رسیاهی شده چون حبردان * بیت * پر صفت زن حیاله

دهرز مكسرش دل پرنالهٔ * هرسر مويش دله محتالهٔ

در بیان مسافرے گفته * بیت *

واشت دران بلد؛ یکے خانه خواہ * بر درش افکنسد ز خود گرد راه (۲۵) و برین وزنست مثنوي اشرف ماژندواني - در سروآزاد آورده كه ملامحمد سعيد اشرف پسرملا صالح مازندراتيست و مبيّةزادة ملّا محمّدتقي مجلسي - فاضل صاحب جودت بود و شاعرو الاقدرت - طبع چالاکش معانی تازه بهم میرساند و عجایب كلها در دامن سامعه مى انشاند - در آغاز جلوس خلدمكاني بهند رسيد و بملازمت سلطاني استسعاد يافت و بتعليم زيب النسابيكم خلف بادشاه مقرر گردید مدتم باین عنوان بسر برد - آخرحب الوطی مستولی گشت و قصیدهٔ در صدح ریب النسا بیگم مشتمل بر درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثلث و ثمانین و الف (۱۰۸۳) باصفهان معاردت نمود - و كرت ديگر قايد روزگار زمام او را جانب هند کشید و در عظیمآباد با شاهزاده عظیم الشال بسر می برد-شاهزاده خیلے طرف مراعات او نگاه میداشت و بنابر کبر سی در مجلس خود حكم نشستى كرده بود و ملا در پايان عمر اراده بيت الله كرد و خواست كه از راه بنكاله در جهار نشسته عارم منزل مقصود

كتاب از خمسة او بنظر راقم الحروف رسيده - هر خاتمة متغوي مقابل مخزن اسرار تصريح بتكليف علامة مرحوم ميكند وربان بستايش والا ميكشايد كه

راقم اين فاملة معنى سوان * محوسكن بدن محمدمران بود شد افجمن آرای فکو * داشت سرے گرم رسود ای فکو يافقه از قيد تعلَّق خلاص * خامة بكف منتظر فيض خاص * از درم القصّم درآمد درون * اهل سخن را بسخن رهنمون نستُهُسرجوش خمستان هوش * ازپي تحقيق سخن چشم وگوش صورت ازو گشته بمعنى دليل * سيد علامه عبدالجليل كرى بموزوني طبع سليم * طالب خويشم چو كلام كليم ميدهد از لفظ بمعني پيام * زردتر از نكهت گل با مشام مي برد از طرز بمطلب سراغ * گرمتر از نشَّه مي با دماغ دید که فکر سخنم پیشداست * دل گرو صورت اندیشه است گفت سخن ساده و پرکار به * تاب کش سبع ــــــ و رتار به بس بود از بهر سخدور كرا؟ * معنى بيكانة لفظ آشنا گفتن او فكسر مرا تازه كرد * روي سخى را بنغس غازه كرد. شد ز پریخانهٔ دل جاسوه گر * خیسل، معانی ز پئ یکدگر خامه بتحسربر گرو ساختم « نقسش دلاریز بهرداخستم · از منده باطنسى گنجوي * طرز سخى ياست زندم نوي (٧٠) وبرين وزنست مطمع الانظار حزين - إحوال او سیدے والانواد و عالمے پاكاعتقاد قطع نظر از كمالات در مراتب نظم و نثر كمال مهارت داشته *ع* از كوزة همان برون تراود كه دروست * و كاهے اشعار عاشقانه بصفحهٔ خاطر مي نكاشت و بكفتي مثنوي بیشتر مایل بوده و باسم تخلص میكرده و غزل و رباعي نیز میكفته محبتش مكرر اتفاق افتاده و كمال شفقت ازو دیده - این چند بیت از مثنوی اوست * شعر * شعر *

نه بفزازندهٔ این نه سپه-ر * نه بفروزندهٔ این ماه و مهر

كاربدنيا و بعقبام نيست * غير خدا هي تمنّام نيست گرچه زيون فليك قوسيم * من نه ابوالقاسم فردوسيم شاعري و شعرنه كار منست * شعرفروشي نه شعار منست اين دوسمبية كه تقاضاي حال * پرده بر افكنده زروي مقال شعرنه شعراى يمانيستاين * ثاني تركيب مثانيست اين بارقة طور تجليست اين * شعشعة ناقة ليليست اين (٩٩) و برين وزنست مثنوي لايق - غلام علي آزاد بلكرامي در سروآزاد بذكر ميرعبدالجليل بلكرامي آورده كه ميرمحمدمراد متخلص بلايق جونهوري كهدرعنفوان جواني بشوق ملاقات ميرزا صايب پیاده از هند بصفاهان رفت و روزگارے بخدمت میرزا بسر برده بهند بازگشت - و از پیشگاه خلدمکان مدتم بسوانع نکاری دارالسلطنه لاهور سرافوازي داشت با علامهٔ مرحوم (يعني مير عبدالجليل) بسيار صرتبط بود و باشارهٔ ايشان خمسه درسلک نظم کشيد - چهار فایدهٔ نبخشید و تا حال درکار است - لابد پاس نمك پادشاه و حق محبت امرا و آشنایان به گفاه گریبانگیر شده - ترک آشنایی و مالقات آن بزرگوار نموده این دیده را نادیده انگاشتم - آفرین اخلق کریم و کرم عمیم این بزرگان که با کمال قدرت در صدد انتقام بر نیامده بیشتر از پیشتر در رعایت احوالش خود را معاف نمیدارند - اینمعنی زیاده موجب خجلت عقلی ایران که درین دیار ببلای غریت گرفتار اند میشود

هرکه پاکم میگذارد ما دلِ خود میخوریم شیشگ ناموس عالم در بغل داریمما

القصّه بعضے از غيوران اين مملكت كمر انتقام بسته تيخ هجا بروى كشيده در نظر ارباب خرد خفيفش كرد - از جمله سراج الدين علي خان آزر كه از شعراى اين شهر است و در فضيلت و سيفنوري گوي از ميدان همكتان ميربايد اشعار غلط بسيار از ديوان شيخ برآورده رسالهٔ مسمى به تنبيه الغافلين نوشته و ابيات مذكور را يك بلك فكر كرده و تعريضات فموده انتهى آزاد بلكرامي هم كه از همصحبتان فكر كرده و تعريضات فموده انتهى آزاد بلكرامي هم كه از همصحبتان اوست گفته كه عمدة الملك اميرخان متخلص بانجام سيورفال سيرحاصل براى شيخ از فردوس آرامكاه محمدشاه گرفته داد - و بآن ماده توكيل فارفبال آسوده حال در دهلي ميكنرانيد. - قضا را شيخ ماده دا هجو كرد از انجمله است اين بيت مردمي مردمي نسنساس سيرتيست تيناي مردمي

درياف الشعول و خزانه عاصوة وتذكرة المعاصوين كه خودش نوشقه مقصاً مرقومست - خلاصة اينكه شيع محمد علي حزين اصفهاني که پعلیم عقلی موصوف - و در سخنوری و شاعری معروست سلسلة نسبش بهجده واسطه بشيخ زاهد كيلاني مرشد شيخ صفى الدين اردبيلي كه جد سلاطين صفوية است منتهى ميشود - تولد شيح در ماه ربيع الآخر سنة يكهزار و يكصد وسه (۱۱۰۴) در اصفهان واقع شده - و او شاگرد محمد مسیع فسایی و او شاگرد آقاحسین خوانساریست در ابتدای حال یا در سیاحت ایران دیار گذاشته اکثر بلاد خراسان و دارالمرز و عراق و فارس و آذربایجان را سیر کرد -و از فضالی دهر اکتساب علوم نمود - و با شعوای معاصرین صحبت داشت - و در سنة يكهزار و يكفيد وجهل وسه (١١٤٣) سفر حجاز اختيار كرد - و هنكام معاردت گذارش بر بلدة لار افتاد - دران بلد، از آشوب رمانم که بسبب نادرشاه بوده توقف نتوانست کرد بالضروره خودرا بساحل عمّان رسانیه و ازانجا به بنادر فارس آمد . و ازانجا آبخورش بكرمان كشيد و بعد چندے وارد هندرستان كشته واله داغستاني گرید که تا حالث التحریر در شاهجهاناباد تشریف هارد . بافشاه و امرا وساير ناس كمال مجبت ومراعات نسبت بوي صرعي ميدارنه ليكي ازانجا كه مروف جبلي و انصاف ذائي حضرت شيخست عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا وغیره هجوهای رکیک که اليتي شان شيخ نيود نموده- هرجند اردا ازين اداى رشت منع كردم

ازعلى حزين شاعرے باين جالت شان از ايران برنخاسته بناي وسيع الفضاي هذر را باركان اربعة ربانهاي چارگانه فارسي و عربي و قركي وفوانسيسي استوار نموده وبهويك اززبانهاي ديكرهم بجام وسيده كه اگر بتغير صورت و لباس رفع شبهه و التباس نميشه كس واتف ازال نميكشت كه گرينده پارسي است يا پاريسي مرييست يا تركي-و ارانجا كه او بنيال بيانوا بزوضع خوش وروش تاره نهاده از پيشكاه إيوالنصر فتحعلي شاه مجتهدالشعرا لقب يافته - و چون در قصايد خاقاني ثاني بوده بادشاه جمجاه ماضي محمدشاه غاري اورا حسان العجم خواندة - و انعام و اكرام شاء و شاهزاده آنافآناً نسبت باو صي افزود تا آنكه در سال (۱۲۷٠) پدرود جهان فاني نمود وعالم را حزين و حسرت آگين فرسود - اينست نبذے از احوال حكيم كه در ارّل كلّيات او (كه در بمبي در سنهٔ ۱۲۷۷ بطبع آمده) مفصّلا مرقومست - موجز مثنوی دربیان قصهٔ صحبت بانوید و سوا و برة او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکه # شعر #

بانوي شه قبلهٔ اهل حرم * گلبسي رضوان گل باغ ارم مهر فلک شیفته چهر اد * زهره و مه مشتري مهر او * و او در فلک شیفته و هاروت او * لعل جگرخون ز دو یاقوت او در آخر گوید

اي دلُ اَزْ معني هر قصّهٔ * كوش كه بارے ببري حصّهٔ قصدم ازين قصّه نُبُد يكسرة * صحبت بانوى و سرا و برة

از ديولاخ هند كه انسان نداشته است

شعراي شاهجهالاباد بشور آمده متصدي جواب شدند - شيخ اقامت دهلي بلطف ديده باكبرآباد قدمرنجه كرد و ازانجا باراده بنكاله ببغارس پس بعظيمآباد پتنه شتافت - و فسخ عزيمت بنكاله نموده ببغارس عود كرده آن شهر را دلنهاد توطّی ساخت - الحال درانجا عابیت خانه ترتیب داده چشم بر راه داعي حق است انتهي - در مفتاح التواريخ نوشته كه در بنارس قبرے از براي خود ساخته انتظار اجل موعود ميكشيد و اكثر بر زباتش ميكذشت كه اينقدر فير چراست انتهي تآانكه درسنه يكهزار و يكصد و هشتاد (۱۱۸۰) وير چراست انتهي تآانكه درسنه يكهزار و يكصد و هشتاد (۱۱۸۰) راهني منزل فنا گرديد - و در همان قبر مدفون گشته - شخص اين تاريخ بتعميه گفته

تهی گشت هیهات روی زمین * زشیخ محمد علی حزین در محمد میلی حزین در محمد علی و اشیاتک سوسیتی مرحمه علی و اشیاتک سوسیتی کلکته بنظرفقیر رسیده از هریک ورقے چندبیش نیست چنانچه ازین نسخه همین دیباجه دو ورق است در حمد و نعت ظاهرا بعض میروت اتمام نیافته باشد - شعر آزل مطمع الانظار بیت * بیت * ای دل افسرده خروشت کجاست * خامشی از زمزمه جوشت کجاست ای دل افسرده خروشت کجاست * خامشی از زمزمه جوشت کجاست مثموی حکیم قاآنی - او ابوالفضایل میروز خبیب الله شیرازی متحلص بقاآنی خلف میروز ابوالحسن میروز حبیم قاآنی که در پسینان اعجوبهٔ روزگار است و بعد گلش تخلص - حکیم قاآنی که در پسینان اعجوبهٔ روزگار است و بعد

پس عبر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورق بیش نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینکه

مَهُ تُعرب برزگري پيشه داشت ، در دل صحراي جنون ريشدداشت انچه از اعتراض و اصلاح برين شعر ، خوک شد آه راتع شده در مؤيّد برهان صفحه (۴۴۲) مرقوم گشته فلانكرزه .

(۱۳۳) و هم بوین وزنست مثنوی ونگوبوی او - که هندی چار ورقست - اولش ایلکه

بود جوان درلتے از خسروان * غازه کش عارض هذه وستان (۱۹۰) و هم برین وزنست مثنوی یک ورقه او - گفتو تهنیت عیدالفطر بابوظفر بهادر شه نوشته - ابتدایش اینکه * بیت * باز بر آنم که بدیبای راز * از اثر ناطقه بندم طراز

(۲۹) و هم برین وزنست دیگر مثنوی یک ورقه آو - که در تهنیت عید بولیعهد فلم سلک رقم کرده -سرآغاز اینست ، بیت ،

منکه درین دایرهٔ لاجورد * کرده ام از حکم ازل آبخورد قادیه بلهجهٔ قدما - الفاظ و تراکیب متقدمان در کلامش بسیار یافت میشود - هرچه داش خوش میکند میذریسد قبیم بود یا فصیح - در پایان این مثنوی گفته

 بانو روحست و سراروزگار * برق همسان سیسوت ناسازگار چا چوکند سیرسید در بدن * روح گریزد بضسرورت ز تن کوش که از سیرسید وارهی * تا بسرای ابدی پا نهسی هرکه بجان سیرسید ترک کرد * صحبت نیکان جهان درک کرد (۷۲) و برین و رنست مثنوی کرد و داغ غالب - نام

إِزَ اسْدَاللَّهُ حَانَ - تَحَلُّص فَالب - او خودش گفته * بيت * عَالَبِ نَامَ [ورم فام و نشاقم مهرس * هم اسداللَّهم و هم اسداللَّهيم عرف ميرزا نوشه - اكبرآيادي المولد دهاري المسكى - شاكره ميرزا عَبْدُ الصَّمَدِ اصفهاني كه پيشتر هرمزد نام داشته - قوَّتِ طبع وقدرتِ مختكفاري نظما ونثرا مراورا مسلمست بلكه بيشتر نثراه دلواتر لیکن حال سخندانی او سیما کیفیت قاطعبرهای او که پسقر درفش كارياني خطابش كردة و همچذين جوهر تيغتيز او از مطالعة چوابهای آن خصوصا مؤیدبرهان و شمشیرتیزتر بر تماشانیان سیس حالیست - در لارنسگزیت میرقه مطبوعهٔ ۲۷ فبروری سنة ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمينا هشتاد و دو سال بوده است -مولوي عبدالحكيم جوش تخلص مدرس اسكول ميرتهه تاريخ وفات إو كه در سنة * ع * يكهزار و درصد وهشقاد وپنج * واقع شده چنين يانته

امّا شمس الملك مظفر الدّين حيدرخان بهادر مظفر جذك فرمايد « شعر * سال ميلاد ارست لفظ - غريب سال فوتش - بمود غالب آه

* مرد هيهات ميرزا نوشاه *

حكايتست كه بنام گيز فيبل شهرت دارد حكايت آولينش را تمنّا بفارسي بوزن مخزن نظم كرده و شاگرد رشيد او والاجناب صولوي عبيدالله عبيدي تخلّص كه از بزرّگ شاعران ميدني پور و مدرس مدرسه صحسنية مي باشد در پئ اتمام آن گشته - و نام او مشرق الانوار كرده - سه بيت آولش از كلام عبيدي * بيت * بيت * بيت بسم الله الرحمٰن الرحيم * هست علاج ازپي قلب سقيم درد دلت را نبود اي لبيب * بهترے از اسم الهي طبيب نام خدا طرفه پزشكيستهان * وه چه پزشكي كه مسيحاي جان نام خدا طرفه پزشكيستهان * وه چه پزشكي كه مسيحاي جان بيتے چند از حكايت اول من كلام تمنّا

طرفه حدیثیست شنوپیش ازین * بود شبان سره صحرانشین خاطرش آسوده ز سرد و زیان * پاکگهر پاکدم و پاکجان دیده ور آگاددل و تیسزهوش * وز بد و نیک همه عالم خمرش پاس گله شام و سحسر داشتے * شب بگلیه چرخ نظر داشتے آمدن و رفتسی لیل و نهار * کرده بدش پُرخرد و هوشیسار گردش گردندهٔ صیف و شتا * معرفتش کرده فزون و دها از اثسر بوقلمرن زمس * مشکش کافور و بنفشه سمی از اثسر بوقلمرن زمس * مشکش کافور و بنفشه سمی ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم تخلص که یکی از تلامدهٔ فقیر و از نومشقان ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم تخلص که یکی از تلامدهٔ فقیر و از نومشقان این شهر است - و طبیعتے و سلیقهٔ نیکو دارد - بیمار بوده که طبعش این مثنوی را آغاز نموده - ارائش اینکه * شعر * شعر *

دام افاضته که امروز درین شهر بزم سخنوری ازو منور است و در نشر و نظم كم همنا ، اين مثنوي تقريبا بهار صد ابيانست در موعظت - امّا هنوز پيراية اتمام نيافته - بيتي چند از اوايل آن اينست بسم الله الرحم الرحيم * تاج سخن راست چو در يتسيم تاج سخن چیست تذای خدای * کوست بجا نے بگه و نے بجای جان بتن آمای حکیم و کریم * بےتن رجان پای رؤف و رحیم آنكــه بود معنـــيّ لفظ قدم * آنكـــه برآررد رجود از عــدم آنكة بود واحب يكتسا بدائه * مظهر او آينسه ممكنسات واحد مطلع احد بانشان * قادر برحق صمد مهروان هفت زمين هفت فلك آفرين * جن و بشر حور و ملك آفرين ارست كه اين بزم جهان آفريد . تا بجسه فر و بچسه شان آفريد از پی این بزمگسه پُرسسرور * کرد مه و مهسر قنسادیل نور کرد درین بزم زحکمت بیا * مروحهجنبسان نسیم و صیا وهم او فرمايد برعنوان رسالة تحفة الحاج

بسم الله الرّحمن الرحيسم * كعبـــ على و دل اهل تعيسم (۷۷) و برین وزنست مثنوی مشوق الاانوار- مولوی

عبدالرحيم گوركهبوري تمنّا تخلص عرف عام دهري صاحب فرهنكي دبستان كه بعد از تحصيل علوم رسييد و قنون حكميد نزيل كلكته شده درسنه (۱۲۷۳) رحلت كرده - يقارسي نيكومهارت داشته -

بربان انگريزي كتاب نظم در پند و اندر ز معتري بر شصت و چار

بسم الله الرَّحمِّن الرَّحيم * درغم و اندوا ومصيبت نديم بسم الله الرحمل الرّحيم * غنچه سريسته راز حكيم ذكر چند مصرع كويان بسمله

. ميرزا علاء الدوله قزويذي كامي تخلّص كه يكم از شعراي اكبري بوده دراوايل نفايس المآثركة تذكرة علايي نيز كويند نوشته * شعر * بسم الله الرّحمس الرّحيم * مطلع انوار كسلام قديم زينت ديباجة امّ الكتاب * زيبده نامة فصل الخطاب قفل گشای در گنج سخس * راهنمای سخسی اندر دهی سرديوان عبدالاحد وحدت تخلص نبيرة حضرت سيد احمد مجدد * شعر * الف ثاني رح

بسم الله الرحمل الرحيم * وسمة ابروي عروس قديم لااعلم - بسم الله الرحمين الرحيم * گوهر اكليل عروس قديم لآادري - بسمالله الرحمل الرحيم * مصرع برجسته نظم قديم استانى خدابيامرز خواجداسدالله كوكب يكراز بزرك شاعران جهانكيرنكر بسم الله الرحمن الرحيسم * هست كليد در فيسض كريم والآجذاب مولوي ذوالفقارعلي معني مرشدآبادي كه ناظم مناظم سنحن و بزرك مدرس مدرسة عاليه انگلوپرش ميباشد * بعم اللَّه الرحمٰي الرّحيسم * خال و خط شاهد نظهم قديم بسم اللَّه الرَّحمٰي الرَّحيه * من تفاصيل حساب قديم بسم اللَّه الرَّحْمَى الرَّحيْسِم * حاصل هرچار كتساب قديم

بسم الله الرحمل الرحيم * حرف نخست است ز نظم حكيم در حمد خدارند يكانه

حمد خداوند تعالى كنم * مرتبة نظم دوبالا كنم حمد خدا تازه بهار سخی * حمدخدا حسی نگار سخی حمد خدا مخزن اسرار ذكر * حمد خدا مطلع انوار فكر حمدخدا نوگل گلزار جان * حمدخدازمزمهٔانس وجان

در تعریف سخن و سخفوران

كنسج معاني يستحسن آورم * معني نو لفظ كهسن آورم چيستسخى مظهر اسرار قدس * چيست سخى ساية ديوار قدس تا قول او

بود نظامي بسرير سخن * پادشه طرز جديد و كهن ملك سخن ملك نظامي بود * شحناكي از خسرو وجامي بوه

بسم الله الرحم الرّحيم * خالِ رخ آراي عروسٍ قديم بسم الله الرحمن الرحيم * كيسوي مشكين نكار قديم بسم الله الرحمل الرحيم * زلف كرهكير عروس قديم بسم الله الرّحمٰي الرّحيم * گوهرِ يكدانهُ درجِ قديم بسم الله الرحمل الرّحيم * نغمهٔ مرغان رياضٍ نعيم بسم الله الرّحمٰي الرّحيم * هست زكلزارِ ألهي شميم بسم الله الرحمن الرّحيم * مخزن اسرارٍ خداى كريم

آسمان اول

بسم الله الرحمي الرحيم * هست نمك برسرخوال كريم السم الله الرحمي الرحيم * دُرِّ كرانه الله الرحمي الرحيم * دُرِّ كرانه الله الرحمي الرحيم * دُرِّ كرانه في ان شاكران فقد

مولوي محمد اشرف خان متخلص باشرف از شاگردان مقير بسم الله الرحمل الرحيم * غازة رخسار عروس قديم بسم الله الرحمل الرحيم * هست نسيم زرياض نعيم حسان الهند مير غلام علي آزاد بلكرامي در خزانة عامرة بترجمة

عرفي شيرازي گويد كه فقير هم مصراع براي بسم إلله بهم رسانيدهام كه * شعر *

بسم الله الرّحمن الرّحيسم * تيغ سيسهتاب رسول كريسم الله الرّحمة الرّحمة در آغاز مخزن اسرار قصب السّبق از مد رع گريان بسم الله ربوده انتهى كلامة *

به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر

صاحب فرهنگي دبستان نو کيز خامة تحقيق کرده که - اول کسے که سفينة مثنوي درين بحر شيرين دلاويز روان ساخت - و بآب و هواي دل افروزش طبائع سياحتگران آن دريابار را بثواخت - شايد نظامي بود که نخستين نامه از پنج گنج خود محزن اسرار را دران مغظوم کود - پاکي و تذک اندامي الفاظ و بلندي و نازکي معاني اين نامه پس آيندگا را چذان محو جمال و کمال خود معاني اين نامه پس آيندگا را چذان محو جمال و کمال خود

گردانید که مدتها سودای بهم رسانیدن جواب شایستهٔ آن پختند -

شاید آن خسرو از همه بهگزینست و خیلے شیرین انتهی - آرے

بسه الله الرحمي الرحيس * فيه شفاء كفواد سقيسه بسملة با درست عصاي كليم * بسمل اين تيغ عدوي لئيسه شد و مد خطبه شاهيست اين * طغسري منشور الهيست اين طرق طغرارش فصل الخطاب * هم خط پيشاني الم الكتساب جلسوه انوار جمسال آمده * خود شجسر طور جلال آمده نقش مراد دل معنى گراي * هيكسل طفل خرد رهنمساي نقش مراد دل معنى گراي * هيكسل طفل خرد رهنمساي نامه كزين نام نشائي نيافت * جسم سياهيست كه جائي نيافت و امروز عزيزم سيد محمود آزاد كه پيشتر شيدا تخلص داشت و امروز در نظم و نثر دستمايه دارد و شايستگي و فيض پذيري و بهروزي از ناهيه كلامش برتابد * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * زينت عنوان كتاب قديم بسم الله الرحمن الرحيم * لوح طلسم سر گنج حكيم بسم الله الرحمن الرحيم * آيت الطاف خداي كريم بسم الله الرحمن الرحيم * رهبر گنجينه فيض عميم بسم الله الرحمن الرحيم * پرده گشاي رخ حسن قديم بسم الله الرحمن الرحيم * نو گل گلزار رياض نعيم بسم الله الرحمن الرحيم * نو گل گلزار رياض نعيم بسم الله الرحمن الرحيم * هست دليل ره گنج كريم بسم الله الرحمن الرحيم * خال رخافروز جمال قديم معراج الدين واصف تخلص از تلا منه فقير

بسم الله الرّحمن الرحيم * مفتُاح الباب الكفز الحكيم



TVP

) به گزینی و امتیار

مخزن الاسرار بقول جمهور خود معجزه ایست در اشعار- امّا در جوابها الله مطلع الانوار خسرو بعد ازان تحفق اللحرار جامي پس مظهرالآثار

هاشمي كرماني - درنفائس المآثر گفته كه - الحق تحفة الاحرار .

را کسے به از هاشمي كرماني تتبع ننموده تم گلامه . و در موجزات

خله بریس وحشي كرماني .

Liter

2

A book that is shut is but a block! CANEOLOGY GOVT, OF INDIA Department of Archaeology NEW DELMI. Please help us to keep the book

cien and morne.

THE DIRECTUR GENERAL OF ARCHITECTUR GENERAL GENE